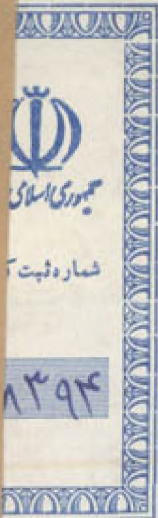
دانم که ذاتیکه آمیزش می با حضرت رسول صلی الله علیه و آله ظاهراً و باطناً
باین مرتبه رسیده و امتزاج صوری و معنوی بجائی کشیده که دیده دو بینی
از وزن صدقه احتمالات عقلیه و روایات نقلیه بیرون رفته میانه
و ولی اتحاد دینی و دنیوی بعنوان چهره نموده و نبوت علی سر از گریبان مناسبت
و مماثلت بیرون آورده که مجال مداخلت اغیار نمانده حرف منی و توئی
و کلمه دوی و جدائی از لوح خاطر اصحاب ایمان و ایقان خود معدوم گشته در تصور
کجا مضایقه در خلافت و نیابت آنحضرت نماید که از آن مقامات و حالات
آنحضرت نسبت بحضرت رسالت است و ترجمه عبارت مذکور علی الاجمال
اینست که چون اوصاف کمال ذاتی شاه ولایت پناه از اندازه گفتن
و نوشتن و قیاس تعبیر نمودن متجاوز است اولا حضرت در این عبارت اشارت
بآن نموده میفرماید که اگر خوف این نبودی که جمعی از امت در ماده آنحضرت گمراه شوند

عقلیه





آنچه نصاری در مادهٔ عیسی گفتند که او را خدا دانستند و بعضی پسر خدا گفتند حضرت رسالت

معذرت میخواهد که از خوف آنست که بعضی از حقایق عظیمه و دقایق خفیه

که از جملهٔ حالات آن خیر الخلیقه است اظهار آن نمیفرماید که اگر آن اسرار از پردهٔ خفا

مرتفع گردد هر طایفه که آنحضرت را بر ایشان مروری واقع شدی از خاک پای

او قدری برداشته بآن افتخار نمودندی و بتبرک آنچه آنحضرت بآن طهارت نموده

شفای امراض خود از آن ملاحظه نمودندی و چون امور مخفیهٔ آنحضرت از جهت در پس پردهٔ

خفا اختفا یافته که مبادا امت حضرت رسالت را باعث ضلالت گردد آنچه

توان گفت و اظهار نمود هست که حضرت رسالت پناه با حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام خطاب نموده میفرماید که کافیست ترا اینکه تو از منی و من از تو و تویی

صاحب اختیار امور امت بعد از من و گوشت تو گوشت من و خون تو خون

من و ظاهر تو ظاهر من و باطن تو باطن من و آشکار تو آشکار من و پنهان تو

پنهان من

پنهان من و جنگ با تو جنگ با من و صلح با تو صلح با من و دوست تو دوست

من و دشمن تو دشمن من است و من و تو از یک درخت و از یک اصل و از یک

خاک و از یک نور یم و تویی که ذمت مرا از حقوق بری گردانی و معامله کنی

در اجرای احکام شریعت و انتظام امور و سنت من و مراد درین مقام نه مخالفت

در مقابل و جنب بلکه مقصود قوانین شریعت و قواعد مضبوطهٔ دین و ملت

آنحضرت است و بعد از آن فرموده که تویی در آخرت همراه من و تویی بر سر حوض

جانشین من و صاحب اختیار من و تویی که پیش از همه کس پوشیدن کردی

همراه من با اهل عرصات عریان و خجل آنهنگامه شوند الا آنحضرت و حضرت

امیر المؤمنین ع و میفرماید که تویی اول کسیکه از امت من همراه من داخل بهشت

شود و تویی که شیعهٔ تو بچند خصلت از اهل قیامت ممتاز خواهند بود اول

آنکه بر منبرهای نور متمکن باشند دوم آنکه روسفید بصحرای محشر آیند و این حالت

مخصوص شیعهٔ اثنی عشریه سیم آنکه در بهشت بهمسایگی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
سرافراز باشند و بعد ازین بشارات و بیان بعضی از کمالات دیگر بیان
بذکر بعضی از خصایص و مزایای آنحضرت توجه نموده میفرماید که حق با تو است یعنی بانست
آنچه رضای حق تعالی و خشنودی وی در آنست مصاحب تو بوده از تو جدا
نمیگردد و چون حق پیوسته با آنحضرت باشد معلوم است که بر زبان آنحضرت
و در دل آنحضرت و برابر آنحضرت آنچه گذرد و گفته شود و بفعل آید تمامی حق
و موافق رضای حق سبحانه و تعالی خواهد بود اما جهت تاکید این امر حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله تصریح بآن نموده تفصیل بعد از اجمال که همانا محتاج الیه
می بوده و مبادرت به تفسیر نموده و بعد از بیان امور مذکوره اجمالا و تفصیلا
بآنچه اصل اعتقاد و اساس اعمال صالحه و اقوال و افعال حسنه است و میانه آنحضرت
و حضرت امیر مشترک بوده در آن باب تفاوتی بینهما صورت پذیر نیست میفرماید

که ایمان

که ایمان مخلوط و ممزوج است بخون و گوشت تو همچنان بگوشت و خون من اختلاط
یافته و بعد از آن تمام اغراض و مقاصد مهمه مخصوصه بدرجهٔ امامت
و ولایت و آنچه مشترک میان نبی و ولی تواند بود بتباشیر دیگر ختم
کلام صدق انجام فرموده که هر که دشمن تو باشد یعنی بخلاف آنحضرت در امر
اولی قایل نبوده و دیگری را خلیفهٔ اول داند چنین کسی محروم از ورود حوض کوثر
بوده ابد الآبدین مقیم مقام خذلان و حرمان است و بر صاحب عقل کامل و فهم
و عالم و جاهل و اعمی و بصیر و بزرگ و کوچک الحاصل هر که قوت سامعه
داشته باشد و مضمون این مسموع وی گردیده اند و بآن مقدار از عقل که تکلیف
شرع و علم بوجود باریتعالی حاصل نموده حکم مینماید که غرض حضرت رسالت
از اثبات حالات مرتضوی که احدی از انبیای سابقین معلوم نیست که متصف
باوصاف مذکوره بوده باشند آنست که بر شنونده آن کلمات بثبات

نبوی که چون آیات محکمات الهی از شایبهٔ مخالفت نفس امر مبرا و معرّا هست ظاهر
و روشن و معلوم و متیقن گردد که اختلاط صوری و معنوی و امتزاج ظاهری و باطنی
و حالات علمی و عملی و آمیزش تام کامل میانهٔ نبی و ولی و اختصاص شیعیان آنحضرت
بنجات در عرصهٔ عرصات و دیگر نعوت حمیده و اخلاق پسندیده که از عبارات
وافی هدایت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منطوقاً و مفهوماً و ظاهراً و باطناً
و سرّاً و علانیةً در درجهٔ ظهور می‌باید بجای رسید که هر کس از اهل ایمان باندک استعداد
ذاتی و ذهن و ذکا را از شاهدین شاهد معانی مقصوده از کلمات مذکوره روشنی داده
و پردگی اسرار از ورای استار حجاب چهره گشوده رخسارهٔ مقاصد علیه
درین باب در آئینهٔ صافیهٔ عقیدهٔ کامله بر وجهی روی نماید که چون چهرهٔ مضایقه
و مراراه نیافته ظاهر و پیدا و روشن و هویدا گردد که درجات رفیعه و حالات
علیه و کمالات خفیه و جلیه و تفضلات حسبی و نسبی آنحضرت با آنحضرت خیرالبریه

واختصاص

و اختصاص آنحضرت بمزایا و خصایص ممکنهٔ بشریه و اتصاف ذات احدی الصفات
آن مظهر تجلیات ربانیه از آن گذشته که خلافت رسول الله صلی الله
علیه و آله که بنابر اصطلاح امت عبارت از قیام بمقام آنحضرت بعد از انقضای
زمان رسالت صلی الله علیه و آله کسی را دغدغه در آن بوده باشد و اگر استعداد آنحضرت
درین امر باید در استحقاق دیگری عقل را مجال تأملی مانع باوجود ایمان صحیح و اذعان برسالت
رسول الله و شهادت بتصدیق کلام آنحضرت در آنچه فرماید و عدم حمل سخنان
آن صادق القول بر تواضعات رسمیه خالیه از موافقت واقع که شعبه از نفاق
و قسمی از کذب و خلاف واقعست اصلا و مطلقا نفس را قوت سرکشی و عقل را
قدرت مخالفت مانع بطوع و رضا و رغبت قبول کند و اذعان نماید و ایمان
آورده بجمیع آنچه محمد بن عبد الله رسول الله صلی الله علیه و آله در باب برادر و پسر عم
و داماد و پدر اولاد او و شریک دین او و متمم امر رسالت و مستحکم بنیان نبوت و کاشف

کروب و ناصر او در حروب گفته و نوشته و از جانب پیغام آورده تمامی حق و صدق
و موافق واقع و مطابق فرموده الهی و اراده رسالت پناهی بوده دیگری را
در خلافت و نیابت و قیام بمقام حضرت رسالت من حیث الاستحقاق
والاستعداد حقی نبوده و اصلا این امر مناسبت بدیگری نداشته از جانب
خدا و رسول بر طبق مدلولات نص قرآنی و تنزیلات سماوی و مصنفات
نبوی و تاکیدات مصطفوی بآنحضرت مخصوص و منسوب شده مخالف آن مخالف
خدا و مصطفی و دشمن علی مرتضی است و بر کافر و مسلمان و دوست و دشمن
و غیره ظاهر است که ذره از صفات کمال بجای نرسیده که بتکلف آنچه
درین اوراق مرقوم گشته نسبت بآن اوصاف نسبت قطره بدریا و نسبت
حصیاو بحجرست و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باین معنی تکلم فرموده
که ترجمه آن بفارسی اینست که اگر درختان قلم گردد و طبقات آسمان کاغذ

کمالش

اوراق

ودریا مرکب و بنی آدم کاتب و جنیان حساب کنند از عهده شمار آنحضرت بیرون
نمی توانند آمد و عبارت منسوبه بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله اینست
که لو کانت الریاض اقلاما و السموات صحفا و البحار مدادا و الانسان کتابا و الجن
حسابا ما احصوا فضایل علی بن ابیطالب و کتبها که درین باب تالیف شده از جانب
دوست و دشمن و شعرای عرب و عجم قدیما و جدیدا قصاید و مثنونات و غیر ما
من اسالیب الکلمات المنظومه بنوعی در رشته بیان انتظام داده اند
که هیچ امری از امور الهیه مثل دلایل وجوب وجود و دلیل وحدت ذات
و صفات و دلایل اثبات نبوت و همچنین دلایل احکام شریعت که طوایف
اسلامیه از قرآن و حدیث استنباط نموده و بران قرار داده معمول و مدلول
علیه و محکوم به کرده نزد انصاف باین مشابه و مرتبه نرسیده که دلیل
عقلی و نقلی بلکه کشفی و ذوقی از انصاف بنی آدم و انواع استدلالات و اقسام

فضایل

دلالات وتنبیهات وخطابیات وظنیات وعلمیات ویقینیات و اتفاق
کافهٔ مخلوقات بر تحقق اوصاف کامله ونعوت شامله وکمالات حاصله
وخصایص حمیده وشمایل پسندیده وعوارف منیزه ومعارف بسیار
ومکارم بیشمار که در وقت تمام وهنگام تعدلو با آنچه متعذر وقوت
بشری ودر حوصلهٔ حالت عنصری تواند بود وهیچکس از مخالفین ملت را یارای
نفی آن وانکار سطری واصرار شطری برد وسطری نماند تمامی معتقد رسول ومنعم عن
گشته بحصول جملگی در آنحضرت اقرار واعتراف نمایند بر وجهی که اجمالا
مستلزم اقرار واذعان بخلاف آن عالیمقدار بوده مصنفان تقیه نمایند
وچون خصوص لفظ خلیفه ونایب رسول الله صلی الله علیه وآله بر زبان اهل
ایمان جریان یابد فخر الدین رازی عمامه از سر انداخته وقاضی عضد سینه شگافته
وبیضاوی گریبان چاک کرده وتفتازانی خاک بر سر کرده وجرجانی رده

برخود

برخود پیچیده ودوانی همسرایی نموده واعمراه بساکنان خانقاه ابوبکر رسانیده
مرهم جراحت جگر سوختگان تعزیت عثمان کردند لعنهم الله واخزاهم واعد
لهم عذابا الیما واز اینجاست که قاضی میر حسین در شرح دیوان بعد از پیغمبر امام
ووصی ونایب ووارث بوده اما خلیفه نبوده زیرا که خلافت حفظ سلسلهٔ
ظاهر است وآن امریست که اختصاص بآنحضرت داشته باشد وهرکه معنی
خلافت را بر وجهی که وی دران کتاب از شیخ علاء الدین وله در عرق نقل
نموده محض اضطراب والحاد وعناد است حدیث ششم علامه حلی روح الله
روحه العزیز در کشیری از رسایل خود بروایت محمد بن علامه موفق المکی
الخوارزمی از ابوذر غفاری نقل مینماید از حضرت رسول صلی الله
علیه وآله که فرموده که من ناصب علیا الخلافة بعدی فهو کافر وقد حارب الله
ورسوله ومن شک فی علیا فهو کافر واین روایت از مشهورترین روایات

وآله بر مطلوبست چنانچه دلیلیست روشن و برهانی متقن بر آنکه خلافت پیغمبر صلی الله
علیه وآله بعد از آن حضرت بلا فصل مخصوص حضرت امیر المؤمنین است چنانچه
مشتملست بر آنکه هر که با آنحضرت درین امر عداوت نموده منازعت نماید در
زمره کفره داخل بوده از جماعتیست که محاربه با خدا و رسول خدا نموده باشند
و مشتملست بر آنکه هر که در مادهٔ آنحضرت یعنی در خلافت وی و نیابت او از
جانب رسول صلی الله علیه وآله بعد از رحلت حضرت رسالت شک آورده
یعنی شیطان لعین وسوسه نماید او را که مبادا دیگری خلیفه حضرت پیغمبر صلی
علیه وآله باشد و مادهٔ وسواس وی مثلا این باشد که جمعی کثیر از امت محمد
صلی الله علیه وآله که از اهل علم و تفسیر و حدیث و از مشاهیر علمای اسلام اند
مثل فخر رازی و ماتن و شارح مقاصد و مواقف و امثال ایشان تمامی
در کتب و تصانیف خود ذکر نموده اند که خلافت حضرت در اول مرتبه...

بکر نس

بکر نسبت وارد حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که هر کس بظهور شکی نماید بهر
وسیله از وسایل باشد آنشخص داخل کفره است و از دین اسلام نصیبی ندارد و قبل ازین
مذکور شد که هر که امام زمان خود را نداند و معرفت او حاصل ننماید در آن حالت بمیرد در
زمره کفره اموات زمان جاهلیت خواهد بود و بنابرین هر که شک نماید در امر امامت
منصوص من الله منصوب از رسول الله صلی الله علیه وآله پس معرفت امام خود
نداشته باشد و هر که معرفت امام نداشته باشد پس وی کافر باشد و وسوسه شیطان
بکثرت مردم درین امر جوابش آنست که همیشه در زمان سابق تا این روزگار اصحاب
توفیق و جماعت اهل ایمان قلیل بوده اند و در قرآن مجید واقع است که و قلیل بوده اند
من عبادی الشکور و همچنین واقع است که لا خیر فی کثیر و مثل آیت کریمه
قل لا یستوی الخبیث والطیب ولو اعجبک کثرة الخبیث و در کتاب مشارق
ذکر یافته که مراد از خبیث اعدای آنحضرت و از طیب شیعیان و محبان آنحضرت ست

و در مطاوی قرآنی درج یافته که اطاعت اکثر مردم موجب ضلالت و گمراهی است
چنانچه منطوق صریح این آیات دلالت مینماید و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک آیة
عن سبیل الله و تدلل بآیه تالیه آن نموده که ان یتبعون الا الظن و ان هم
الا یخرصون و ظاهر آیات داله بر فساد مدعای مخالفین است پس طریق
نجات منحصر در اعتصام بحبل الله است که مراد اهل بیت رسول الله است
چنانچه میفرماید که و اعتصموا بحبل الله جمیعا که باعتراف معاندین اشارت بخاندان
رسالت و گفته اند که و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته اشارت و ولایت
بامیر المؤمنین است چه آنحضرت بکلمة الله معروف و موصوف است و در کلمات
آیات آنحضرت در توصیف ذات احدی سماته ورود یافته که و کلمات الله
لا یوصف و مشهور است که حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام بعد از هزار سال
که قوم خود را دعوت اسلام نموده بود پنجاه سال نفر از آن مردم شتر اذعان

نموده

نموده و دعوت حضرت نوح در آن زمان طویل قائم نموده بر طرف کفر
باقی بودند و در حکایت حضرت موسی علیه السلام و هفتاد کس از بنی اسرائیل
انتخاب نمودن و آن جماعت نیز طریق ضلالت اختیار کردن از مشهورات است
میانه علمای هیئات مذکور است که با وجود آنکه هزار سال شد که صیت اسلام
در شرق و غرب عالم انتشار یافته و بلاد کثیره از پادشاهان عظیم الشان
در دیار اسلام بر تخت سلطنت تمکین یافتند هنوز چهار دانگ کره ارض
بلکه پنج دانگ در تحت حکومت کفره و حکام غیر ملت مطهره داخل بوده و مسلمانان
در جنب ایشان بغایت قلیل مینمایند پس معلوم میشود که همیشه بطلان در طرف
کثرت و حق در جانب قلت قرار یافته و یکی از عرفا فرموده که حقیقت جانب قلیل
از اینجا ظهور یافته که چون کثرت طغیان پذیرفته بدرجه کمال رسید در مرتبه از مراتب
توقف نموده و بر امری از امور استقرار نیافته علویات و سفلیات و مجردات

و مادیات و فلکیات و عنصریات و جن و انس و نباتات و حیوانات علی اختلاف
الانواع و جمادات و اعراض و جواهر و غیرها من الامور الممکنه از جهت دره
احتیاج قدم گذاشته و بوجود ظلی اعتباری حاصل بین العلمین اکتفا نموده و بر ذروه
وحدت و وحدانیت تصاعد نموده غبار کثرت من جمیع الوجوه از جهت استغنای
وی ازاله یافته مسندنشین بی مثلی و یکتایی گردید بارگاه وجوب وجود و غنای
ذاتی موطن وی گردید طنطنه وحدت حقیقی بجهات سته و ارکان اربعه
رسانیدن وحده لا شریک له فاتحه خطبه وحدانیتش گردید و قطع نظر از
تحقیقات ارباب حقیقت بر اهل ادراک مخفی نخواهد بود که کثرت حاصله
از عامه مخلوقات و طبقه اجلاف اجامره و زمره جهال و نادانان نه امریست
که موجب مزیتی و رجحانی تواند بود اما کثرت و اتفاق خواص و اهل دانش
و بینش کمل عقلا و نقلا معتبر و معول علیه است لله الحمد که جانب اهل بیت نبوت

دیگر

و کثرت علما و فقها و محدثین و مفسرین این زمره عظیمه به وزیر و زنبوعی
تزاید یافته و تکاثر پذیرفته که از مقوله عدد و احصا متجاوز است و جمیع علمای
اهل خلاف آنچه از جهت تالیف و تصنیف در بیان خصوصیت ملت و مذهب
ایشان بر صفحه زمان جاری موجب ضلال دیگران شده باشد تمامی در برابر
تالیفات یکی از مشایخ عظام امامیه اهل بیت مقابله ندارد چنانچه محقق و متتبعین
کتب و در کتب رجال بتفصیل مذکور است که از فقهای کرام این طایفه از شخص
واحد قریب سیصد جلد تصنیف در امور متعلقه بدین سید نبی صلی الله علیه و آله
مرتب شده و این قسم از فقهای عظام در طایفه اثنی عشری بسیار است
شیخ مفید رحمه الله دویست مجلد تصنیف دارد و ابن بابویه دویست و هشتاد
مجلد و ازین مقوله کثیری برین نهج در ملت مطهره اجتهاد نموده اند
سید مرتضی قدس الله سره العزیز که میان فریقین مشهور و معروف است

وصاحب عمق المطالب که از اهل سنت و از علمای ایشانست در کتاب مذکور که
بیان انساب ذریت رسول الله صلعم نموده میگوید که سید مرتضی نور الله مضجعه مسمی بثمانین
که بفارسی مسمی بهشتاد است ملقب شده بود از جهت که از هر نوع از اجناس
مختلفه صاحب هشتاد فرد از آن نوع بود چنانچه از غلامان هشتاد و از کنیزان
هشتاد و از مزارع و قریه هشتاد و از کتب هشتاد هزار مجلد که بعضی از آن برای استادان
خواص و بعضی تصنیف نموده و بعضی بملکیت متصرف آن شده بود و عبارت
کتاب مذکور اینست که وکان له من الکتب ثمانین الف مجلد من مقرواته
و مصنفاته و محفوظاته و در یک عصر در شهر حله که مسکن حضرت شیخ جمال الدین
حسن بن مطهر روح الله روحه جماعت چهل شخص دانشمند که برتبت اجتهاد
مبعوث بوده اند در آن شهر اجتماع داشتند که از آن جمله شیخ مذکور و والد ماجد آنحضرت
و شیخ المحققین شیخ ابو القاسم خالوی شیخ جمال الدین و شیخ فخر الدین خلف صدق شیخ جمال الدین

ودیگر درحول

و دیگر در حول آن طایفه مجتمع بوده اند و در عصر دیگر در مدینة المؤمنین قم سیصد و هشتاد نفر
از فقها و محدثین و راویان فاضل عادل صاحب تصنیف اجتماع داشتند و در اقطار
ارضی از علمای اثنی عشری بیش از پیش ناصر دین و حافظ شریعت خیر المرسلین
بوده روز بروز متزاید گردیدند و از آن طایفه بمقتضای فقطع دابر القوم الذین
ظلموا اثری نماند و بر طبق الا ان حزب الله هم الغالبون سر رشته فلاح
و نجاح امت محمدی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات نیز بکف و نوشته اثنی عشریه الصلوات
تعلق یافته نایب حضرت ائمه طاهرین و مادون آن زمره طیبه هادین
مهتدین بوده اند والحمد لله رب العالمین و غرض از طول کلام در این مقام
آن بوده که گاه باشد که شیطان بنابر وجود کثرت در اطراف
وسوسه احتمال حقیت نماید و جواب او آنست که بر تقدیر تحقق امر
مذکور دلیل حقیت مدعا نتوانند بود زیرا که غالب اوقات کثرت از

وصاحب عمدة المطالب که از اهل سنت و از علمای ایشانست در کتاب مذکور که
بیان انساب ذریت رسول الله صلعم نموده میگوید که سید مرتضی نور الله مضجعه بثمانین
که بفارسی معبر بهشتاد است ملقب شده بود از جهت آنکه از هر نوع از اجناس
مختلفه صاحب هشتاد فرد از آن نوع بود چنانچه از غلامان هشتاد و از کنیزان
هشتاد و از مزارع و قریه هشتاد و از کتب هشتاد هزار مجلد که بعضی از آن بر استادان
خوانده و بعضی تصنیف نموده و بعضی بملکیت متصرف آن شده بود و عبارت
کتاب مذکور اینست که وکان له من الکتب ثمانین الف مجلد من مقروآته
ومصنفاته ومحفوظاته و در یک عصر در شهر حله که مسکن حضرت شیخ جمال الدین
حسن بن مطهر روح الله روحه بود جماعت چهل شخص داشتند که برتبت اجتهاد
موصوف بودند در آن شهر اجتماع داشتند که از آنجمله شیخ مذکور و والد ماجد آنحضرت
و شیخ المحققین شیخ ابوالقاسم خالوی شیخ جمال الدین و شیخ فخر الدین خلف صدق شیخ جمال الدین

ودیگر فی

ودیگر فی حول آن طایفه مجتمع بودند و در عصر دیگر در مدینة المومنین قم سیصد و هشتاد نفر
از فقها و محدثین و راویان فاضل عادل صاحب تصنیف اجتماع داشتند و در اقطار
ارضی از علمای اثنی عشریه بیش از پیش ناصر دین و حافظ شریعت خیر المرسلین
بوده روز بروز متزاید گردیدند و از آن طایفه بمقتضای فقطع دابر القوم الذین
ظلموا اثری نمانده و بر طبق الا ان حزب الله هم الغالبون شجره فلاح
و نجاح امت محمدیه علیه افضل الصلوة واکمل التحیات نیز شکفته و نوشته اثنی عشریه الصلوات
تعلق باقیه نایب حضرت ائمه طاهرین و تا دولت آن زمره طیبه تا دین
مهتدین بوده والحمد لله رب العالمین و غرض از طول کلام در این مقام
آن بوده که گاه باشد که شیطان بنابر وجود کثرت در آن طرف
وسوسه احتمال حقیت نماید و جواب او آن است که بعد از تحقق امر
مذکور دلیل حقیت مدعا نتواند بود زیرا که غالب اوقات کثرت از

لوازم بطلان و عدم حقیت است و ثانیاً آنکه حکایت کثرت کامی فاین منقول اند بود
که علما و صلحا و زهاد و مجتهدین و روات ثقات و امثال این قسم از مردم
که مدار انتظام مهام ملت شریعت بر ایشان است در میان طایفه پیش از
طایفه دیگر بوده مدار علیه قوانین دین نبوی باشند و لله الحمد که کثرت تابعی
در جانب اثنی عشریه است از آفتاب عالمتاب است امور متفرقه مختلفه که حضرت
امیر المومنین علیه السلام محل صدور آن شده و بنابر مظهریت تجلیات ذاتی و صفاتی
و اسمائی و افعالی مظهر آن گردید و از اشخاص ممکنه بشریه خصوصاً اصحاب
و انصار موجود در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مثل آن علما و عقلا
سمت صدور یافته امور مذکوره من جهت الاجتماع والانفراد دلیل اختصاص
آنحضرت بخصایص متمیزه بارگاه احدیت است بر وجهی که خلاف نسبت بمرتبه
و منزلت آنها از مراتب حالات و کمالات آن عالیمرتبت است و از آنجمله

ارتقای آن عظیم المنزله بر کتف نبوی صلی الله علیه و آله و شکستن اصنام بر وجهی که
مشهور شرق و غرب و مذکور بر زبان عرب و عجم گردید و وجوه اوراق
اخبار و آثار نظماً و نثراً بذکر آن آراسته و مزین است چنانچه این ابیات با وجوه
آنکه مصنف اعتقادش جز قوم رقم نفاق و شقاق بوده گمراه و نامه سیاه
درین باب جواهر زواهر درهای صدق و سداد در رشته قویه نظم انتظام داده
و شاهد دلارای مخدره پیرایه جمال بکمال آنحضرت کرده است و عبارتی
دمیت شعر قیل لی قل لعلی مدحا ۞ ذکره یخمد نارا موصده ۞ قلت لا اقدم فی مدح
امرء ضل ذو اللب الی ان عبده ۞ والنبی المصطفی قال لنا ۞ لیلة المعراج
لما صعده ۞ وضع الله بظهری یدا ۞ فاحس القلب ان قد برده ۞ و علی
واضع اقدامه ۞ فی محل وضع الله یده ۞ پوشیده نیست که حسان این ابیات عالی شان
این عبارت نهایت مدحی را بغایت عذر تقصیر در مدح آن عالی

آنحضرت را

رتبت جمع نموده و خلاصهٔ سخن آنکه عطشان بیابان استماع کلام مدح نظام
از زلال فیض خصال حقیقت حال زبان و سیراب گردانیده سلسال عبارت
قدسی اشارتش لطفای نوایر اضطراب استماع الحان آن والا رتبت
نموده و پیمانهٔ معذرت از مدامهٔ حقیقت حال بر منوال ملاآن ساخته که
اقدام بر امر مذکور از دو وجه صورت تعذر یافته اول آنکه ذاتیکه طبقه
از طبقات عقلا بلکه طوایف متشکره از زمرهٔ آدمیان در مرآت ملاحظهٔ
انسانی بصورت ربوبیت منعکس گشته بچه عنوان پیرامون مدحت آن ذات
احدی صفاتش توان گردید چه هر چه گفته شود ما تحت رتبهٔ ربوبیت
و یقینست که در برابر مرتبهٔ معبودی قدر و منزلت نماید پس از جهت
اقدام بر مدح آنحضرت باین صورت میثماید و وجه دیگر آنست که چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله از امور واقعهٔ شب معراج چنین نقل نموده که بعد از آنکه

مقصود

بریده

بریده سموت حرمت مؤید فاوحی الی عبده ما اوحی که دیباچهٔ نامهٔ عرش
مقامش مشحون بکلام صدق نظام سبحان الذی اسری بعبده لیلاً نشر پیغام
دوست بدوست رسانیده و جاذبهٔ محبت از جانب محبوب قوت یافته
چنانکه گفته اند بیت اگر از جانب معشوق نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره
بجای نرسد بکشش آن و کوشش بلند آوان بر طبق نظم شبی روشن چو صبح
زندگانی ؛ نشاط افزا چو ایام جوانی ؛ شبستان چه چون روز و صبا
دوستان روح افزا و چون طلیعهٔ صباح جواهر پر نور و صفا سمن
نیر راکب براق اشتیاق گردیده بذوق چاشنی وصال و شوق وصول
بمقام اتصال از خود بیخود گشته و دین و دل و خود و خودی و غیر جمال حق
باقی تمامی در شش شد عشق باخته و از ساقی خمخانهٔ وسقیهم ربهم شراباً طهورا
پیمانهٔ ان الله لاولیائه شراباً اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا

رتبت جمع نموده وخلاصه سخن آنکه عطشان بیابان استماع کلام مدح عظام آنحضرت را
از زلال فیض خصال حقیقت حال زبان وسیراب گردانیده سلسال عبارت
قدسی اشارتش لطفای نوایر اضطراب استماع الحان آن والا رتبت
نموده وپیمانه معذرت از مدامه حقیقت حال بر منوال ملاآن ساخته که
اقدام بر امر مذکور از دو وجه صورت تعذر یافته اول آنکه ذاتیکه طبقه
از طبقات عقلا بلکه طوایف متکثره از زمره آدمیان در مرآت ملاحظه
انسانی بصورت ربوبیت منعکس گشته بچه عنوان پیرامون مدحت آن ذات
احدی صفاتش توان گردید چه هرچه گفته شود مادحت رتبه ربوبیت
ونقیصست که در برابر مرتبه معبودی قدر ومنزلت نماید پس از جهت
اقدام بر مدح آنحضرت باین صورت مینماید ووجه دیگر آنست که چون حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله از امور واقعه شب معراج چنین نقل نموده که بعد از آنکه

مسطور

بربدیه

بربدیهه صوفت حرمت مؤید فاوحی الی عبده ما اوحی که دیباچه نامه عرش
مقامش مشحون بکلام صدق نظام سبحان الذی اسری بعبده لیلا است بنعام
دوست مدعوست رسانیده وجاذبه محبت از جانب محبوب قوت یافته
چنانکه گفته اند بیت اگر از جانب معشوق نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره
بجای نرسد بکشش آن وکوشش بلند آوان بر طبق نظم بیتی روشن چو چراغ
زندگانی ÷ نشاط افزا چو ایام جوانی ÷ شبستان چیست چون روز وصال
دوستان روح افزا وچون طلیعه صباح جوابر نور وصفا سعی آنحضرت
نیز راکب براق اشتیاق گردیده بذوق چاشنی وصال وشوق وصول
بمقام اتصال از خود بیخود گشته ودین ودل وخود وخودی وغیر جمال حق
باقی تمامی در شد عشق باخته واز ساقی خمخانه وسقیهم ربهم شرابا طهورا
پیمانه ان لله لاولیائه شرابا اذا شربوا سکروا واذا سکروا طربوا واذا طربوا

طلبوا اوثوا طلبوا اوجدوا اوثوا اوجدوا اوثوا ابوا اوثوا ابوا خلفوا اوثوا خلفوا

وصلوا اوثوا وصلوا اتصلوا اوثوا اتصلوا الا شرق منهم ومن جبهتهم البرق سنا

بمقتضای آنکه بیت کلی برده زین دهلیز پست با آن درگاه عالی برداشت

قدم زنگ حدوث از جان وگشت وجوب آلایش امکان او شست

منازل معینه سماوات سبعه طی کردیم و صعود بر درجات رفیعه مقامات

قرب بارگاه احدی نموده بروق اشعه لمعات نزول در منازل اقصی و اختصاص

منازل خاص ثم دنی فتدلی و جلوس بر بساط ارتباط فکان قاب قوسین او ادنی

غبار وحشت آثار تعلقات صوریه عتبات اربعه گرد غبرا از ساحت ذات

وحدت سمات سید کاینات ازاله نموده و خاشاک توجهات لازمه

سلسله کاینات احتراق پذیرفته میانه حبیب و محبوب ملاقات معنوی

تحقق یافت درین مقام از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقلست که چون

وحشتی

وحشتی عظیم آنحضرت را روی نموده و حرارتی زیاده از اندازه حادث شد که

دست رحمت و رافت الهی بر کتف حضرت رسالت پناهی وقوع یافته تحمل

شدت حدت آن شدن مشکل نموده و چون ظهر بلند قدر آنحضرت محل طلوع

ید الله گردید میفرماید که آن حرارت حادثه از هیبت و وحشت بارگاه

الهی ببرکت فیضان فیوضات رحمات الهیه و توجهات ربانیه و قطرات

امطار سحاب قدرت کامله و عنایات شامله که بمثابه دست رحمت قرین ربوبیت

مینمود و احساس برودت نموده حرارت مذکوره زایل گردید و نیز فرموده که هنگام انکسار

اصنام بعینه و شکستن امیر المومنین علیه السلام متوجه شکستن بتها شده بود و پای مبارک

بر کتف رسول آخر الزمان گذاشته بآن امر اشتغال میفرموده و از اتفاقات

آنکه همان موضع که الله تعالی بر آنجا دست گذاشته پای آنحضرت بهمان محل واقع شد

و مذکور شد که این شعر از حسان بن ثابت است و علمای اهل سنت این شعر را

در کتب خود نقل نموده اند و چنان مذکور از جمله مرویست که بشرف صحبت آنحضرت
تشرف نیافت و ظاهرا در زمره جماعتیست که بشومی صحبت نمودن با معاویه روز قیامت
همراه آن ملعون محشور خواهد بود و بر متتبعین آثار نبوی صلی الله علیه و آله ظاهر است که این
قسم از امور عظیمه نبی آنکه حضرت رسول الله من جانب الله مأمور بآن باشد ارتکاب
آن نمیفرماید و معلوم است که امر الهی درین باب بنابر آنست که ارتفاع قدر منزلت
عالیمرتبه نبوی بر عالمیان درجه ظهور یابد که اگر در زیادتی محبت و ارتفاع درجه مودت
آن والاتربت العیاذ بالله محلی اعلی و ارفع از مقام خلافت توهم نماید با وجود این
رتبه عالیه و مرتبه متعالیه و عزتی رفیعه و رفعتی منیفه خلافت و نیابت
محل تأمل و توقف نبوده قطع نظر از منقولات صحیحه و تنزیلات صریحه رهنمای عقل
در نسبت باین امر با خدای از مخلوقات علوی و سفلی تجویز نموده مخصوص آن عالی
درجه خواهد دانست مگر کسیکه دیده بصیرتش کور و چراغ ادراکش بی نور بوده

وریسمان

و ریسمان شقاوت ازلی و عداوت نبی و ولی در گردن بدست شیطان لعین کشان کشان در مستقر
سقر مقیم مقام عذاب الیم گردد و از آنجمله مشهور است که در اوایل اسلام اصحاب
رسول ثقلین صلی الله علیه و آله هر کدام را از خانه خود دری بمسجد گشوده بود که در وقت
نماز بآسانی داخل مسجد توانند شد و بعد از ان امر الهی تشرف صدور یافت که
درهای جمیع اصحاب از مسجد بسته شود ابواب مذکوره تمامی مسدود گردد الا
در خانه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که از خانه دیگر
اصلا راهی که تردد توانند نمود مفتوح باشد چنانچه حضرت عباس حرمت التماس
نمود که جهت اعزاز و امتیاز وی از ما عدا خانه او را که مستثنی ساخته شود
نکرد و التماس وی درجه قبول نیافت چنانچه او را بآنکه سوراخی که او را آنجا
بمسجد توانند نمود از باب مأذون گردد ملتمس او اجابت نیافته حق سبحانه و تعالی
رخصت کرامت نفرموده عباس باین اکتفا نمود که ناودان بام وی بمسجد

منصوب کرده که در وقت باران آب از پشت بام عباس بن عبد المطلب بر زمین
نیفتد را از امتیاز تا موجب عیب باروی کرده حق تعالی در خبر به رضا با آن داده
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بدست مبارک نصب میزاب نموده
فرموده که لعن الله من قلع هذا المیزاب لعن الله من اذی عمی عباس یعنی
یعنی لعن بر کسی که این میزاب از این موضع بکند و لعن بر کسی که عباس عم مرا آزار
امر آزار کند و چون نوبت حکومت بعمر خطاب رسید میزاب منصوب از آن
موضع قلع نموده میانه او و عباس بن عبد المطلب خشونت بسیار شد از جهت
عباس بغایت آزرده شد و تفصیل این حکایت در محل خود مذکور است و معلوم
ارباب عقول است که امتیاز آنحضرت در امور دینی و دنیوی و اختصاص ذات
وحدت سماتش بزواید الطاف ربانی و عواطف سبحانی دلیل استحقاق تفویض
امور الهی با آنحضرت بوده غیر بر مسند سرداری و صاحب اختیاری بندگان

خدا که

خدا که موقوف بامر و اشارت ربانیست استعداد و تمکن نشسته قیام بمقام رسالت صلی
علیه و آله و سلم منحصر در آن عالی مرتبت بوده و بنابر شدت توجهات آلهیه است که
در هر مقامی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پیغامی از درگاه ربوبیت بشاه ولایت آورده
منشور خلافت و ولایت بتوقیعات رفیعه نبویه موقع میکرد و تا از کثرت نصوص
بنیابت آن عالی جناب بدبختان بیحیایان امت را سبب قبول و اذعان و حصول
ایمان و ایقان گشته بحکایات پوسیده و تاویلات باطله که مشرکین و اهل ادیان
فاسد مثل آن متمسک شده اند ایشان تمسک نموده سالک مسالک قویم و صراط
مستقیم گردند و از آنجمله روایت خطیب خوارزمی است که بسند درست از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله که خطاب بحضرت امیرالمؤمنین نموده میفرماید که یا علی لو ان عبدا
عبد الله تعالی مثل ما قام نوح فی قومه و کان له مثل احد ذهبا فانفقه فی
سبیل الله و مد فی عمره حتی حج الف عام علی قدمیه ثم قتل بین الصفا والمروة

مقبولا ثم لم یوالک یا علی لم یشم رایحة الجنة و لم یدخلها ترجمه کلام سید الانام آنست
که خطاب بامیر المومنین علیه السلام نموده میفرماید که یا علی اگر بنده از بندگان خدا
حق تعالی را عبادت کند بمقدار عمر که نوح علیه السلام نموده که از هزار سال
متجاوز است و شخص مذکور را مثل کوه احد طلا باشد و مجموع آنرا در راه خدا صرف نماید
و تمتد عمر او کند که هزار حج پیاده موفق گردد و بعد از ان میانه صفا و مروه
او را بظلم و ناحق بکشند و با وجود این حالات تولا ننموده باشد یعنی کسی دیگر را
امام و خلیفه و قائم مقام حضرت رسول صلی الله علیه و آله دانسته بوی بهشت بمشامش
نرسد و داخل بهشت نگردد و در روایت واقع است که بوی بهشت از پانصد ساله
راه میرسد و شخص مذکور از ان محروم و بی نصیب است و بنابر آنکه فرموده که داخل
بهشت نگردد فهمیده میشود که هیچ وقت داخل نگردد چه اطلاق عبارت مقتضی آنست
تا ظهور امر دیگر که تعیین آن بوقتی نماید محقق گردد و نیز این روایت را در کتب

از رسایل اهل سنت دیدم که مضمون آن اینست که حق تعالی در وقتی که
خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله نموده در شب معراج با آنحضرت
فرموده که یا محمد اگر بنده بندگی من نماید تا آخر این روایت و اگر دشمنی با امیر المومنین
علیه السلام داشته باشد و خصومت خاندان رسالت مانع نگردد همین روایت که گذشت
میآید و از جمله روایت که اینجا خطیب نقل نموده و وی از دیگران نیز
مثل ابن مغازلی و از تابعین و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بطرق
مختلفه نقل کرده و در کتب اهل خلاف مسطور است که حضرت رسالت فرموده
که لاخی علی بن ابی طالب فضایل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة من فضائله
مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و من کتب لم تزل
الملائکة یستغفرون له ما بقی لتلک الکتابة رسم و من استمع فضیلة من فضائله غفر الله
له من الذنوب التی اکتسبها بالاستماع و من نظر حاصل کلام آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه

منصوب کرده که در وقت باران آب از پشت بام عباس بصحن مسجد نریزد
همیشه را از امتیاز تا موجب عیب باروی کرد حق تعالی در غیرت به رضا بآن داد
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بدست مبارک نصب میزاب نموده
فرموده که لعن الله من قلع هذا المیزاب لعن الله من اذی عمی عباس
یعنی لعن بر کسی که این میزاب را ازین موضع بکند و لعن بر کسی که عباس عم مرا اذیت
و آزار کند و چون نوبت حکومت بعمر خطاب رسید میزاب منصوب را از ان
موضع قلع نموده میانه او و عباس بدین واسطه خشونت بسیار شد و آنحضرت
عباس بغایت آزرده شد و تفصیل این حکایت در محل خود مذکور است و معلوم
ارباب عقل است که امتیاز آنحضرت در امور دینی و دنیوی و اختصاص ذات
وحدت سماتش بزواید الطاف ربانی و عواطف سبحانی دلیل استحقاق تفویض
امور الهی بآنحضرت بوده غیر بر مسند سرداری و صاحب اختیاری بندگان

خداکه

خدا که موقوف بامر و اشارت ربانیست استعداد و تمکن نداشته قیام بمقام رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم مخصوص بدان عالی منزلت است و بنا بر شدت توجهات الهی است که
در هر مقامی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پیغامی از درگاه ربوبیت بشاه ولایت آورده
منشور خلافت و ولایت و مناقب رفیعه نبویه موقع میکرده و ما از کثرت نصوص
نیابت آن عالیجناب بجنان بی پایان است باب قبول دعای حصول
ایمان و ایقان کشف حکایات پوستین و تاویلات باطله که گشتگی و اهل ادیان
خاسر نیست آن متمسک نشده اند ایشان تمسک نموده سالک قویم و صراط
مستقیم گردند و از انجمله روایت خطیب خوارزمی است که در سند درست از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله که خطاب بحضرت امیر المؤمنین نموده میفرماید که یا علی لو ان عبدا
عبد الله تعالی مثل ما قام نوح فی قومه و کان له مثل احد ذهبا فانفقه فی
سبیل الله و مد فی عمره حتی حج الف عام علی قدمیه ثم قتل بین الصفا والمروه

فلو ان عبدا ... ثم لم یوالک یا علی لم یشم رایحة الجنة و لم یدخلها ترجمه کلام سید الانام آنست
که خطاب بامیر المومنین علیه السلام نموده میفرماید که یا علی اگر بنده از بندگان خدا
حق تعالی را عبادت کند بمقدار عمر نوح علیه السلام نموده که از هزار سال
متجاوز است و شخص مذکور را مثل کوه احد طلا باشد و مجموع آنرا در راه خدا صرف نماید
و بمقدار عمر کند که هزار حج پیاده موفق گردد و بعد ازان میانه صفا و مروه
او را بظلم و ناحق کشند و با وجود این حالات تولا بتو ننموده باشد یعنی کسی دیگر را
امام و خلیفه و قایم مقام حضرت رسول صلی الله علیه و آله داند آنکس بوی بهشت بمشامش
نرسد و داخل بهشت نگردد و در روایت واقع است که بوی بهشت از پانصد ساله
راه میرسد و شخص مذکور ازان محروم و بی نصیب است و اینکه فرموده که داخل
بهشت نگردد فهمیده می شود که موقوف داخل نگردد [illegible] اطلاق عبارت مفهوم است
تا ظهور امری که تعیین آن بوقتی نماید محقق گردد و نظیر این روایت را در یکی

از رسایل اهل سنت دیدم که مضمون آن بعینه ثبت داده بود که
خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله نموده در شب معراج با آنحضرت
فرموده که یا محمد اگر بنده بنده کند مرا تا آخر این روایت و ذکر ولایت امیر المومنین
علیه السلام نباشد و خصومت خاندان رسالت مانع نگردد بهمین روایت کفایت
مینماید و از جمله روایت که ایضا اخطب الخطبا نقل نموده و وی از دیگران نیز
مثل ابن مغازلی و از تابعین و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بطرق
مختلفه نقل کرده و در کتب اهل خلاف مسطور است که حضرت رسالت فرموده
که لاخی علی بن ابیطالب فضایل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة من فضائله
مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و من کتب فضیلة لم تزل
الملائکة یستغفرون له ما بقی لتلک الکتابة رسم و من استمع فضیلة من فضائله غفر الله
له من الذنوب التی اکتسبها بالاستماع و من نظر [illegible] حاصل کلام آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه

علیه و آله فرمایند که برادرم علی بن ابیطالب را فضایل بیش از آنست که بشمار آید
پس هر که فضیلتی از فضایل او را ذکر نمود و بآن معترف باشد حق سبحانه و تعالی
گناهان که پیش از آن کرده و بعد از آن کند تمامی را می آمرزد و ظاهرا او صغیره نموده
باشد و هر که فضیلتی از فضایل آنحضرت را بنویسد پیوسته ملائکه جهت وی استغفار
نمایند مادام که اثری از آن کتاب باقی باشد و هر که گوش کند یعنی خود را آن شنیدن
فضیلتی از فضایل آنحضرت دارد حق تعالی گناهان که از جهت استماع او حاصل
شده باشد بیامرزد و هر که نظر کند در کتابی که فضایل آنحضرت در آن نوشته
شده باشد حق تعالی گناهانی که از جهت نگاه کردن بر او نوشته شده باشد
آمرزش کرده اند و از آن جمله حکایت مرغ بریان و شاگردی جبرئیل علیه السلام
و گهواره جنبانیدن اسرافیل و رفتن اژدها بر منبر آنحضرت و جواب شنیدن
در جنگ احد از آسمان بر وجهی که حضار همگی شنیدند که لا سیف الا ذو الفقار

و لا فتی

ولا فتی الا علی و اختصاص آنحضرت بفاطمه علیها السلام و نزول طعام از بهشت
مخالف و موافق و قصص و کتب حدیث طرفین مفصلا شرح یافته و تردد
جبرئیل علیه السلام بخانه آنحضرت و الله تعالی در یوم الطایف چنانچه شیخ
رجب برسی و فاضل نیشابوری ذکر نموده اند و در کتاب مشارق الانوار
و کتاب عالی مطالب مذکورست از قیس بن سعد از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه که در جنگ احد شانزده زخم برآوردم و در چهار زخم آخر قوت برخاستن از ضعف
نیافته نشستم و جوانی خوش روی خوشبوی نیکو کلام در نهایت وجاهت
بهترین ادای سلام بر من کرد و هر دو بازوی مرا گرفته برخیزانید و مرا
بجنگ ترغیب نموده میگفت که خشنودی الهی در محاربه نمودن است
و چون این حکایت به پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل نمودم فرمود که یا علی حقیقت
روشن که جبرئیل علیه السلام بوده و تردد جبرئیل نزد آنحضرت در کتب تکرار یافته

و شنیده‌ام که یکی از فضلای روزگار گفتا که این معنی مطلقاً که جبرئیل علیه السلام غیر پیغمبر

نزول نمی‌نماید این حکایت مسلم است لکن معمول است بر آنچه تبلیغ و احکام شریعت

متعلق باشد و بنابرین بر جوع بلی خصوصاً ولی که مغایرت میان آنحضرت و وی در خصوص

نبیمه باشد این مضایقه سهل است و مع هذا الخصوص معتبره درین باب واقع است

و میدانم که شخصی درین امر مضایقه نماید در باب مصحف فاطمه علیها السلام

بعد از رحلت رسول صلی الله علیه و آله السلام باملای جبرئیل و کتاب حضرت

امیر المومنین اتمام یافته و من حیث الکتابه سه برابر قرآن عزیز است چنانچه

در اوایل کلینی بتفصیل و طرق مختلفه مسطور گشته چه جواب خواهد گفت حاصل که آنچه

حالات امیر المومنین با احوال دیگر اولیا و سایر انبیا نمودن از قلت تتبع و بی‌ربطی

فضایل مختصه بآن مظهر عجایب و مظهر غرایب دینی و دنیوی است چه خوب گفته‌اند

نظم

ای زلف مشکین طره‌ات زنجیر هر دل بندی و گر گفته جانا از ابروی موی تو پیوندی دگر

گرچه خورشید

اگرچه خورشید و ماه هم با فلک اقبالش از زمین ناید ز خوبی چون تو فرزند دگر

آری ذات وحدت سمات مرتضوی که بی محبت او رشته طمع از امید نجات

گسسته و بی ولایتش ابواب فوز درجات بسته و جواسیس تخیلات و اوهام

گرد سرادقات عزت و جلالش راه نیست و حقایق شناسان عقول و افهام

از ادراک کنه کمالش آگاه نه

نظم

هیچ عقل از کنه او آگاه نیست هیچکس را در حریمش راه نیست

تا عنقای قلب او اسرار آشیانه تمکین نکرده

و خورشید آسمان تفرید از جنب وی طلوع نپذیرد و مشهور است که حضرت

صاحب الامر صلوات الله علیه چون متوجه زیارت آنحضرت شد فرمود

که السلام علیک یا مجهول القدر و وجه صحت این کلام آنست که طایفه

از بنی آدم بنابر آنکه کنه ذات آنحضرت در آینه ادراک انعکاس نداده

و بعضی از صفات آنحضرت که حضرت متعلق بآن گشته بود زیاده از آن

درجهٔ غلو نموده بالوهیت وی اعتراف آوردند و جمعی دیگر چنانچه ایشان
افراط ورزیدند اینها تفریط نموده و از حالات آنحضرت بالکلیه چشم بسته
او را در مرتبهٔ چهارم از خلافت قرار داده رابع اربعه تصور نمودند و طایفه
دیگر که حد توسط اختیار نموده گمان ایشان اینست مگر شناسای آنحضرت حاصل
نموده اند غایت معرفت و نهایت محبت ایشان همین است که آنحضرت را امام
اول از ائمه اثنا عشر دانسته معصوم مطهر بری از گناهان صوری و معنوی اعتقاد
نموده اند اما اینقدر را از معرفت آنحضرت اگرچه بحسب شریعت و آنچه جزو
اعتقاد صحیح و ایمان درست است فی نفسه مستند است اما در جنب دانستن
حقیقت این امر کز دایرهٔ ولایت و هدایت از مقولهٔ قطره بدریا و اکتفا
بقشر اشیا نمودن و از لب آن محروم بودنست همان حکایتست که
بجز و خارا سرار را با قطره بینوا چه آشنای و قرص اعظم را از شعاع سها چه

روشنای

روشنای عالم یگانه آشنایی ماست پیوسته او جدایی ماست حاصل آنکه
بیان کیفیات ذات و حدت سمات و حالات منزه از صفات عجز
آن جناب به براهین عقلیه و دلایل نقلیه و صعود بر شواهق فلک افکار و انظار [طیار]
و ابدان بکمند خیال از دایرهٔ ازو بیرون بوده بوساطت عقل جزو [معرفت]
گرفته اند نظم عقل جزوی کی تواند گشت بر قرآن محیط عنکبوتی کی تواند
گرد سیمرغ شکار نیز هم دیگی که باشد شیشه روح القدس خانه آرایان عقلا [شرا]
در آن مطبخ چه کار پیرامون ساحت جلال لایزال گردیدن از سودای محال
و از بدیهیات که هرچند همت بر استکشاف براقع شبهات از جمال مقصود بود
و مصروف گشت هرگز شاهد مطلوب کما ینبغی بر طبق یا علی لا یعرفک الا الله و انا
فضل قناع از چهره نور مطلوب آینه خویش نگشوده و دوشیزه مرغوب
از ورای نقاب اسرار انه المودعة فی الهیاکل البشریه چهره ننموده بیت اوج

ازانکه عقل گوید بالاتر ازانکه روح گوید منهج سیم در ذکر امامت حضرت ائمه
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و مراد ازان حسن بن علی تا محمد بن حسن
صاحب الزمان بر ترتیب که بعد از امیر المؤمنین علی علیه السلام امامت
بحضرت امام حسن اختصاص یافت و بعد از و بسید الشهدا حسین بن علی
و بعد از و بزین العابدین علی بن الحسین و بعد از و بامام محمد باقر و بعد از و
بجعفر الصادق و بعد از و بامام موسی کاظم و بعد از و بعلی بن موسی الرضا و بعد از و
بمحمد تقی و بعد از و بعلی نقی و بعد از و بحسن عسکری و بعد از و بحضرت صاحب
الامر محمد بن حسن صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و دلیل بر بطلان اقوال اهل
اجمال روایت که میانه خلایق مشهور است که انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا که قبل ازین مذکور شد
که مراد از اهل بیت ذریت طاهره معصومین حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و آله

و چون تمسک

و چون تمسک باهل بیت سبب عدم ضلالت ابدی بوده سالک مسالک قویم
و صراط مستقیم باشد بالبدیهه مراد امامت ایشان بوده و دیگر برین مدعا دلیلی دران باب
حدیث دیگر روایت مشهور مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف
عنها غرق و این روایت نیز من حیث العموم دلیل خلافت اهل بیت
رسالت صلی الله علیه و آله بوده صریحست در آنکه خلافت و امامت اهل بیت
منصوص بوده و هر که بر غیر ایشان اعتماد نماید بموجب قول حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خارج از زمره اهل نجات بوده مستحق هلاک
و اند سالک طریق ضلالت و غوایت گردد زیرا که تخلف از اهل بیت رسالت
صلی الله علیه و آله خواه بطریق امامت و خواه بطریق ماموميت هر دو
یکدرجه عتاب و عقاب بوده مستحق هلاک و غرق باشند و توان گفت که هر کرا
وغدغه امامت شود چون باعث ضلالت است خواهد بود استحقاق عذاب

در وی بیشتر از جماعت مؤمنان است زیرا که او ضال و مضل است بخلاف آنها
که دیگر آنکه چون قبل از این ثابت شد که عصمت از شرایط امامت است و هر که معصوم
نباشد سزاوار این درجه رفیعه نتواند بود و معلوم شد از آیه تطهیر حق تعالی اهل بیت
رسالت را تمامی پاک از آلایش و بری از نقایص و مطهر از ذنوب و مبرا
از عیوب کرده است و جهت بیان این مدعا آیه کریمه انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا تأمل کرده است و بنده کاتب از این
معنی خبر داده تا خلایق پیروی پاکان و پاکیزگان و کسانی که حق تعالی
ایشان را مطهر ساخته سبب نجات خود دانند و مطیع و فرمانبردار باشند
و بنابرین چون حضرت رسول ص در روایتین مذکورتین تصریح باطاعت اهل
بیت نموده و حق سبحانه و تعالی موافق قول پیغمبر صلی الله علیه و آله بکلمه اهل بیت
ایشان نموده تا مردم دانند که آنها که رسول صلی الله علیه و آله خلایق را

باطاعت

باطاعت ایشان ترغیب نموده و لفظ اهل بیت مذکور ساخته حق تعالی نیز
ایشان را پسندیده بوده و گفته پیغمبر موافق اراده الهی بوده و اصح از این دلیل
برین مدعا معلوم نیست که ذکر شده باشد و شبهات و ترهات فخر رازی
که در آیه تطهیر از روی تعنت و عناد ذکر نموده با اجوبه در این رساله و غیرها
مذکور است و دیگر آنکه قبل از این مذکور شد که حق تعالی بندگان را بمودت اهل بیت
رسالت صلی الله علیه و آله تحریص نموده چنانچه فرموده که قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی و محمد بن طلحه شافعی تصریح نموده که مراد از ذوی القربی
اهل بیت رسول الله است و اقل مرتبه مودت و محبت اطاعت قول ایشان و محبت و لعنت
مخالفین او است پس این آیه شریفه دلیلست بر اطاعت اقوال و اعمال اهل بیت و محبت و لعنت
سایر مخالفین و مراد از امامت وجوب اطاعت اوامر و نواهی و عدم اقدام
بر مخالفت ایشان کما هی است و مدلول آیه ظاهر الدلاله بر مطلوب

صاحب کشاف در آیه تصدق و وجه بیان آلهی بصیغه جمع حسین میگوید که غرض الهی
آنست که مردم ترغیب باشند و فعلیکه تصدق در وقت نماز است نمایند تا متحلی
این اجر یابند و ظاهر است و پیش از این تفصیل ذکر شد و ظاهر آنست که بیان بصیغه
مذکور یا بواسطه تعظیم و تکریم حضرت امیر المومنین علیه السلام است یا نظر با مر که
در قرآن عزیز معمول است که تعبیر از واحد بصیغه جمع نمایند یا مقصود اشارت
بخلافت حضرات ائمه اثنی عشر است باجمعهم زیرا که در کتاب مشارق الانوار
یا کتاب غالط دین مثبت است که حضرات ائمه علیهم السلام قفای آثار پدر بزرگوار و جد
عالیمقدار نموده و همگی در وقت صلوة و حین توجه برکوع اقدام بر امر مذکور
یعنی تصدق بسایل نموده اند و برین تقدیر هم چنانچه آیه مذکور من حیث الظاهر
دلیل صحت خلافت شاه ولایت من حیث الباطن اشارت با مامت بعضی ائمه
عشریه بوده و وجه تکلم بکلمه جمع نیز در صحه ظهور یافت دیگر از تفسیر ثعلبی نقل شده

که مراد از

که مراد از آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم
یحبهم و یحبونه اعزة علی المومنین اذلة علی الکافرین حضرت امیر المومنین است و ابن طلحه
نیز از اکابر اهل خلاف نقل مینماید و از علمای اهل بیت منقولست که مراد جمیع حضرات جمیع
ائمه علیهم السلام اند و ترجمه آیه شریفه اینست که والله اعلم که هر که ظاهرا در زمره اهل
ایمان داخل بود چنانچه معاویه و کل منکم است بعد از ان شیطان گریبان ایمانش
از پس گرفته کشان کشان بیابان عناد و خارستان الحاد و ارتداد کشانید هنگام
حق جل و علا بر وفق یاتی الله بقوم یحبهم عنان اختیار روزگار و زمام
از خیل اشرار بدست طایفه گذارد که ایشان را بر مسند محبت و محبوبیت متمکن گردانیده
سریر دلپذیر محبت طرفین بعز قدوم عقلی لزوم ایشان منور کرده اند تا و تمنا ن
و برج معاویه ذات و دودمان سید المرسلین مغلوب و مقهور ایشان شده و طبقات
اهل ایمان در روضات مقدسات اعزاز و احترام و ترفیه و اکرام فایز

وتحسن الاحوال کردند و نیکی نیست که قطع نظر از گواهی اهل سنت نزول این آیت در شان
شاه ولایت چون در مواضع متعدده مذکور و معلوم شد که محبت حاصله میانهٔ خدا
و بندگان او حضرت امیرالمومنین و ذریت طاهرین او این آیت منتسب بین که
جمعی که من جانب الله مفوض باعزاز اهل ایمان و امانت مرتدین این طایفه اند
بصفت محبت و محبوبیت می باید که موصوف باشند و این صفت مخصوص اهل بیت
رسالت و باقی شرایط و اوصاف نیز که در مدلول آیه اندراج یافته از خصایص
مختصه ایشانست پس مراد از مدلول آیهٔ مبارکه که ذوات مقدسهٔ ائمه طاهرین است
و درین آیه از فخر رازی که محقق رومی است گوید فخر رازی آورده دلالتی کند
و زیرا که گروه کافران قتال کنند دو سخن مذکور است یکی آنکه گفته اند که مراد ابوبکر
نیز اگر مقصود بیان قتال کفره و اهل ارتداد است و محاربه امیرالمومنین با طایفه
اسلامیان بود و حرب ابوبکر با جماعت کفره و سخن بغایت ظاهر البطلانست

ومخالفت

ومخالفت آن با مدلول آیه امریست که تامل در آن باید نمود زیرا که حق تعالی خطاب
باهل ایمان نموده میفرماید که جماعتی که صفت ایشان اینست که از اهل ایمان اند
هر که مرتد شود از شما یعنی هر که در جرگه شما داخل شده باشد و بعد از ایمان
بازمرجعت نموده و باز از ایمان برگشته باشد پس چنین و چنین شود و از تخلف
اهل کفر هیچ لا دخلی ندارد و ظاهرست که محاربه امیرالمومنین علی علیه السلام با جمع
وقوع یافته که ایشان من حیث الظاهر قایل کلمتین شده و از اهل قبیله
گروهی بعد از آن بواسطه مخالفت امام واجب الاطاعه و خروج بروی
بصفت ارتداد موصوف گشته از جمله جمعی بودند که مدلول علیه کلمه
منکم است ظاهرست که ارتداد معنی اینست که از اسلام برگشته بر کفر
رجوع نمایند نه آنکه بر کفر ذاتی باشند و اگر گویند که ایشان با وجود خروج
بر امام زمان ارتداد نیافته همان بر صفت ایمان باقی اند این نیز در محل

تریف است اما اولا از جهت که اصطلاح علما با جمعهم در معنی خوارج آنست که از اسلام
بواسطهٔ خروج بر امام زمان بیرون رفته با حکام کفر محکوم اند در اکثر وجوه و ثا
نیا از جهت که حجت اهل سنت در مقاتلهٔ خالد ولید با طایفهٔ مالک
نویره و کشتن رجال و اسیر کردن زنان و اطفال و مضاجعه و مباشرت
خالد ملعون با حلیلهٔ مالک در همان شب آنست که ایشان بنابر منع زکات
اهل اسلام ارتداد یافته محکوم علیه بحکم کفر شده بوده اند و چون مخالفت
خلیفه مشکوک فیه موجب حکم بارتداد نتواند بود و مخالفت خلیفه
متفق علیه منصوب از خدا و رسول بطریق اولی با آنکه مقدمات مذکوره
مخالفین تمامی فاسد است اولا خلافت و امامت ابوبکر بر وجهی که
خلاف وی نتوان نمود و ثانیا منع زکوة ایشان بنوعی که مانع ضروریات
دین بوده از جهت بعامل ابوبکر مضایقه نموده باشند سیم آنکه غرض آیه تعالی

درین

درین آیه اشارت بجمعی نموده که از جملهٔ اهل اسلام بوده برجوع بکفر نموده باشند و این امر
در نهایت ظهور است و حینکه ایشان کافر شدند احکام کفر من جمیع الوجوه
بر ایشان جاری گردد و دخلی باین محبت و تمهید دین مقصود از آیه ندارد و
که در محل خود از آن بحث شده و یکی آن دویم از وجوهی که نیشابوری در تفسیر خود
از و نقل نموده آنست که وی گفته که هذا اول دلیل علی فساد مذهب الشیعه و در بیان
استدلال چنین ذکر نموده که چون مذهب امامیه آنست که اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و آله بعد از آن حضرت بنابر آنکه نص جلی در مادهٔ حضرت
امیر المومنین علیه السلام نموده و همگی درین امر مشترک بوده مرتد شده اند
و میگوید که اگر این مدعا صحیح بوده نزد الله تعالی ایشان نص انکار جلی نموده
و از جهت بارتداد توصیف یافته باشند بایستی که الله تعالی نظر بقدر نموده
و وعده که فرموده طایفهٔ که محبت و محبوبیت الهی موصوف باشند بقدر نیابت

در محبت غلو نموده بالوهیت وی اعتراف آوردند و جمعی دیگر چنانچه ایشان
اشراط ورزیدند اینها تفریط نموده و از حالات آنحضرت بالکلیه چشم بسته
او را در مرتبه چهارم از خلافت قرار داده رابع اربعه تصور نمودند و طایفه
دیگر که حد توسط اختیار نموده گمان ایشان اینست مگر شناسای آنحضرت حاصل
نموده اند غایت معرفت و نهایت محبت ایشان همین است که آنحضرت را امام
اول از ائمه اثنی عشر دانسته معصوم مطهر بری از گناهان صوری و معنوی اعتقاد
نموده اند اما نقد را از معرفت آنحضرت اگرچه بحسب شریعت و آنچه جزو
اعتقاد صحیح و ایمان درست است فی نفسه این مقدمه است اما در جنب دانستن
حقیقت این امر که مرکز دایره ولایت و هدایت از مقوله قطره بدریا و اکتفا
بقشر اشیا نمودن و از لب آن محروم بودن است همان حکایتست که
بحر ذخار اسرار را با قطره بینوا چه آشنای و قرص اعظم را از شعاع سها چه

روشناسای

روشناسائی نظم یکانه ز آشنائی ملت پیوسته تو جدائی ملت حاصل آنکه
بیان کیفیات ذات وحدت سمات و حالات متنزع از صفات معجز
آیات بشرح براهین عقلیه و دلایل نقلیه و صعود بر شواهق فلک افکار و انظار
و اندان بگنبد خیال از دایره آرزو بیرون بوده بوساطت عقل جزوی
که گفته اند نظم عقل جزوی کی تواند گشت بر قرآن محیط عنکبوتی کی تواند
گرد سیمرغ شکار شعر هیزم دیگی که باشد شهپر روح القدس خانه آرایان عقل را
دران مطبخ چکاره پیرامون ساحت جلال انتقال کردن از سوداهای محال
و از نجابت که هر چند همت بر استکشاف براقع شبهات از جمال مقصود
مصروف گشت هرگز شاهد مطلوب کما ینبغی بر طبق یا علی لا یعرفک الا الله و انا
نقاب قناع از چهره نور مطلوب آیینه خویش نگشوده و دوشیزه مرغوب
از ورای نقاب اسرار ان الله الموتوعة فی الهیاکل البشریه چهره ننموده است او [illegible]

ازآنکه عقل گوید بالاتر از آنکه روح جوید مبحث سیم در ذکر امامت حضرات ائمه
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و مراد از ان حسن بن علی است تا محمد بن حسن
صاحب الزمان برین ترتیب که بعد از امیر المومنین علی علیه السلام امامت
بحضرت امام حسن اختصاص یافت و بعد از و بسید الشهدا حسین بن علی
و بعد از و بزین العابدین علی بن الحسین و بعد از و بامام محمد باقر و بعد از و
بجعفر الصادق و بعد از و بامام موسی کاظم و بعد از و بعلی بن موسی الرضا و بعد از و
بمحمد تقی و بعد از و بعلی نقی و بعد از و بحسن عسکری و بعد از و بحضرت صاحب
الامر محمد بن حسن صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و دلیل برین مطلب اولا از سبیل
اجمال روایتی است که میانه خلایق مشهور است که انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا که قبل ازین مذکور شد
که مراد از اهل بیت ذریت طاهره معصومین حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله

و چون متمسک

و چون متمسک باهل بیت سبب عدم ضلالت ابدی بوده سالک مسالک قویم
و جاده مستقیم باشد بالبدیهه منکر او را امامت ایشان بوده دیگری را مدخلی در آن نباشد
و دیگر روایتی است مشهور مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف
عنها غرق و این روایت نیز من حیث العموم دلیل خلافت اهل بیت
رسالت صلی الله علیه و آله بوده صریحست در آنکه خلافت و امامت اهل بیت
منصوص بوده و هر که بر غیر ایشان اعتماد نماید بموجب قول حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خارج از زمره اهل نجات بوده مستحق هلاکت
و اهد سالک طریق ضلالت و غوایت گردد زیرا که تخلف از اهل بیت رسالت
صلی الله علیه و آله خواه بطریق امامت و خواه بطریق مامومیت هر دو
یکمرتبه عتاب و عقاب بوده مستحق هلاک و عذاب باشند و توان گفت که هرکرا
و عقد غیر امامت شود چون باعث ضلالت است خواهد بود اعتقاد بعد

دروی بیشتر از جماعت مومنین اوست زیرا که او ضال مضل است بخلاف آنها
که دیگر آنکه چون قبل ازین ثابت شد که عصمت از شرایط امامت است و هر که معصوم
نباشد سزاوار این درجه رفیعه نتواند بود و معلوم شد از آیه تطهیر حق تعالی اهل بیت
رسالت را تمامی پاک از آلایش و بری از نقایص و مطهر از ذنوب و معرا
از عیوب کرده است و جهت بیان این مدعا آیه کریمه انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا نازل کرده است و بنده کاتب ازین
معنی خبر داده تا خلایق پیروی پاکان و پاکیزگان و کسانی که حق تعالی
ایشان را مطهر ساخته سبب نجات خود دانند و مطیع و فرمان بردار باشند
و بنابرین چون حضرت رسول در روایتین مذکورتین تصریح باطاعت اهل
بیت نموده و حق سبحانه و تعالی موافق قول پیغمبر صلی الله علیه و آله بکلمه اهل بیت
ایشان را نموده تا مردم دانند که ایشانند که رسول صلی الله علیه و آله خلایق را

باطاعت

باطاعت ایشان ترغیب نموده و لفظ اهل بیت مذکور ساخته حق تعالی نیز
ایشان را پسندیده بوده و گفته پیغمبر موافق اراده الهیه بوده و واضح ازین دلیل
برهان عامعلوم نیست که ذکر شده باشد و بشارات و ترهات فخر رازی
که در آیه تطهیر از روی تعصب و عناد ذکر نموده با اجوبه حسنه در رساله دیگر ما
مذکور است دیگر آنکه قبل ازین مذکور شد که حق تعالی بنده کاتب را بمودت اهل بیت
رسالت صلی الله علیه و آله تحریص نموده چنانچه فرموده که قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی و محمد بن طلحه شافعی تصریح نموده که مراد از ذوی القربی
اهل بیت رسول است و اقل مرتبه مودت و محبت اطاعت قول ایشان و مخالفت
مخالفین اوست پس آیه شریفه دلیل است بر اطاعت اقوال و اعمال اهل بیت و مخالفت
سایر مخالفین و مراد از امامت وجوب اطاعت اوامر و نواهی و عدم اقدام
بر مخالفت ایشان کماهی است و مدلول آیه نیز ظاهر الدلالة بر مطلوب است لطیفه

[illegible]

صاحب کشاف در آیهٔ تصدق دو وجه بیان الهی بصیغهٔ جمع جهت این میگوید که غرض الهی
آنست که مردم ترغیب باین طور فعلیکه تصدق در وقت نماز است نمایند تا مثل
این اجر یابند و ظاهر است که مثل این تفصیل ذکر شده و ظاهر آنست که ایتان بصیغه
مذکور یا بواسطه تعظیم و تکریم حضرت امیر المومنین علیه السلام است یا نظر بامر یکه
در قرآن عزیز معمول شده که تعبیر از واحد بصیغهٔ جمع نمایند یا مقصود اشارت
بخلافت حضرات ائمهٔ اثنی عشر است باجمعهم زیراکه در کتاب مشارق الانوار
یا کتاب غالیط مسطور است که حضرات ائمه علیهم السلام اقتدای آثار پدر بزرگوار و جد
عالیمقدار نموده و همگی در وقت صلوة و حین توجه برکوع اقدام بر امر مذکور
یعنی تصدق بسایل نموده اند و برین تقدیر همچنانچه آیهٔ مذکور من جهت الظاهر
دلیل صحت خلافت شاه ولایت من حیث الباطن اتصال بامامت یعنی ائمه
عشریه بوده وجه تکلم بکلمهٔ جمع نیز در حد ظهور یافت و دیگر از تفسیر ثعلبی نقل شده

که مراد از آیهٔ شریفه یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم
یحبهم و یحبونه اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین حضرت امیر المومنین است و ابن طلحه
نیز از اکابر اهل خلاف نقل مینماید و از علمای اهل بیت منقولست که مراد جمیع حضرات جمع
ائمه علیهم السلام اند و ترجمهٔ آیهٔ شریفه اینست که و الله اعلم که هر که ظاهرا در زمرهٔ اهل
ایمان داخل بود چنانچه معاویه و کل منکم است بعد از آن شیطان گریبان ایمانش
از پس گرفته کشان کشان به بیابان عناد و خارستان الحاد و ارتداد کشاند در هنگام
حق جل و علا ابر و بار نوری ید الله فوق ایدیهم عنان اختیار روزگار روا بمقام
از خیل اشرار بدست طایفه گذارد که ایشان از مسند محبت و محبوبیت تمکین گرفته
سریر ولیعهدی محبت ظهور من بعد قدوم عزت لزوم ایشان منور گردانید تا دو ایشان ان
دیرج معاویه نژادان و دودمان سید المرسلین مغلوب و مقهور ایشان شده طبقات
اهل ایمان در روضات مقدسات اعزاز و احترام و ترفیه و اکرام فایز سازد

وتحسن الاحوال کردند و تنکی نیست که قطع نظر از گواهی اهل سنت نزول این آیه در شأن
شاه ولایت چون در مواضع متعدده مذکور و معلوم شد که محبت حاصله میانه خدا
و بنده کامل او حضرت امیرالمؤمنین و ذریت طاهرین او این آیه مشتمل بر بیان که
حکمی من جانب الله مفوض با غیر از اهل ایمان و امانت مرتدین این طایفه اند
بصفت محبت و محبوبیت می باید که موصوف باشند و این صفت مخصوص اهل
رسالت و باقی شرایط و اوصاف نیز که در مدلول آیه اندراج یافته از خصایص
معینه ایشانست پس مراد از مدلول آیه مبارکه ذوات مقدسه ائمه طاهرین است
و در این آیه از فخر رازی که محقق رومی میگوید بیت فخر رازی ار دراینی کند
وز برای کودکان قی می کند و دو سخن مذکور است یکی آنکه گفته اند که مراد ابوبکر است
زیرا که مقصود بیان حال کفره و اهل ایالت و محاربه امیرالمؤمنین با طایفه
اسلامیان بود و حرب ابوبکر با جماعت کفره و منع زکات ظاهر البطلان

ومخالف

و مخالفت آن با مدلول آیه امریست که تاملی در آن نمود زیرا که حق تعالی خطاب
با اهل ایمان نموده میفرماید که جماعتی که صفت ایشان اینست که از اهل ایمان اند
هر که مرتد شود از شما یعنی هر که در جرگه شما داخل شده باشد و بعد از ایمان
باز مراجعت نموده و باز از ایمان برگشته باشد پس چنین و چنین شود و از تخطی
اهل کفر جهلا دخلی ندارد و ظاهرست که محاربه امیرالمؤمنین علی علیه السلام با جمعی
وقوع یافت که ایشان من حیث الظاهر قایل کلمتین شده و از اهل قبله
بودند و بعد از آن بواسطه مخالفت امام واجب الاطاعه و خروج بر او
بصفت ارتداد موصوف گشته از جمله جمعی بودند که مدلول علیه کلمه
منکم است ظاهرست که ارتداد معنی اینست که از اسلام برگشته بر کفر
رجوع نمایند نه آنکه بر کفر ذاتی باشد و اگر گوید که ایشان با وجود خروج
بر امام زمان ارتداد نیافته همان بر صفت ایمان باقی اند این نیز در محل

تزییف است اما اولا از جهت که باصطلاح علما با جمعهم معنی خوارج آنست که از اسلام
بواسطه خروج بر امام زمان بیرون رفته باحکام کفر محکوم اند و اکثر وجوه و
ثانیا از جهت که حجت اهل سنت در مقاتله خالد ولید با طایفه مالک
نویره و کشتن رجال و اسیر کردن زنان و اطفال و مضاجعه و مباشرت
خالد ملعون با حلیله مالک در همان شب آنست که ایشان بنابر منع زکات
اهل اسلام ارتداد یافته محکوم علیه بحکم کفر شده بودند و چون مخالفت
خلیفه مشکوک فیه موجب حکم بارتداد شخص نتواند بود و مخالفت خلیفه
متفق علیه منصوب از خدا و رسول بطریق اولی باآنکه مقدمات مذکوره
مخالفین تمامی فاسد است اولا خلافت و امامت ابوبکر بر وجهی که
خلاف وی نتوان نمود و ثانیا منع زکوة ایشان بنوعیکه مانع ضروریات
دین بوده از جهت بعامل ابوبکر مضایقه نموده باشند سیم آنکه غرض آن تعالی

نبوت

درین آیه اشارت بجمعی نموده که از جمله اهل اسلام بوده برجوع بکفر نموده باشند و این امر
در نهایت ظهور است و نیکه ایشان کافر شده احکام کفر من جمیع الوجوه
بر ایشان جاری گردد و حل این بحث و فهمیدن مقصود از آیه مذکوره و سبب نزول آیه
که در محل خود از این بحث شرع و مکر سخن دویم از و بنوعیکه نیشابوری در تفسیر خود
از و نقل نموده آنست که وی گفته که هذا اول دلیل علی فساد مذهب شیعه و در بیان
استدلال چنین ذکر نموده که چون مذهب امامیه آنست که اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و آله بعد از آن حضرت بنابر آنکه نص جلی در ماده حضرت
امیر المومنین علیه السلام نموده و همگی درین امر مشترک بوده مرتد شده اند
و میگوید که اگر این مدعا صحیح بوده عند الله تعالی ایشان نص انکار جلی نموده
و از جهت ارتداد توصیف یافته باشند بایستی که الله تعالی نظر بفرموده
و وعده که فرموده طایفه که محبت و محبوبیت الهی موصوف باشند بفرستادی

که با هل ارتداد مقاتله و محاربه نموده ایشان را مغلوب و مقهور کرده‌اند همیشه و چون
قضیه بر عکس بوده طبقه شیعه مغلوب و مقهور بوده‌اند معلوم می‌شود که اعتقاد
ایشان فاسد است و بعد از ذکر مضمون عبارت فخر رازی علامه نیشابوری در جواب
گفته که لناصر الشیعة ان یقول ما یدریك انه تعالی لا یأتی بقوم یحاربهم ولعل المراد
بخروج المهدی هو ذلك فان محاربته مع المرتدین اولی من محاربة الاوائل
خلاصه جواب نیشابوری آنست که شاید طایفه موعود که خروج نموده اهل ارتداد را
مغلوب و مقهور گرداند مراد از آن مهدی موعود در آخر الزمان باشد
اگرچه با مردودین ایام ماضیه و مرتدین ایام سابقه مجادله نموده باشند
زیرا که مقاتله و محاربه جماعتی که متدین بادیان سابقه باطله باشند در حکم مقاتله با جماعت
مذکوره است و پوشیده نیست که این جواب متضمن اعتراف بمغلوبیت شیعه
در جمیع ازمنه و اوقات و نه چنین است جواب شبهه مذکوره اولا آنست که در

آیه کریمه

آیه شریفه چنانکه دلالت بر فوریت این امر نماید تخصیص نمیشود و اخبار وارده قرآنیه
که بحسب مدلول عبارت وقوع آن بغایت قریب مینماید هنوز در پس پرده حکمت الهی
متوقف است مثل اقترب للناس حسابهم و مثل اقتربت الساعة وانشق القمر — اقترب
که الی الآن وقوع مدلول آن در حیز تأخیر است پس اگر ارسال طایفه موعوده
که متضمن فوریت نباشد تأخیر واقعه باشد دلالتی بر فساد عقیده اثنی عشریه
نداشته متوجب حکم ببطلان عقیده نمیشود زیرا که این امر یعنی خلف وعد
از جمله امور متوعده است نه از امور موعوده و در عبارات اکابر دین آمده است
که الحمد لله الذی اذا اوعد عفی و اذا وعد وفی و در متن فصوص مذکور است که ایشان
لیصدق الوعد لا الصدق الوعید بل التجاوز عن السیئات مع التوعد علیها
و بر تقدیر که داخل امور موعوده باشد که اعتقاد معترض آنست که خلف در آن
مستلزم کذب و قبح است و صدور قبیح از باری تعالی باشد در صورت مستلزم حکم ببطلان عقیده این

طایفه نتواند بود زیرا که بر طبق قواعد مذهب ایشان خلف وعده از جانب الهی
یا از اتصاف بر قبح حالت یا در وقت امور قبیحه است که مصدر آن احد تعالی
بوده تجویز آن نموده اند دیگر آنکه مراد از غلبه قهر بر جماعت مرتدین آنست که در
اوقات وازمنه بین جمیع الوجوه مغلوب و مقهور باشند و بنابر این غلبه
ابراهیم اشتر و مختار ثقفی بر بنی مروان که بعد از انقضای زمان یزید پلید واقع شد
مگر مسموع معترض نشده که در یکمرتبه عبید الله زیاد با صد هزار سوار و پیاده که بجانب
کوفه می آمد بچه عنوان کشته گردیدند و صد و سی نفر از زنان و فرزندان و اهل
خانه آن ملعون بدست ابراهیم تماما بقتل آمدند بنوعی که مفصلا در رساله کبیر
محرر و مسطور است و بعد از قتل عبید الله زیاد عامر بن ابی ربیعه نیز با صد هزار
سوار و پیاده بر وجهی که در محل خود مذکور است عرضه شمشیر ابراهیم مذکور و اعوان
و انصار وی گردیدند و بنی امیه با کثرت عشیره و حشمت و عظمت تمام که هیچگاه

کمون

کمون مرجع در میان ایشان از جمله اسباب تقطیع شرع بود اثری از ایشان
نماند و بنی عباس نیز بر بنو جه و شیعیان خاندان ولایت روز بروز
در بلاد و ولایات منتشر گشته آثار عظمت بر وجود ایشان مترتب می یافت
و در زمان حکومت و سلطنت دیالمه طوایف ناصبیان مغلوب و مقهور
گشته انتقام مخالفین دودمان سید المرسلین در زمان ایشان بدست
دوستان و معتقدان آن خاندان عظیم البنیان کشیده شد عماد الدوله
که یکی از اکابر دیالمه است مقرر فرموده که ابواب مساجد و مدارس و بقاع
و غیرها که در دار السلام بغداد بود تمامی بسطر این کلمات زاکیات محرر
گشت که لعن الله معویة بن ابی سفیان و غصب فاطمة علیها السلام فدکا
ومن منع ان یدفن الحسن علیه السلام عند قبر جده ومن نفی اباذر الغفاری
ومن اخرج العباس عن الشوری و حاصل و مدلول عبارات مذکور لعن

صریحست

بر معویه و بر ابوبکر و عمر و عثمان و همچنین صریحست در طعن عایشه و طایفه بنی مروان
و تا قهر و غلبه بر اعدای دین و دشمنان دودمان خیر المرسلین بمرتبه اعلی
نرسد اینچنین طعن صریحی بر در و دیوار بغداد نوشتن متعذر بود و در تواریخ مذکور است
که شش صد هزار نفس از مخالفین اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله نفر موده و آل
بویه که دیالمه نیز لقب ایشانست کشته شدند سوای آنچه در معرکه قتال و جدال
کشته شدند و اگر نمیشد از مغلوبیت اعادی و غالبیت معتقدان خاندان
نبوت بر تحقیق مدلول آیه کفایت نمیامد هیچ چیز فایده مند نکردد اما ترجمه
عبارت مکتوبه بر ابواب دار السلام بغداد ظاهر است که من غصب فاطمة فدکا
اشارت بظلم ابوبکر و عمر است که در باب فدک بحضرت خیر النسا روا داشتند
و ترک شریعت و متابعت قوانین ملت نموده و به بدعتهای اختراعیه
خود تبادر جستند و تفصیل این مبحث قبل ازین در رساله مکتوب کردیده و عبارت

من نفی

من نفی ابا ذر الغفاری اشارت بطغیان و عصیان عثمانست که ابوذر که از اکابر
صحابه رسولست و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که در لهجه ابوذر
کذب و خلاف واقع جاری نشده و بنابر آنکه فضایل خاندان نبوی صلی الله
علیه و آله و قبایح بنی امیه ذکر می نمود عثمان او را از مدینه اخراج نموده بصحرای
مشهور بربذه که در آنجا آبی و گیاهی نبود فرستاد و تفصیل این قصه در غیر این
رساله مسطور است و اما عبارت و من اخرج العباس عن الشوری که ترجمه
آن اینست که لعن کسیکه اخراج عباس از شوری نمود اشارتست ببدعت ایام
عمر که چون روانه سفر سقر می شد امر خلافت را بمشورت شش نفر از اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و آله انداخت و عباس که عم حضرت رسول است
بود و عم طایفه بنی هاشم بود داخل نکردانید و از شش نفر یکی عثمان
و عبد الرحمن و ابو عبیده جراح و طلحه و زبیر و در تاریخ اعثم کوفی عوض ابو عبیده

سعد بن ابی وقاص است و بعد از ایشان حضرت امیر المؤمنین علی را نیز داخل کرده بود
و قرار داد که هر چه رای این شش نفر بدان قرار گیرد خلافت مخصوص بآن باشد
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه شقشقیه اشارت باین حکایت نموده و در آن
ضمن شکایت بسیار فرموده و عبارت حضرت اینست که و جعلها فی جماعة
زعم انی احدهم یعنی خلافت را بجماعتی حواله نمود که گمان وی آنست که من نیز یکی از
ایشانم و ظاهر است که حضرت درین عبارت اظهار آزردگی بسیار نموده و مقصود
اینست که خلافتی که برقرار نموده و تعیین حضرت رسالت پناهی بمن مفوض شد
اکنون کار بجائی رسید که غیظ و غلظت عمری بنوعی طغیان کرده که اولا تعیین خدا
و رسول منظور وی نیست و ثانیا خود را درین امر صاحب اختیار میداند و ثالثا آنکه میداند
مصلحت جماعتی مقرر داشته که گویا من یکی از ایشانم و این مضمون نهایت
شکایت و آزردگی آنحضرت از عداوت او سر رشته غیظ و غلظت و ابن طاووس رحمه
در کتاب

در کتاب طرایف این حکایت را از طریق اهل سنت برین وجه نقل مینماید که چون
خلافت بشوری قرار یافت از عمر پرسیدند که سبب چیست که از اصحاب
رسول الله مشورت درین شش نفر را اعتبار نموده دیگری را در آن دخل نداد گفت
از جهت آنکه شنیده ام از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود که من آنکه
ازین شش تن راضی و خشنودم و چون حضرت از جماعت مزبوره اظهار
رضا فرموده من نیز از جهت مدار خلافت را بر مصلحت ایشان گذاشتم بعد از آن
پرسیدند که اگر میانه ایشان مخالفت شود کدام طرف را اعتبار باید کرد
گفت طرفی که عبد الرحمن طرف باشد و این سخن دیگر را نقل باید نمود و بعد از
نقل این حکایت ابن طاووس گوید که غرض وی اشارت بقتل امیر المؤمنین است زیرا که
در طرفی که عبد الرحمن باشد عثمان نیز در آن طرف خواهد بود بواسطه قومی و خصوصیت
و عقد اخوت و غیر آنها و هر جا که این دو شخص باشند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

باتباع ایشان مجتمع نشن در طرف دیگر خواهد بود پس امر بقتل سه نفر که مخالف عبد الرحمن باشند
جهت آنست که شاید آنحضرت در میان شش نفر شنود و ابن طاوس میگوید که ای
مسلمانان بپرسید که شخصی گواهی میدهد با آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از شش نفر
مذکور راضی و خشنود بوده بنابرین سبب چیست که چون میانه ایشان مخالفت
واقع شود و خلاف رای عبد الرحمن نمایند باین سبب واجب القتل شوند
نعوذ بالله من النفاق فی الدین و تقدیم عبد الرحمن علی امیر المؤمنین فلعن
الوجیبین لجمعه التارکین لامره و نهیه و اما عبارت و من منع ان یدفن
الحسن علیه السلام عند قبر جده معنی دارد که لعن کن بر کسی که نگذاشت که امام
حسن علیه السلام را نزد قبر جد آنحضرت دفن نمایند و این اشارت
بحکایت صادر از عایشه و جمعی از بنی مروان که اطاعت وی نموده
مانع شدند که آنحضرت را در حرم جد عالم بزرگوارش که غالبا وفات

کتف مبارک

کتف مبارک رانشیمن او ساخت و آنگاه آن گوشواره عرش مینموده و مدفون گردیدن مذکور و
مشهورست که عایشه در آن روز بر استری سوار شده بود و قریب هزار مروانی
اطاعت وی نموده سر راه گرفتند و بر جنازه آنحضرت که حاملان عرش اعظم تحمل
آن نشده بودند تیر انداختند و در خبرست که عایشه خود اول امر کرد تیر انداختن
گرفت و تحریض دیگران نیز برین امر نمود عبد الله بن حسن علیه السلام روی بجانب
عایشه نمود و قبایح واقعه او را در لباس نظم انتظام داد که تجملت تبغلت و لو عشت
تفیلت لک التسع من الثمن و بالکل تملکت و معنی این عبارت اینست که ای
عایشه بر شتر سوار شدی چنانچه در حرب بصره نموده بودی و بر استر نیز سوار
گردیدی چنانچه در این روز مرکب آن شتر بود و اگر زنده بمانی بر فیل نیز سوار
خواهی شد و نزاد حجره رسول الله از هشت یکی که حق زنان عترت نه یکی
خواهد بود بنابر آنکه آن هشت یک میانه زوجات آنحضرت چون تقسیم نمایند

نه نفر از ایشان یکی عایشه پس حصهٔ او از هشت یک نه یک باشد و حال آنکه تمام را
ملک خود کرده بودی و باید دانست که درین قضیه از دشمنان خاندان پیغمبر صلی الله
علیه و آله که عبارت از ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه و جمیع بنی امیه و تابعین
و مدعیین صحت اعمال و افعال ایشان است قباحتی چند صادر شد و عداوت و مخالفت
که در سینهٔ ایشان پنهان بودی درین باب بنوعی پرده از روی آن برداشتند
ظاهر او علانیه بدشمنی اهل بیت علم عصیان برافراشتند و وضوح این امر از
چند وجه است وجه اول آنکه عایشه و حفصه که در زمان خلافت عمر و عثمان
با عانت و فرمودهٔ ایشان پدران خود را من حیث الظاهر در آن مرقد مقدس
و مدفن اقدس جای داده و نشیمن آن بقعهٔ مشهوره و حجرهٔ مطهره که اشرف
بقاع زمین و معبد ملائکهٔ مقربین است بی رخصت آن حضرت و ورثهٔ آن
مرکز دایرهٔ رسالت غصبا و عدوانا غصبا و غضبا باین امر شنیع که گوشهٔ اهل

زمین

زمین و زمان و خیل افلاکیان از کروبیین و روحانیین پر آوازه گشته قیام نمودند
وجه دویم آنکه فاطمه علیها السلام که بضعهٔ نبوی و عضوی از اعضای شریف مصطفوی است
او را ازین نعمت بی بهره گذاشته و بواسطهٔ کثرت اذیت و اهانت که آن
نور پاک و ثمرهٔ شجرهٔ لولاک از ایشان کشید بود پنهان از آدمیان مدفون
گشت ظاهرا از دولت مجاورت روضهٔ مرضیهٔ نبویه محروم گردید وجه سیم آنکه
حسن بن علی علیهما السلام که نسبت سید الانام با جان شیرین همعنان و با حیات
صوری و معنوی صنوان و توامان است او را از دخول این چهرهٔ منوره و روضهٔ معطره
ممنوع گردانیدند بیگانگان ظاهر و باطن و بی نسبتان صورت و معنی باشرف
این رتبهٔ عظیمه و نعمت جسیمه اختصاص دادند و بی مراعات لوازم محبت خاندان
نبوت این حکایت و لیاقت روشن و برهانی متقن و حجتی پیدا و اثباتی
هویدا است بر آنکه مودت اهل بیت مصطفی و مرتضی که بنص فرید کار ارض و سما

بر جمیع بندگان واجب و لازم بوده از شرایط معتبره صحت ایمان است
این طایفه گمراه و زمره ناسپاس عمداً و عدواناً تبدیل آن امر واجب متحتم
بعداوت صریح نموده مصدوقه فقره ان الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت
یخرجونهم من النور الی الظلمات شدند مخصوص بخطاب مستطاب اولئک
یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون گردیدند و چون امر میراث بنابر گفته ابوبکر و نقل که
وی مینماید برطرف باشد پس فدک از ابی بکر و منع حسنین علیهما السلام در مقام
فدک شی اختصاص که میانه سایر مومنین مشترک باشد از مقوله ظلم صریح بر ذریت
رسول الله صلی الله علیه و آله و جحود و طغیان و عصیان مقتضی آن باشد الحاصل
اگر اعزاز نبوی بجایی رسید که فاطمه علیها السلام از مجاورت پدر بزرگوار
عالیمقدار محجوب و ممنوع تواند بود در صورتیکه بکری بنسبت بیگانه
دشمن خاندان نبوت بجهت مناسبت مدفون آن ارض مقدس تواند شد

واگر نظر

واگر نظر بحرمت شامله نبوی که رحمة للعالمین است فدک این قسم از مردم مجوز تواند بود در باب فرزندان
نامی گرامی و جگرگوشگان آن رسول تهامی مجادله نمودن و به تیر انداختن و این قسم بیحیایی
و بلی دلی باذیت نبوی رسانیدن غیر کفر و ضلالت و طغیان و جهالت نتوان
حضرت رسالت احتمال دیگر بجز خیال نقاش پذیرفت و طی کلام نموده معلوم
اهل عقل است که این قسم از سلوک با ذریت پیغمبر سبب آزار بلکه موجب اهانت
آن سید سرور است و آزار و اهانت او بر طبق آیه کریمه الذین یؤذون الله و رسوله
اولئک لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذاباً مهیناً موجب استحقاق
لعن از درگاه الهی و بعد از رحمت نامتناهی بوده در درجه کفر و شرک داخل
باید بود و الله اعلم وجه چهارم عین حکایت سابقه فی الجمله طولی از دایره اختصار
خارج مینماید بعد از عنوان ذکر کتاب آن نموده میشود که از جمله دلایل واله بر خلافت
حضرت ائمه طاهرین روایت منقوله از حضرت رسالت که در کتب اهل

خلاف مکرر ذکر یافته که چون از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تحقیق خلفا را
بعد از آن حضرت نموده اند فرموده که عدد نقبای بنی اسرائیل دوازده بوده اند پس
خلفای پیغمبر بفرموده آن حضرت منحصر در دوازده است و در کتاب
جامع الاصول ابن اثیر مذکور است بروایت مسلم لا یزال الاسلام عزیزا الی
اثنی عشر خلیفة و همچنین بروایت ترمذی قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
یکون من بعدی اثنی عشر امیرا و بروایت مذکور در کتاب مذکور بروایت
ابی داود از رسول رب العالمین لا یزال هذا الدین قائما حتی یکون علیکم اثنی عشر
خلیفة و در کتاب مذکور اصح از این واقع است مضمون آنکه شخصی بشخصی دیگر
میگفت که بنی امیه میگویند که علی خلیفه نیست آن شخص در جواب گفت دروغ میگویند
زیرا که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود یکون بعدی اثنی
عشر امیرا و ظاهر است که دوازده خلیفه که علی داخل باشد عبارت از دوازده امام

معصوم

معصوم از اهل بیت رسالت و مؤید مقام است آنچه بر زبان معجز بیان حضرت
صادق علیه السلام جاری شده که نحن قوم فرض الله عز و جل طاعتنا یعنی
ماییم طایفه که حق تعالی طاعت ما را بر خلایق واجب گردانیده و مراد
از امام شخصیست که من عند الله مفروض الطاعة باشد و در کلینی
مسطور است که از حضرت صادق سؤال نمودند که طایفه منصوص الله تعالی
کدام اند فرمود که هم الذین قال الله عز و جل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولوا الامر منکم و قبل از این حضرت صادق علیه السلام ذکر شد که مراد از او
لی الامر حضرت ائمه طاهرین است و مدلول این روایت موافق آن
و آنچه از حضرت صادق تاکید عبارت مذکور باین کلام صدق انتظام نموده
که و هم الذین قال الله عز و جل انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون
الصلاة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و از تقریر حضرت صادق علیه السلام مفهوم

میشود کاگرچه آیه مذکوره من حیث اللفظ کاشف بعضی از خصایص امیر المومنین
لکن بنظر بعموم کلمات تا ما ت فقرات آیه دانسته میشود که حق جل و علا
در ارسال آیه کریمه اشارت بکمالات مختصه مخفیه بقیه ائمه طاهرین نموده
و مؤید روایت که قبل این در صحیفه بیان جریان یافت که مقصود از ایشان
بصیغه جمع بیان اتصاف جملگی حضرات ائمه باوصاف مندرجه در ضمن فقرات
آیه شریفه است و از جمله دلایل ظاهره بر خلافت ائمه اطهار روایت سعد بن ابی
وقاص است از جابر بن سمره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنوعی که در صحیح بخاری
و مسلم مسطور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که لایزال هذا الدین
قائما حتی یقوم الساعة ویکون علیهم اثنی عشر خلیفة و این روایت در
نهایت صراحت بر حقیت مذهب اثنی عشری چه حاصل مذهب امامیه
رحمهم الله آنست که زمانه تا انقراض دهر از امام خالی نبوده و امام زاید بر دوازده

ونا قض آن

ونا قض آن در دوازده امکان جایز نبوده و در هر جزوی از زمان یکی از دوازده وسیله
انتظام مهام دین و دنیای اهل زمان اند و مدلول حدیث مذکور موافق
عقیده فرقه ناجیه است زیرا که مشتمل است بر اینکه لایزال دین اسلام قیام
یافته تا انقضای دهر خلق با آنجا و بنیاد و مدار امر او استقرار آن بر دوازده
خلیفه بوده یکی بعد از دیگری بر مسند امامت تمکن کرده و در کتب مشهوره
و غیر مشهوره از طریق مخالفین احادیث ظاهر الدلالة بر امر مذکور زیاده
از اندازه است و تمامی متضمن این معنی که همیشه دین محمدی بوجود دوازده خلیفه
مستقیم بوده زمانه از ایشان یعنی از وجود یکی خالی نخواهد بود و در فصل اول
از باب اول از کتاب رابع از جامع الاصول ذکر یافته که قال سعید
قلت لسفینة ان بنی الزرقاء یزعمون ان علیا لم یکن خلیفة قال کذبت استاه
بنی الزرقاء یعنی بنی مروان قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول یکون بعدی

اثنی عشر امیرا و صاحب کتاب میگوید که این روایت در صحیح بخاری و صحیح مسلم
و روایت دیگر از مسلم چنین نقل نموده از پیغمبر صلی الله علیه و آله لا یزال هذا
الدین قائما عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفه و ایضا بروایت مسلم ان هذا
الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنی عشر خلیفه و اما روایت داله بر خلافت حضرات
ائمه طاهرین سلام الله علیهم بر وجه تفصیل و ترتیب اما مجملا بروایت اخطب خطبا
صدر الائمه ابو منصور محمد بن حسین بن محمد البغدادی از نور الهدی ابو طالب
حسن بن محمد زینبی از محمد بن احمد بن شاذان از احمد بن محمد بن عبد الله الحافظ
از علی بن سنان موصلی از احمد بن محمد بن صالح از سلمان بن محمد از زیاد بن مسلم
از عبد الرحمن بن زید از جابر از سلام از ابی سلیمان راعی رسول الله و وی از
حضرت رسول رب العالمین و آنحضرت از جبرئیل امین و او از ملک
جلیل جل جلاله و عم نواله مضمون آنکه در شب معراج چون ساحت رفعت کبریائی

روایات

وبساط

و بساط وحدت انبساط پروردگاری از پرتو اشراقات لمعات نور حضور نبوی
و ضیاء امر و رمز مصطفوی که از بارقه تشعشع انوار فیض آثار متوقد و از شجره مبارکه
محبت ربانی و افاضه و استنان از مشکوة محبوبیت صمدانی اقتباس یافته
منیر و مستنیر و مستفیض گشته و به منزل مشاهده عجایب علویات از ضمایر اسری
لنریه من آیاتنا متحجبا اختصاص یافت نظم مرغ آن تیز قفس تن قالب از
بگسسته چون کل از بن پای فیروزه فرش دست بدست آمد تا ساق
عرش همسفرانش پر انداختند بال شکستند و پر انداختند پرده
نشینان حرم واشتند همو هم اوکشیده بکداشتند رفت بدان راه که همراه نبود
این قدمشان قدم آگه نبود در آن شب خزان خزاین افلاک مفاتیح
کنوز غیبی و رموز لاریبی و معارف الهی و عوارف نامتناهی که بقفل اختفا
از خدمت لوح و قلم و طبقه نبی و سلم مقفل بود به پرده داران حجرات

قلبیهٔ نبویه سپرده تا درجات رفیعهٔ رب زدنی علما و تقیّنا فی نمود و تجلیات
انوار ذاتی مسند نشین سرادق وصال و خلوت گزین گنجینهٔ اتصال گردد
بیت پروردهٔ جنت وصال از در تعظیم سرای جلال دیدن آن
پرده مکانی نبود رستن آن راه زمانی نبود چون سخن از خود بدر آمد تمام
باخت شد اف قبول سلام و ازینجهت تمام آثار عظمت ربوبیت و عجایب
فلکی و ملکی در مرآت مشاهدهٔ نبوی ارتسام یافته تمکن در مسند قاب قوسین
و اطلاع بر معالم کونین امتیاز یافته پیمانه اصحاب راز گردید بیت خود
سرابسکه حق آمیخته جرعهٔ آن در دل ما ریخته لب بشکر خنده بیاراسته ایم خود را
همه درخواسته راوی گوید که اولین گوهر از محیط کلمات احادیث که در رشتهٔ
سامعه رسالت منسلک گشته این بود که یا محمد انظر الی تحتک یعنی آنحضرت
مامور شد که بجانب زمین نگاه نموده از امور غریبه چیزی ملحوظ نبوی گردد و چنین

حضرت رسالت

حضرت رسالت بر حسب امر نموده آنچه بملاحظهٔ آن طرف پرداخت دید که حجب حایله
بین المحب و المحبوب برخاسته و شاه ولایت چون آفتاب طالع از برج حاجبی برق
عادت روی مبارک بجانب آسمان نموده و میانه نبی و ولی ابواب کلام
و کلام گشاده گشته بنوعیکه آنچه آن محرم راز از محرمان سرادق جلال احدی
شنیده بود با حضرت شاه ولایت در میان آورده حقهٔ مختومهٔ اسرار ربانی
سر گشوده بنهاده جواهر شب چقیقه حالات مرتضویه در رشتهٔ بیان انتظام یافت
و از انجمله آنچه از بارگاه احدی حضرت رسالت او را بشنیدن آن اختصاص
یافته اینست که یا محمد انی جعلت علیا وصیک و وزیرک و خلیفتک
من بعدک فاعلمه فها هو یسمع کلامک یعنی علی بن ابی طالب مخصوص است
از جانب من بوصایت و وزارت و خلافت تو بعد از تو پس اعلام نمای او را
بوی باز نمای که اینست او میشنود سخن ترا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله

را صلی و سلم علی البشیر
صلی الله علیه السلام

فرمود که آنچه حق سبحانه اشارت بآن نموده و چون حجابها بر طرف شد بود بجانب
زمین نظر انداخته آن کلمات پسندیده ربانیه را بعلی میگفتم و وی میشنید
میانه من و او آنچه فرموده الیقه بود تمامی گفت و شنید کرد و بعد از آن
حکایت و اتمام اظهار این عنایت دیگر بار حق سبحانه و تعالی بتجدید حکایت
خلافت پرداخته چنین فرمود که در میان امت امر خلافت بچه عنوان صورت
یافت پیغمبر ماید که گفتم الهی بکسی رجوع کردم که بهترین امت بود و چون الله تعالی
در مقام استفسار این امر فرمود که علی بن ابی طالب حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله در جواب فرمود که نعم و حضرت پیغمبر ماید که حق تعالی در مرتبه فرمود که
یا محمد چون نظر انداختم ترا اختیار کرده از اسمای خود اسمی جهت تو بیرون زمین
آوردم و بنابرین هر جا اسم من مذکور گردد تو نیز با من مذکور میشوی و من
محمود و تو محمدی و بعد از آن نوبت دیگر نظر انداختم و علی ابن ابی طالب را برگزیدم

وازجهت او نیز

وازجهت او نیز اسمی از اسمای خود اشتقاق نموده من علی او علی و بعد از آن
فرمود که یا محمد بدرستیکه خلق کردم ترا و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از اولاد
حسین را از انوار من و ولایت شما را بر اهل آسمان و زمین عرض نمودم و هر که
قبول نموده با آن اعتراف نزد من از مومنین است و هر که قبول نموده و انکار
ورزید نزد من از کافرین است یا محمد اگر بنده از بندگان من آنقدر عبادت
کند که منقطع گردد مثل پوست پوسیده خشک شده گردد با وجود
اینحال منکر ولایت شما باشد گناهان وی آمرزیده نگردد و بعد از آنکه اسم
حضرت ائمه بر وجه اجمال ذکر یافت حق سبحانه و تعالی خواست که انوار مقدسه
و ارواح منور ذوات قدسی سمات حضرت را مفصلا در آن باب اطلاع
حضرت رسالت پناه ما داده درجات موثره آن زمره مطهره
معلوم حضرت کرده و بنابرین آن سرگروه سلسله نبوت مامور گشت که بجانب

یمین عرش التفات فرموده برؤیت آن انوار سبحانی و اسرار ربانی مسرور و محبور گردد
و چون بر حسب اراده الهیه آنحضرت بجانب راست نظر انداخت دید که حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق
و موسی بن جعفر الکاظم و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی التقی و علی بن محمد النقی و حسن بن علی
العسکری و محمد بن الحسن المهدی در ضحضاحی از نور ایستاده نماز میگذارند و محمد بن
الحسن المهدی در میان ایشان چون ستاره درخشان بر بعضی از ایشان زیادتی
قرار گرفته اند و بعد از آن حضرت رسالت شنید که یا محمد اینجماعت حجت اند از جانب
من بر خلق و اشارت بصاحب الامر نموده فرمود که بمقام عترت تو بر
دست او از خلق ... خواهد شد و فرمود که قسم بعزت و جلال من که او حجت من است
بر دوستان من و منتقم من است از دشمنان من و الصواب در کتاب مذکور منقولست
از جماعتی بسیاری باسناد ایشان از محمد بن حسن العلوی الطبری از احمد بن علی ابن سلیم

هلالی از سلمان محمدی و وی روایت میکند که روزی بخدمت حضرت رسالت تشرف یافته دیدم
که امام حسین علیه السلام بر زانوی مبارکش جای نموده و آنحضرت بر سر و روی نورانی
آن گوهر درج خاندان نبوت و ولایت بوسه و نوازش او مینماید و میفرماید که
تو سیدی پسر سیدی پدر سادات تو امامی پسر امامی برادر امامی پدر ائمه تو حجتی
پسر حجتی پدر نه حجت از پشت تو نهمین ایشان قائم مقام ایشانست و این روایت
بعبارات مختلفه در کتب اهل سنت از علمای محدثین ایشان بنوعی رو یافته که جای
تحمل تأویل و انکاری نماند حجت خدای تعالی بر بندگان است و چون معلوم شد که حضرات
ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم بنص الهی و تشخیص و تعیین ربانی بتفصیلیکه
شایبه غلطی و دغدغه شبهه و شکی بآن راه نیافته در غایت روشنی و وضوح است
باید دانست که شیخ ابراهیم رحمه الله در رساله فرقه ناجیه روایتی ذکر نموده از علمای
مخالفین در کتابیکه مصنف آن از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نقل نموده

وایشان از حضرت رسالت روایت نموده اند مشتمل بر ذکر حضرات ائمه اثنی عشر و تعیین ایشان
من جانب الله بامامت و خلافت و محصل مضمون جمیع آن روایات آنکه عبدالله بن عباس
روایت مینماید از ابوالفضل محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی و وی از احمد بن مطرق
بن سوار بن حسین قاضی حنفی بمکه معظمه و قاضی مذکور از ابو حاتم مهلبی از مغیره
بن مهلب از عبدالغفار بن کثیر کوفی از هشیم بن حمید از ابی هاشم از مجاهد
از ابن عباس و وی روایت میکند که روزی شخصی از طایفه یهود که بخدمت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد نام وی نعثل و گفت یا محمد چیزی چند در خاطرم
میگذرد و میخواهم که حقیقت آنرا از شما معلوم کنم و اگر جواب آنرا بگوئی
پسندیده من باشد بتو ایمان آورم فرمود که بپرس یا ابا عماره آنچه در خاطرت
میگذرد و وی مکنونات ضمیر خود را بر آن حضرت عرض نموده موافق
موسی جواب می شنید و میگفت صدقت یا محمد تا آنکه حکایت شخص وصی

آنحضرت

آنحضرت مستمع شد یهودی از شخص وصی سؤال نمود و گفت هیچکس از انبیا نبوده که او را
وصی نباشد و وصی پیغمبر ما یعنی موسی بن عمران یوشع بن نون است حضرت فرمود
که وصی من و خلیفه من بعد از من علی بن ابی طالب و بعد از او فرزندان من حسن و حسین
و بعد از ایشان نه کس دیگر از صلب حسین ائمه معصوم مطهره علیهم السلام و چون یهودی
این کلام اجمالی از حضرت سید المرسلین استماع نموده التماس شنیدن اسامی مقدسه
آن زمره مطهره نمود حضرت ملتمس وی را قبول نموده فرمود که چون حسین رحلت نماید پسر او
علی بن حسین علیه السلام امام زمان گردد و بعد از وی پسر او محمد و بعد از محمد پسر او جعفر
صادق و بعد از وی پسر او موسی کاظم و بعد از وی پسر او علی و بعد از وی پسر او محمد و بعد از او
محمد پسر او علی و بعد از علی پسر او حسن و بعد از حسن پسر او محمد مهدی و فرمود که
اینند ائمه اثنی عشر بعدد نقبای بنی اسرائیل یهودی پرسید که مکان
ایشان در بهشت کجا خواهد بود فرمود که با من و در درجه من چون یهودی تفصیل این قضیه

بر بنوجه استماع نمود ایمان آورده کلمتین بزبان جاری کرد و بعد از تمام آن بشهادت امامت حضرت
ائمه طاهرین علیهم السلام نموده کامل الایمان گردید گفت یا رسول الله آنچه فرمودی
برنهج مذکور در کتب متقدمه یافته ام و از موسی بن عمران معهود شده که
در آخر الزمان پیغمبری ظاهر گردد اسم او احمد خاتم انبیاء مرسلین و بعد از وی
دیگر پیغمبری منقطع شده سلسله نبوت بوی اختتام یابد و از صلب وی
بیرون آید امامان اخیار ابرار بعدد اسباط و شیخ ابرهیم مذکور رحمة الله علیه
بعد از ذکر مضمون این کلام بگوید الحدیث طویل اخذنا منه موضع الحاجة
و درین مدعا دلیل بر ادعا بسیار و روایت بیش از آنست که بضبط قلم
در آید و بر یکی دیگر از منقوله اختصار مینماید از طریق اهل بیت علیهم السلام بر
وجهی که متصل برسول الله صلی الله علیه و آله شد که جبرئیل از حق جل و علا انبیا صحبتا
فرمود که هر که از بندگان گواهی بوحدت من نماید با آنکه شهادت بنبوت

تو بنده من و رسول من محمد بن عبد الله نماید و گواهی و شهادت دهد که علی بن ابی طالب
خلیفه من است با این همه گواهی و بدانها بامامت ائمه که از نسل وی است گواهی دهد
و شهادت نماید آنها حجت من بر خلق اند هرگاه کسی منکر نعمت من و معیره شده
عظمت من است و بآیات و کتب من تکذیب ایمان نیاورده و قبول آن ننموده
باشد راوی میگوید که چون مضمون این عبارات از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
و علم تفصیل ائمه اجمال بود و کلام سید انام مجملا ذکر یافته بود جرات نمود
پرسیدم که یا رسول الله ائمه که از اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام اند چند کس و چه نام
دارند فرمود که حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد الباقر و جعفر الصادق و موسی الکاظم
و علی بن موسی الرضا و محمد التقی و علی النقی و الحسن العسکری و فرمود که بعد از ایشان قائم الحق
مهدی است آنکه پر سازد زمین را از عدل و انصاف چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و از مضمون
روایات و عبارات متصله بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله معلوم

و متیقن شد که امامت حضرات ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم امریست من الله
و نصی من جانب الله و هر یک از ایشان باسمه و نسبه و شخصه منسوب باین امر شده
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بی آنکه از جانب الهی مامور و ماذون شده
باشد بمجرد اراده خاطر تعیین نموده بلکه عدد مبارک اثنی عشر که در ضمن اسمای
معینه باسامی مشخصه متمیزه پذیرفته امریست خدائی و فرمانیست سماوی و موضح مرام
آنچه در کتاب کافی از حضرت باقر علیه السلام نقل نموده که بعد از ذکر امامت و بیان
فساد اختیار امت درین امر فرموده که اترون الموصی منا یوصی الی من یرید لا و الله
لکن عهد من الله و رسوله و علی الائمه علیهم السلام لرجل حتی ینتهی الی صاحبه
خلاصه کلام حضرت باقر علیه السلام اینست که حضار مجلس شریف را هدایت
نموده و پرده اشتباه مرتفع ساخته و ایشان را از سلوک مسالک مشتبهه ظنون
فاسده منع نموده بطریق مستقیم علم بحقیقت تعیین امامت هدایت فرموده بر وجه

که آیا شمار

که آیا شمار را در تحت خیال بصورت انتقاش یابد که هر امام از ائمه اثنی عشر
که وصیت بامامت شخصی نماید درین امر بمجرد اراده خاطر خود عمل نموده موافق خواهش
طبع کسی را بر مسند امامت متمکن گرداند فهمانید که نه و الله چنین نیست که تا
تصور این باشد که امام بوصیت امام سابق استحقاق امامت میابد بلکه امامت
عهدیست از جانب الهی در باب حضرت ائمه که بترتیب یکی را بعد از دیگری نص
نموده برین نهج حکایت امامت انتظام یافته منتهی بصاحب الزمان گردد
و این روایت نص است از حضرت باقر علیه السلام درینکه امامت امریست
منصوص من الله و مؤید این مقام است آنچه در کتاب کافی بروایت جابر
مذکور است که در خدمت حضرت فاطمه علیها السلام لوحی دید مکتوب
بکتابی اخضر از جانب الهی که اسامی تمامی حضرت ائمه علیهم السلام مفصلا مشتمل بر
اسم و نسب و لقب و اعزاز و احترام بترتیب از حضرت امیر المؤمنین علی

علیه السلام تا صاحب الزمان در آن لوح مکتوب و حق تعالی در آن لوح اظهار عنایات بی
غایت در باب حضرت ائمه صلوات الله علیهم نموده و مخصوص هر کدام
علیهم تفویض خلافت نموده بر وجهی که نهایت اهتمام الهی از کلمات تامات
و عبارات اعجاز آیات آن صحیفه خاطر نشان مدبرست والحمد لله رب العالمین
قاعده ثانیه در ذکر آنچه میانه این فقیر و قاضی زاده مذکور در مجلس بهشت آیین
بطریق مباحثه و آداب مناظره مذکور یافت و آن مشتمل بر دو فصل **فصل اول**
چون قبل از وصول بدین درگاه عالی از جمله اموری که بر تشنیع وی مشتمل
بطلان آن صحیفه زبان بهتان گشاده بود حکایت غسل و مسح رجلین است که
مقصود وی این است که مسح نمودن خارج از مدلول آیه شریفه قرآنیه بوده و از جمله
احکام الهیه است که شیعه مخالفت خدا نموده اند و این معنی بر خاطر اشرف اقدس
شاهانه گرانی نموده آینه طبع کشورستانی از نجهت غبار آمیز مشوش بود لکن در باب

بیمن مساعی حلم و کظم غیظ که موروثی آن خاندان عصمت بنیان است متوج نموده
و خار و خاشاک اقوال فاسده و اعمال کاسده وی در دل دریا نوال گیتی ستانی
جای قرار نمانده بمقتضای الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین
خطیئات قولی و فعلی وی مقرون بعفو گردید و کلمات ناقصات مشتمله
بر لاف و گزاف که از آن ناانصاف نسبت صدور یافته بود پرده اغماض
استتار داده و بقاعده مستمره اصحاب احسان و امتنان بر روی آمالی
و آمال وی فتح باب نموده و بنابرین مقدمات اراده خاطر اشرف بسبقت
مسئله وضو تعلق یافته و درین گیتی به اتحاطب ساخته زبان قدسی بیان شاه
گیتی ستان از جانب آن گمراه نامه سیاه بر سبیل اعراض و قانون
اعتراض چنین گوهرفشان گردید که طبقه شیعه از متابعت کلام الهی
در باب وضو بچه سبب تخلف نموده اند که حق تعالی در قرآن شریف بنا

امر فرموده و ایشان از آن عدول نموده مسح مینمایند و فقیر را درین مقام جواب
این بود که آنچه در کلام ربانی که بر خاتم الانبیا نزول یافته و از آنجا مسئله وضو
و احکام آن مذکور است یا فرو شستن یا از آنجمله فهمیده میشود و آنچه بیان معین آیه
مبارکه از مدلول آن توانند فهمید غیر مسح نمودن پا بهیچ چیزی دیگر در آینه ادراک
صورت نه بندد و طریق استدلال از آیه شریفه برین وجه است که چون حق سبحانه
و تعالی از روی تفضل و احسان و ترحم و امتنان خواست که بیان وضو
نماید بر وجهی که عامه مکلفین که از ذکور پسر پانزده ساله است و از اناث
دختر نه ساله است چنانچه رای اکثر فقهاست چون شرایط تکلیف
ایشان موجود باشد و مدلول آیه شریفه مسموع ایشان گردد بی تاملی و احتیاج
تحقیق از دیگری علم بکیفیت وضو ایشان را حاصل شود و با آسانی
از عهده مامور به بیرون توانند آمد در صورت فاضل و جاهل

وکامل

و کامل و ناقص و دانا و نادان و ذکور و اناث و بسن و آزاد و محل هر که درو
تکلیف مقدم نهاده باشد و فهمیدن مدعا از آیه شریفه علی التسویه بوده
باشد چون متوجه فهمیدن مقصود از کلمات آیه گردد بوجهی و
فهمیدن وی تواند شد و ازین جهت حق سبحانه و تعالی میفرماید
که یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و
ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین پوشیده
نیست که آیه مبارکه مشتمل بر دو امر یکی شستن و یکی مسح نمودن
و بنابرین ناچار است که مکلف چون کلمه فاغسلوا بشنود که امر
بشستن عضوی از اعضا گوش کند و متمع باشد که بعد از
کلمه مذکوره چه مذکور میشود تا فهمیده شود که آن اعضا را می
باید شست و بنابرین چون حق سبحانه و تعالی بعد از کلمه فاغسلوا

بی فاغسلوا روی و هر دو دست را مذکور سازد و آنچه بعد ازین می‌فهمند
که این سه عضو که عبارت از روی و دست راست و دست چپ است
شستن آن واجب است و چون مکلف معنی از کلمه فاغسلوا فهمیده
باشد و بعد ازان بشنود وامسحوا درین صورت نیز مستفید گردد که مسح چیزی نیز
و منظور است که چون هر عضو که در تحت آن مذکور شود معلوم وی
گردد مسح نمودن آن عضو واجب است و آنچه بعد از کلمه مذکوره
ذکر یافته کلمه طیبه برؤسکم و ارجلکم است و درین صورت مکلف
خواهد فهمید که همچنانچه در مرتبه اولی شستن روی و هر دو
دست واجب بود در مرتبه مسح نمودن سر و هر دو پای تا کعبین
خاطرنشان وی شود بهمین صورت در آینه ادراک وی ارتسام
میباید که وضو عبارت است من حیث الشرع از شستن روی و دستها

تا مرفقین

تا مرفقین و از مسح نمودن سر و پایها تا کعبین و نیز انصاف آنست
که اطلاع بر اختلاف قرائت و عدم اطلاع را دخلی در فهمیدن
مدخول ا معنی مقصود از کلمات مذکوره بنوعی که گفته شد نبوده مدخلی
کلمه فاغسلوا دلیل شستن و مدخول کلمه وامسحوا آیه مسح نمودنست
و بعد ازان چون خواهند که آیه مذکوره را منطبق بر قواعد
نحو گردانند امریست که انطباق آن بر قواعد مقرره در غایت
وضوح است و چون سخن باینجا رسید قاضی زاده مشار الیه
از جانب نواب اشرف اقدس مامور گردید نواب
کشورستانی قسم یاد نمودند و خارستان احتمال تعرض
و آزار و اهانت از پیش راه سخنان وی برداشته مؤکد
بایمان مغلظه گردانیدند و او را در ذکر جواب و دقایق آن ادا

سخنگذاری وجوهات شتی از ابطال مناظره جرأت بوده بطلا بقات
بی نواندیشانت و اطمینان خاطر و آنکه دیگر تا عزل مباحثه جایز باشد
خوشدل و بی سر و دیانت تقاضای خاطر ویرا بقبول اندیشه تصفیه داده
بمعنی آیه سرچار سوی مباحثه دو با خوب حاشیه مناظره آراسته
ساختی بود که آن مجادله را بمقامی که در خزینه خاطر ذخیره نموده
بود در نظر خریدار زیب و زینت فرموده گفت که قاریان کلام
مجید در قرأت آیه شریفه اختلاف نموده اند و اختلاف ایشان
بمراعات قواعد نحو موجب قدح در حکم مسح کردین بلکه دلیل
وجوب غسل رجلین است زیرا که نزد اکثر قرا کلمه ارجلکم منصوبست
و بنا بر وجود حرف عطف ناچار است از معطوف علیه منصوب
و در آیه شریفه معطوف علیه موصوف بوصف مذکور کلمه وجوهکم

وایدیکم

و ایدیکم است و بنابرین جایز نیست که منصوبی بیاشد مفعول
از جنس غیر مفعول باشد و جواب نیز بدان تقریر در حیطه عبارت اخرج
یافت اول آنکه در غالب ... کنند که فعل فاعل را ناچار است
از مفعول و کلمه وایدیکم اگر بعد از وی واقع باشد باید که مفعول او باشد
و مفعول منصوب می باشد پس اینست نصب ...
و درین امر واقع شده نصب وی از جهت مفعولیت کلمه وامسحوا
بوده و اینکه در کلمه رؤسکم نصب ظهوری ندارد بواسطه عارضی
و مانعی است که آن حرف جر است و معلوم است که حرف جر او را
از مفعولیت بیرون نبرده هر کدام از کلمتین رؤسکم و ارجلکم بزرده
بر صرافت مفعولیت خود باقی اند بنابرین نصب ارجلکم بواسطه
مفعولیت وامسحوا و اشتراک با رؤسکم در صفت مفعولیت است

و خلاف ظاهر است که ... چون کلمهٔ ارجلکم مفعول فعل و امسحوا باشد که
[illegible] که دو ... قرائت بعضی دیگر از قرا که کلمهٔ ارجلکم را مجرور خوانده‌اند
[illegible] خود مسح اعضای ثلثه غایت ظهور دارد و بنا بر عطف
ارجلکم بر لفظ برؤسکم پس هر دو قرائت متفق بوده در صورت
افادهٔ مسح رجلین نماید بی تکلفی فا... کتاب خلاف ظاهری و(۱)
تقریر دوم آنست که کلمهٔ ارجلکم یا مجرور است یا منصوب چنانچه
موافق قرائت اکثر قراست و در حالت اولی که فرض مجروریت
ویست عطف خواهد بود بر ظاهر کلمهٔ رؤسکم بواسطهٔ وقوع حرف
جر از حیثیت اصلی خود که نصب است ممنوع گشته در حالت
ثانیه که فرض نصب کلمهٔ مذکوره است معلوم است که در صورت
مراعات حمل محل و کلمهٔ سابقه که آن نصب رؤسکم است بنا بر مفعولیت

مخففه

نموده شده و حاصل آنکه در صورت مراعات لفظ ... ذکر ...
لفظ و در صورت دیگر مراعات محل ... نموده ... معمول ...
احکام منافات میانهٔ این دو ... مختلف حکم صورت
نه بندد و پس در هیچ صورت از صور مختلفه ... باقی بر
غسل رجلین نبوده مسح اعضای ثلثه در نهایت ظهور بی عیب و
قصور خاطر ایشان نزدیک و دور است و خلاصهٔ کلام آنکه قرائت
ارجلکم که مجرور بوده باشد ظاهر است که بر برؤسکم عطف شده باشد
و صحیح است در مسح نمودن پایها و اگر منصوب خوانده باشند عطف
خواهد بود بر محل برؤسکم بنا بر این کلمهٔ مذکور در محل نصب است با آنکه
مفعول است و بجا که عطف بر لفظ صحیح است عطف بر محل نیز درست است
چنانچه قاعدهٔ مقرر نحو اقتضا می‌نماید و در ... قاضی زاده مذکور

وبجا نکه

وادرس لو

کیف که جر ثابت آید که چون آن جا کلمه مجرور واقع شده باشد مجروریت وی ثابت
در جنب عطف جار نشود حکم باشد بلکه جر وی تواند بود که از مقوله
مجاورت باشد و در صورت نصب معطوف بر ایدیکم باشد و این تأویل
مشتمل بر حزفی است در صورت ارتکاب عطف بر محل جواب وی
این بود که عطف بر محل بی آنکه مشروط بشرطی و متفرع بر اصلی
و قاعده باشد از امور مقرره علمای نحو است و همین طور قاعده را تأویل
نام کردن مخالف قانون است بلکه جر جوار که مدار علیه مباحثه
شماست آن را تأویل گفتن صحیح است و بنا برین مباحثه واقعه میانه ما و شما
از مقوله تعارض میانه تأول و ظاهر است و رجحان ظاهر بر تأول
معمول اصولیین است و بر تقدیر ارتکاب تأویل درین طرف رجحان
تأویل ما بر تأویل شما از چند وجه است یکی آنکه عطف بر قریب ممکن باشد

بوجهی از وجوه

بوجهی از وجوه عطف بر بعید جایز نیست الا عند الضرورة و ضرورت در اینجا
دیگر آنکه عطف بر کلمه ایدیکم درست باشد در صورت قرائت جر
عطف مذکور ممتنع خواهد بود کما لا یخفی دیگر آنکه ارتکاب جر جوار از
امور منکره شاذه است و اهل عربیت تصریح نموده اند که جر
جوار بد اعرابیست که قیاس بروی معتبر باشد و مادام که ضرورتی
داعی نشده باشد ارتکاب مجاورت نمودن موجب خلل در فصاحت
کلام است به جای افصح دیگر آنکه مادام که عدم اختلاف در احکام الهی
ممکن بوده قرائتین موافق یکدیگر باشند اولی خواهد بود و بر تقدیر
عطف بر بعید و حکایت مجاورت این معنی فوت شده سبب
اختلاف حکم الهی و موجب تنافی بین القرائتین است دیگر آنکه
نقل است که اعراب مجاورت در کلام الهی واقع نشده سخن وی از

از کسائی ط

احکام لغت و عربیت حجت است و دیگر آنکه نزد جمعی از اعراب مجاورت جایز باشد
بشرایط معینه که ذکر شده که در ما نحن فیه مفقود است پس بنا بر وجوه
مذکوره و معاضد ظاهر نصوص و ثابت گشت که در ظاهر آیه شریفه
دلالت دارد بر مسح ظاهر و بی قصور بوده و خروج از مدلول آن بوجه
جوار و عطف بعید بی آنکه ضروری باشد از کتاب منزل و کلام
الهی را از آنچه بحسب ظاهر مفهوم میشود انحراف دادن و در تحت
مدلول یحرفون الکلم عن مواضعه داخل کردن از قانون استخراج
معانی از الفاظ و مراعات منقوط و تعمق در مفهومات کلمات
فرقانی بغایت مستبعد مینماید و چون سخن باینجا رسید و بعضی دیگر
از وجوه تصرفات که ذکر آن علی التفصیل موجب تطویل
گفته شد که حالا بر شما لازم و متحتم است که آنچه علت خروج از ظاهر

نص

نص و وسیله از کتاب و سنت مجتهد بتعیین کردن و بر مکلف واجب ساخته
که از مفهوم ظواهر نصوص قرآنی عدول نموده و احتمال مرجوح را راجح انگاشته
کرده و آن علما باید بیان آن نمودن که اگر صلاحیت علیت امر مذکور دارد
و این بوده معتبر و معول علیه نماید فیها و الا ترک آن نموده و بظواهر
آیات قرآنی که عند عدم المعارض واجب است عمل نموده چنان نماید
درین مذهب ما المتقی بقبول کرده و بوجوب مسح که از ظاهر آیه مفهوم میشود
اذعان نموده صیقلی جواب مرآت مناظره را باین عنوان تفصیل داده
که وضوء بیانی معین مقصود بوده مدار اثبات مدعا بر آنست و تقریر
دلیل برین اسلوبست که چون حضرت رسالت پناه بجهت بیان کیفیت
وضوء متوجه امر مذکور شده و پای مبارک را شسته و فرموده که هذا
وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به یعنی وضوئیست که قبول نمیکند الله تعالی

نماز را اقامت مثل آن و از حدیث از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بروایت
انس در صحیح بخاری مسطورست و جواب وی از وجوه متعدده است
اول آنکه حدیث مذکور در طریق امامیه ذکر نیافته و بر ایشان
حجت نتواند بود الا بعد از تسلیم مدلول یا اثبات آن بوجهی از
وجوه دوم آنکه علامه نیشابوری که از علمای شافعیه است در تفسیر
کلام الهی در سوره فاتحه بتقریب تحقیق جزوئیت بسمله و عدم
آن میانه حنفی و شافعی مختلف فیهاست و حنفیه بروایت
انس در صحیح بخاری مستند شده اند که از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله عدم جزوئیت نقل نموده و نیشابوری در تزییف
سخن ایشان میگوید که چون بنی امیه در اقتفای آثار علی
بن ابی طالب علیه السلام سعی بسیار مینمودند و جزوئیت نزد

آن حضرت

آن حضرت ثابت و محقق بود شاید انس از تخویف نموده او نیز
وفقا للغرض عن نفسه موافق رای ایشان روایتی با افترا از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نقل نموده باشد و اضطرابی که در کلام
انس واقع است که وی در محلی دیگر از حضرت رسالت هم جزوئیت نقل
نموده دلیل صحت امر مذکورست و بنابرین روایت انس حجت نتواند
بود و این عبارت تا اینجا ترجمه نیشابوریست و چون کذب و افترا
انس بر حضرت رسول آخر الزمان بنابر غرضی از اغراض دنیویه
بشهادت علامه نیشابوری محقق شده باشد در مقام نیز که
مسح رجلین نزد امیر المومنین و ذریت معصومین وی محکوم به است
همان احتمال جاری بوده روایت انس در معرض استدلال
حجت نتواند بود سیم آنکه روایت مذکوره معلوم است که از روات

منقوله بطریق احادست و فخر الدین رازی و غزالی را عقیده
آنست که باب احاد از اهلیت حجت بیرون است و بعضی از
فحول علمای امامیه نیز باب احاد را حجت نمیدانند و چون
بزرگان فقها و علمای طرفین اعتبار آن ننموده باشند استدلال
بآن در غایت ضعف باشد چهارم آنکه بر تقدیر حجیت باب احاد
چون ثبوت پیوست که ظاهر آیه را دلالتی و نصی بر وجوب مسح است
و روایت مذکوره منافی آنست پس در حکم ناسخ و نازل منزله وی بود
احدی از علمای طرفین بمجرد باب احاد داله بر امر مرجوح ظاهر آیت
داله بر امری راجح را ترک ننموده عمل بظاهر ننموده اند خصوصا وقتیکه
احادیث متواتره در طریق اهل بیت رسول الله صلی الله علیه بر وجوب
مسح ثابت است و موانع مذکوره از آن طرف قوت معارضه از روایت

مذکوره

مذکوره سلب نموده باشد و ایضا در کتب علمای امامیه مذکورست از روات
اهل سنت که از صحابه نقل نموده اند که قرآن دلالت بر مسح نموده
غسل از آیه فهمیده نمیشود و دیگر روایات از طرق اهل سنت بیان
نقل شده که مجموع دلالت بر مسح مینماید پس روایت انس و مثل
آن قابلیت احتجاج نداشته عمل بظاهر قرآن باید نمود و در تجربه
خرمن صبر و قرار را بباد اضطراب داده و بی دست و پا شده
بحکایت اجماع اهل سنت درین باب متوسل شده گفت که اتفاق
علمای اهل اسلام بر وجوب غسل درین مسئله محقق شده و اتفاق ایشان
حجت است و تخصیص قرآن و نسخ نیز باجماع مذکور درست بوده بر
تقدیر تسلیم دلالت آیه بر مسح اجماع مذکور رافع آن بوده مدار
اثبات غسل رجلین درین ماده بر اجماع مذکورست جواب بطور ...

بمثابه روشن و هویداست که احتمال دارد که اطفال اثنی عشریه که هنوز
بمکتب نرفته باشند بقوت عقیده فطریه از عهده آن بیرون توانند
آمد و چون این عبارت مسموع مومی الیه گردید تعجب تمام نموده
بشگفتگی و انشراح خاطر از وجه آن سوال نموده جواب سوال مذکور
از وجوه متعدده است اول تحقق اجماع مذکور که بعد ازین در مبحث خلافت
مذکور خواهد یافت که معلوم نیست که اجماع محقق معتبر واجب الاطاعه
از قوت بفعل آمده وقوع یافته باشد و لازم که مراد از اجماع یا اتفاق
تمامی اهل حل و عقد از امت محمدیست چنانچه متبادر از اجماع است
یا معصوم و اتفاق اهل سنت و در صورت اطلاق اجماع بران صحیح نخواهد
بود مگر باعتبار تسمیه جزو باسم کل و بر هر تقدیر یعنی دعوای اتفاق
کل یا اتفاق بعض احتجاج بآن اصلا صورت صحت ندارد اما صورت اولی

یعنی

یعنی اتفاق کل امت بنابر آنکه طایفه امامیه را در اتفاق مذکور دخل
نبوده معصوم و مدعی اتفاق بعضی از امت خواهد بود که مراد اهل
سنت باشد و اما صورت ثانیه که اتفاق مذکور اتفاق اهل سنت
باشد از وجوه متعدده مدخول است بر آنکه اتفاق مذکور مجرد دعوی است
بی آنکه در خارج تحقق یافته باشد و در کتب معتبره علمای طرفین ذکر
یافته که از صحابه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عبد الله عباس
و انس بن مالک مسح عمل نموده و غسل را صحیح نمیدانسته اند و منقول
در حواشی کتاب صدر الشریعه که از تصانیف معتبره علمای
حنفیه است ذکر شده و مرویست که نزد انس بن مالک مذکور
شد که حجاج میگفته که در وضو ظاهر و باطن پاها را بشویید و تخلیل کنید
میانه اصابع را انس در جواب گفت صدق رسول الله و کذب الحجاج

تضعیف

و در مخالفت این آیه قرات نموده که فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق
وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین و معلوم است که انس از آیه شریفه
غیر مسح چیزی دیگر نفهمیده و تکذیب قول حجاج و تصدیق قول رسول
صلی الله علیه وآله صریحست در اینکه انس را اعتقاد آنست که حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله امر بمسح نموده و این روایت از وی
بعینه از قبیل حکایتی است که نیشابوری در تفسیر خود ذکر نموده و قبل
ازین گذشت که انس در مادهٔ جزوئیت بسمله در صحیح بخاری عدم
جزوئیت نقل نموده و در موضعی دیگر جزوئیت و اضطراب قول
وی و بدعتهای بنی امیه که در انصورت می یافت کذب انس است
و درین مقام نیز مدعی بر روایت انس در صحیح بخاری مستند شده که
از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله شستن پا نقل نموده و حکایت

وکیع

حجاج

حجاج و رد قول وی افاده مسح مینماید و آنچه نیشابوری در آن مسئله و بیان
کذب وی ساخته درین مسئله غد و النعل بالنعل می توان گفت و این
حکایت رابعی روایت انس را علامه حلی قدس الله سره العزیز
در کتاب منتهی ذکر نموده و ایضا در کتاب مذکور مبین شده و در مختلف
دیگر ملاحظه شده بود که ابو العالیه و عکرمه و ابو الحسن بصری و ابن
جریر الطبری و ابو علی جبائی در مسئله تخییر عمل نموده اند و از شافعی
نیز در قول قدیم جمع بین الغسل و المسح منقولست و بنابرین اتفاقی
که مدعی دعوی مینماید خلاف آن ظاهر شد مشخص گشت که در غسل
رجلین اتفاقی میانهٔ اهل سنت نیز واقع نبوده سیم اگر بر
تقدیر تحقیق اتفاق مذکور احتجاج بآن اصلا صورت ندارد
بخلاف اتفاق اثنی عشری که عمل بمقتضای آن واجبست چه

مینموده

بمعنی ممنوع وی کرده او را باضطراب انداخت گفت سبب چیست که
اتفاق طایفه از مسلمانان که اکثر اهل اسلام باشند جایز العمل بوده
باتفاق طایفهٔ قلیله عمل باید نمود وجواب دغدغهٔ وی بود که اما
عدم جواز اطاعت اتفاق اهل سنت از آنجهت است که ایشان
بر تقدیر آنکه اکثر از امامیه باشند بعضی از اهل حل و عقد خواهند
بود و بر اتفاق کل اهل حل و عقد اتفاق بعضی از امت که مشتمل بر وجود
معصوم نباشد از دایرهٔ اعتبار خارج بوده واجب الاطاعة
نیست ولهذا فحول علمای اصول از اهل سنت را اعتقاد آنست
که اعضا اتفاق مدینه بر امری از امور اگر منعقد گردد واجب العمل
نباشد بنابر آنکه بعضی از اهل حل و عقد بوده اطاعت قول ایشان
واجب نیست و در شرح مختصر ذکر شده که اگر یک کس یا دو کس از

اهل حل و عقد خارج از دایره اجماع باشد اجماع مذکور معتبر نبوده
عمل بمقتضای آن واجب نباشد واما وجوب اطاعت اتفاق
امامیه از آنجهت است که چون ما را عقیده اینست که زمانه از امام
معصوم خالی نمیتواند بود چنانچه در محل خود مبرهن گردیده اصحاب کشف
و ارباب حقیقت نیز موافق امامیه اند پس اگر اتفاقی در میان
ایشان تحقق یابد بی دغدغه معصوم داخل بوده قول وی حجت
و دلیلست و اتفاق مذکور کاشف از دخول آنحضرت در میان ایشان
و بنابرین عمل بمقتضای اتفاق مذکور واجب باشد پس میگوییم که
چون ظاهر آیه شریفه دلالت صریح داشته باشد و ظاهر اکثر ا
درین دغدغه نخواهد بود و اجماع اهل بیت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم بران انعقاد یافته و احادیث صحیحه معتبره معمول علیها

در طریق آل رسول صلی الله علیه وآله ودران باب نقل شده وبصحت رسیده
باشد وروایتی که از انس مدعی نقل مینماید با وجود این قسم از امور که
معارض انست قوت معارضه در وی نباشد پس عمل بمسح که
مستفاد از ظاهر آیه مبارکه است باید نمود تا وقتیکه دلیلی ظاهر
شود که خلاف آن مفروض کرده والا خلاف قرآن وخلاف روایت
وخلاف قول اهل بیت نموده باشد والله الهادی الی کشف الحق ونهج
الصدق **فصل دویم** چون حکایت غسل ومسح باینجا منتهی شد
وبر اهل مجلس ظاهر گشت ظهور آن بنیاد واکثر ایلچیان اطراف که حاضر
بودند خصوصا احمد آقا ایلچی که از جانب روم آمده بود
فهمیدند که در مسئله حق بجانب امامیه است واحمد آقا مذکور
از اهل علم وادراک واصحاب تتبع حدیث وتفسیر بوده از شربه

این طایفه جرعه کشیده واذعان ظاهری بلکه باطنی نیز بحقیت مقصد
اثنی عشری درین بحث ازوی ظهور یافت وحکایت بخلافت ابی بکر گشت و وجوه
معتبره پسندیده که صفوه تحریر جستیلان تزئین پذیرفت بر ابطال خلافت وی
واثبات نشاء انکار از کتاب این امر از صحابه وقبول آن از ابی بکر نیز بمجرد هوای نفس ومتابعت
شیطان بوده اول مدعی که بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله ودر دین نبوی ظهور
یافت این حکایت است وتفصیل تحریر پذیرفت وچون بعضی از قواعد مذهب اهل خلاف
قطع نظر از وجوه معتبره عقلیه ونقلیه افاده مدعا نماید بهتر آنست که اولا بذکر آن
قیام نموده بعد از آن بامور مستحسنه پسندیده عقلیه ونقلیه معروف سازد
بتوفیق الله سبحانه وتعالی وتقریر کلام بنوعیست که در مجلس بهشت آیین در حضور ایلچیان وارده
از اطراف وجوانب سمت تقریر یافت خصوصا ایلچی قندهار که قاضی زاده مذکور
بنابر رفاقت وی راکب مراکب غرور ومسندنشین بزم سرور وحضور گشته بود

واحد افغانی و روم و حبش و دیگر از وجوه و اعیان اهل خلاف که از اطراف عالم بدرگاه عالی
آمده هر کدام باندازه استعداد از وجوه احسان پادشاه جمجاه گیتی ستان بکام
دوستان محسود دشمنان شرع بوده‌اند و قواعد مقرره معهوده اهل خلاف
بر شش وجه است قاعده اولی زعم آن طایفه است که حق جل و علا احدی از امت را
بشرف خلافت و وصایت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اختصاص نداده
و وجوه صفحات کلام الهی از ذکر آن خالی است قاعده ثانیه میگویند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز موافق اراده الهیه عمل نموده و مجموع احکام ملت مطهره را
بجز این قضیه محتاج نبوده بتعیین خلیفه اشارت نفرموده قاعده ثالثه
رای ایشان برین قرار گرفته که عقل را در وجوب نصب امام مدخلی نبوده
این مدعا از دایره احاطه عقل عقول بیرون است قاعده رابعه مقتضای
ناقصه آن طایفه اینست که زمانه از وجود امام معصوم خالی میتواند بود

وجود

و وجود وی را در نظام عالم مدخلی نبوده همیشه انتظام مرام عباد بدون وجود
امام ممکن الوقوع است قاعده خامسه اگر اهل حل و عقد امت محمد
صلی الله اتفاق بر امری از امور نمایند اتفاق مذکور را جارست
ارسند که مصحح اجماع باشد قاعده سادسه اهل مدینه اگر اتفاق بر امر
نمایند محول آن طایفه را عقیده است که اتفاق مذکور اهلیت حجیت
ندارد و بنا بر آنکه اهل مدینه بعضی از امت اند و اتفاق بعضی از امت
حجیت نتواند بود و چون این دانسته شد باید دانست که قواعد مذکوره
که ارتکاب نموده اند اقتضای آن مینماید که خلیفه گردیدن ابو
بکر از جانب اصحاب و قبول نمودن وی این مهم را از ایشان
مدار آن بر هوای نفس و غلبه شیطان و خلاف فرموده خدا و رسول
صلی الله علیه و آله و محبت جاه و ریاست و شهرت و نام

برآوردن بخلاف پیغمبر صلی الله علیه و آله و امثال آن از منافع صوریه و دنیویه است
که بالآخره منتهی بعذاب و مستدعی عتاب و خطاب رب الارباب است
و تقریر دلیل برین مطلب دو نوع است نوع اول چون قواعد مذکوره
صریحست در اینکه خلافت ابی بکر بامر الهی نبوده و الله تعالی باین منصب
عالی اشارتی نفرموده و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نیز ابو بکر را
جهت این امر تعیین نفرموده پس کتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله
علیه و آله از ذکر خلافت ابی بکر خالی بوده نه نقل افاده این امر نماید و نه
عقل بنابرین میگویم که امر عظیم القدر جلیل المرتبه که فی الحقیقه نیابت
الهیت در امور کافه خلایق و قایم بمقام نبوت و چنانچه اطاعت
رسول صلی الله علیه و آله بر جمیع امت در تمامی امور دنیا و آخرت
واجب و لازم بوده مخالف آنحضرت و جری کفر داخل بوده مستحق

اشد عذاب

اشد عذاب گروه بجا نظریق اطاعت و متابعت خلیفه نیز واجب و متحتم
بوده خلاف اوامر و نواهی او مثل خلاف حکم الهی و اوامر و نواهی
رسالت پناهیست و سنت مصطفی صلی الله علیه و آله از خلافت
ابی بکر خالی باشد و حق تعالی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله تفویض
این امر بوی ننموده باشند و عقل حکم بصحت آن و وجوب و لزوم
این در ماده وی نکرده باشد پس هنگام ارتکاب این قضیه از جانب
اصحاب و قبول نمودن از طرف ابی بکر چون معرا از سندی و حجتی
شرعی باشد غیر از آنکه اطاعت هوای نفس و محبت امور
دنیویه مقتضی آن شرع باشد امری دیگر بیرامون خاطر نتواند شد
و اگر گویند که اجماع امت مقتضی این بود با آنکه تقریر مذکور افاده
آن نمود که اگر اتفاقی شده باشد مخالف قوانین ایشان خواهد بود لکن

بهمین اکتفا نموده حکایت رجاع و افناء آن بعد ازین ذکر خواهد یافت
ان شاء الله تعالی نوع دویم از تقریر مذکور آنست که چون یکی از قواعد
علمای مخالفین طریق رسول الله صلی الله علیه و آله آنست که زمانه
احتیاج بوجود امام نداشته انتظام مرام بنی آدم توقفی بر وی ندارد
و حاکم عقل بر طبق قواعد اهل خلاف حکم نموده که اگر امام در زمانی
نباشد مفسده از مفاسد بواسطه آن ترتیب یافته مهام عباد
من حیث الدین والدنیا منتظم خواهد بود پس میگوییم که وقتیکه
آفتاب جهانتاب نبوت خواست که در سحاب حجاب انک
میت و انهم میتون مختفی شده از تنویر کره غبرای بنور وجود
کثیر الجود باز ماند مرغ روح پر فتوحش بجانب آشیان لامکانی
پرواز نماید در چنین هنگامه زمره اصحاب که مصدوقه وصحاب

الشمال

الشمال ما اصحاب الشمال فی سموم و حمیم و ظل من یحموم اند چه واقعه
روی نموده و چه قضیه دست داده بود که تقدیم امر امامت
که نه عقل افاده آن نموده بود و نه عقل تقاضا کرده بر غسل و کفن و دفن
سید اولین و آخرین که از واجبات عینیه بوده بارتکاب بعضی [illegible]
از بعضی نکرده و مراعات لوازم این قضیه عقلی و عرض از رسول الله
و ملاحظه رسوم تعزیت اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله که در اسلام واجب
از امور معتبره است نموده و آن ذریعه خیریت عالم و وسیله نجات
بنی آدم را بر بستر هلاک گذاشته بسقیفه بنی ساعده روند و حکایت
خلافت ابی بکر را صورت داده بنوعی تعجیل نمایند که هنوز آنحضرت
رسول صلی الله علیه و آله از لوازم کفن و دفن آنحضرت فارغ نشده بودند
که ایشان ابو بکر را خلیفه الله و خلیفه رسول الله نام نهاده بودند

برین اقدام اصحاب برین امر اگر از جهت مراعات مهمات عباد
و مصالح بلاد است که وجود و عدم امام را در آن مدخلی باشد یعنی مخالف
تجویز خلو زمانه از امام است و اگر جهت مراعات نصوص قرآنیست
مخالف دعوی عدم نص است و اگر موافق وصایای نبویه است منافی
قول بعدم گفته و نوشته آنحضرت درین باب است و اگر متابعت حکم عقل باشد
منافی قاعده ایست که عقل را در امر خلافت مدخلی نیست و در صورت
تصدی این امر و تعجیل اصحاب در تعیین ابی بکر چون خالی از جمیع
وجوه عقلی و نقلی باشد غیر از پیروی هوای نفس و عداوت با اهل بیت
رسالت صلی الله علیه و آله چیزی دیگر در مراعات عقل انتقاش پذیر
نیست و ظاهرا علت اقدام ایشان برین امر خصوصا استعجال در آن بر وجه
مذکور از جهت بوده که اکابر علماء اهل بیت علیهم السلام نقل نموده اند

که بعد از

که بعد از حکایت غدیر چهل نفر از وجوه صحابه و اهل اعتبار با یکدیگر
بیعت نموده بودند که چون طایر بلند پرواز روح اقدس و نفس
انفس نبوی ازین خاکدان سفلی مراجعت بوطن اصلی نموده بر اغصان
اشجار فایض الانوار طوبی لهم و حسن مآب نشیمن سازد ایشان
نیز بکیش اصلی و روش قدیمی جبلی رجع القهقری نموده حکایت
روز غدیر و خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بیعتی که نموده
بودند اعتبار ننموده اراده ایشان بر آن بوده که هر که قرار یابد آن شخص را
امام نام نهاده مسند نیابت نبوی را بوی رجوع نمایند و مذکور
است که آن عهدنامه را بعبد الرحمن عوف سپرده موافق
آن عمل نمودند تتمه چون حکایت خلافت باینجا رسید مناسب
زاده مذکور بر طبق مدلول این کلام که همانا مولانا محتشم کاشی حشره الله

فی زمرة ائمة المعصومین جهت پیش آن مکاروی گفته بود نظم چراغ خود در گرد
بزم او بی نور می بینم بعشقی دارم اما دوزخی از دور می بینم مساحت
مدعای خود را از پرتوی انوار دلایل و آله بر مقصود وی معرا دید و در جنت
سرای اخلاق شاهانه و اشفاق پادشاهانه خود را در تنگنای مباحثه
و دوزخ الزام و افحام ملاحظه نموده بحکایت بوسیدن اجماع متمسک
گردید و با وجود آنکه در چنین عبارات سابقه ایمائی ببطلان بر تقدیر
وقوع شده بود و در تقریبه اکتفا بآن نشده در جواب گفت اثبات
اجماع بنوعی که عمل بمقتضای آن واجب باشد می باید که در مرتبه
ظهور بر وجهی نمایان گردد که انکار آن نتوان نمود و ظاهرا ظهور آن بر گو
مذکور از قبیل امور مستحیله مینماید و علمای اهل سنت چون از اثبات
اتفاق است خصوصا اشتراک حضرت امیر المومنین علیه السلام و دیگر

از بنی هاشم

از بنی هاشم عاجز شده دعوی میسر باشد که اگرچه قدری در سقیفه این امر قوت یافته
بعد از آن حضرت بمجلس ابی بکر آمده بیعت نمود پوشیده نیست که این
سخن نیز بر تقدیر ثبوت مدعا نبوده محتاج بظهور تمام است و مع هذا وجوه فسادش
بغایت ظاهر و روشن است اول آنکه در عبارات کتب اهل خلاف
الا قلیلی تصریح به بیعت آنحضرت در ثانی الحال نشده چنین تقریر مینماید
که چون حضرت فاطمه علیها السلام رحلت فرمودند حضرت امیر المو منین
علیه السلام و بنی هاشم هنوز بیعت با ابی بکر نموده بودند و این عبارت
مفید آن نیست که بعد از آن بیعت نمودند اگرچه فی الجمله مفهوم توانند شد
و در تاریخ اعثم کوفی که از اهل سنت و مخالفین آنحضرت است چنین
مرقوم گشته که چون ابوبکر حضرت امیر المومنین علیه السلام را بمجلس خود
طلبید حضرت بعد از دخول در مجلس از سبب طلبیدن خود سوال نمود

عمر گفت که غرض بیعت نمودنست با ابی بکر حضرت فرمود که چون شما
بواسطهٔ قرابت رسول الله صلی الله علیه وآله بر انصار حجت گرفته دلیل
استحقاق خود دانستید من نیز همان دلیل بر شما حجت میگیرم عمر گفت
ترا رها نکنم تا بیعت نکنی و مثل دیگران موافقت ننمای حضرت عبارهٔ
مدلول آنرا در صورت نظم ترجمه نموده آمد که نظم یکدم ازین سخن کجا
اندیشم تا جان دارم طالب حق خویشم عمر را جواب داد ابوعبیده
گفت در استحقاق تو تاملی نیست اما آنچه مصلحت اصحاب در انست شما
نیز چنان فرمائید حضرت فرمود در جواب وی که برتن خویشتن
ببخشا و آنچه راستی نباشد مفرمای عطائیکه حضرت عزت بخاندان
نبوت فرموده بخانه ودودمان خویش نقل مکنید قرآن در خانهای
ما فرود آمده و معدن علم فقه ودین و کسب فریضه مائیم ومصالح خلق

[illegible]

بهتر دانیم پس رد کنند که این زیان دارد و بشیر بن سعد گفت یا ابا الحسن
اگر این حرف پیش ازین میگفتی هیچکس از صحابه خلاف تو نکردی
اما چون در خانه قرار گرفتی گمان مردم آن بود که مگر تو ازین حکایت
کنار میکنی حضرت فرمود که چون شود که تجهیز پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم و کفن و دفن وی گذاشته متوجه طلب خلافت شدمی
و بعد از بیان این حکایت بدینوجه نوشته که حضرت بیعت نموده باز گشت
و میگویند که جماعتی گویند که بعد از وفات فاطمه علیها السلام مدتی ۶ ماه و نیم
بیعت کرد و از عایشه روایت کنند که بعد از شش ماه و قاضی حسین یزدی
شافعی در شرح دیوان از صحیح مسلم نقل مینماید و ابن اثیر از کتاب جامع
الاصول همین مضمون نقل نموده که بعد از آنکه امر خلافت بر ابی بکر قرار
گرفت روزی حضرت امیر المومنین علیه السلام جمعی از اصحاب را

باستحقاق ابی بکر بود و این بیان قسمت عمر بخلافت او و بعد از حمد و ثنای
الهی دعوی با ابی بکر کرده و گفته بود که ما منعنا ان نبایعک انکارا
لفضیلتک ولکنا کنا نری ان لنا فیها حقا فاستبددتم علینا و قرابت
خویش برسول الله صلی الله علیه و آله و دیگر فضایل خود ذکر نموده بنوعی
که موجب رقت حاضرین گردید و پوشیده نیست که این حکایات
و امثال آن در کتب اهل خلاف نقل شده صریحست بر آنکه حضرت
بخلافت ابی بکر راضی نبوده و خلاف با امر الهی حق خود دانسته و دعوی
استحقاق خود درین امر بیان نموده با وجود اینحال هیچ عقلا
و شرعا درست نباشد که در وقتی از اوقات بیعت نموده باشد
و بخلافت ابی بکر راضی شده از جهت استحقاق ابی بکر منازعه ننموده
باشد زیرا که استحقاق آنحضرت در جزوی از زمان بدون جبر و صورت

ندارد تا امر مذکور نظر بآن مختلف تواند شد و بنا بر آن ابایی که از استحقاق
ذاتی نه امریست که در وقتی از اوقات ثابت بوده و در وقتی دیگر منتفی گردد
و مخالفت فرموده الهی تواند کرد پس اگر حضرت برابر بیعت که مخالف یقین فرموده
بیعت مذکور بکند و مجرد اشتهای طبع خواهد بود و آنچه اهل سنت نقل نموده
که عطای که حق تعالی بخاندان نبوت نموده بود مال خود نقل کنید ایشان ترا
درین باب از مواضع زبانیه آگاه نموده باشد چگونه تواند بود که
از آنحضرت باختیار رضا در شرع باشد با وجود این قسم از منازعه و مباحثه
و مخاصمه و احتجاج و طلب حق خود نمودن بچه عنوان علم بیعت آنحضرت
با ابی بکر و استحقاق و استعداد ابی بکر حاصل تواند شد و کتب حدیث و دیگر
کتابهای امامیه و خطب آنحضرت در نهج البلاغه و غیر آن مثل خطبه شقشقیه
و خطبه موسومه بوسیله و غیر آنها هر که بر آن اطلاع یابد معلوم او شود

که حضرت بیان استحقاق خود و بیان ظلم اصحاب و مخالفت ایشان
با مضامین سنت و کتاب و تصریح و مبالغه در مواخذه رب الارباب
در روز حساب بمرتبه نموده که احتمال بیعت و رضا و خشنودی در مرتبه از مراتب
و زمانی از ازمنه نموده باستحقاق ابی بکر درین امر قایل باشد لا و انه لیس
الا من الاکاذیب المحادثة علی لسان لبعض الجاحدین المعاندین من
اهل السنة و الجماعة ای البدعة و الضلالة و بنا برین مقدمات اگر
بعضی از اجلاف عرب با طایفه از خصما و معاندین آنحضرت ابی بکر را
باسم خلیفه تسمیه نموده اطاعت وی کرده باشند و نوشتجات مشتمله
بر خلافت وی و رضای اصحاب و اظهار اجماع صحابه درین باب
بکذب و افترا درست نموده باطراف و جوانب نوشته باشند
بمعنی موجب تحقق اجماع معتبر در شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم

نموده

نبوده مجوز و هم بی مناسبت و شکی نیست که اگر اتفاقی درین امر بعضی اصحاب
حسد و رباقیه باشد اتفاق بعضی از امت بر امری از امور باشد و قبل ازین
مذکور یافت که اتفاق بعضی از امت و اگر چه آن بعض اهل مدینه مطهره
باشند معتد به نبوده و در شریعت نبوی احتجاج بآن درست نیست
چنانچه علمای اهل سنت تصریح بآن نموده اند و در مباحثه اصولی گفته
که اگر شخصی یا بیشتر از اهل حل و عقد خارج از زمره اتفاق باشند آن
اتفاق حجت نبوده خصوصا که اشراف و عظما و روسا اهل مدینه مثل
آن قضیه نباشند و ازینجاست که چون اثبات اجماع غیر معتبر از و
بیرون بوده علمای مخالفین از آن عاجز شده اند و دست بدامن
بیعت استوار ساخته اند و حال آنکه حکایت بیعت در مذاهب مختلفه
اسلامیه از چه شرعیه شمرده نشده و در حاصل و محصول فخر رازی و مطالب

عالیه و شرح مواقف و غیره تصریح بعدم اجماع و عدم لزوم آن در باب
خلافت نموده اند مجرد بیعت عمر با ابی بکر مستند شده اند و عبارت
شرح مواقف بعد از ذکر خلافت ابی بکر و اختیار امت چنین تحریر
یافته که فاذا ثبت حصول الامامة بالاختیار و البیعة فاعلم ان ذلک الحصول
لا یفتقر الی الاجماع من جمیع اهل الحل و العقد اذ لم یقم علیه ای علی هذا الافتقار
دلیل من العقل او السمع بل الواحد و الاثنان من اهل الحل و العقد کاف فی
ثبوت الامامة و وجوب اتباع الامام علی اهل الاسلام و ذلک
لعلمنا ان الصحابة مع صلابتهم فی الدین و شدة محافظتهم علی امور
الشرع کما هو حقها اکتفوا فی عقد الامامة بذلک المذکور من الواحد
و الاثنین کعقد عمر لابی بکر و عقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان و لم
یشترطوا فی عقدها اجماع من فی المدینة من اهل الحل و العقد فضلا

عن اجماع الامة

عن اجماع الامة من علماء امصار الاسلام و مجتهدی جمیع اقطارها و بر اهل دانش
خفای ندارد که این عبارت اعتراف است بآنکه در امر خلافت احتیاج باجماع
امت نیست و اقراریست بآنکه اهل مدینه اتفاق بر امامت ابی بکر
ننموده اند چه جای اتفاق مجموع اهل حل و عقد تمامی بلاد اسلام و صریح است
در اینکه خلافت ابی بکر غیر از بیعت عمر چیز دیگر مثبت آن نیست
نه اتفاق کل و نه اتفاق بعض و طرفه اینکه او را بمجرد بیعت عمر خلیفه الله
و خلیفه رسول الله نام نهاده اطاعت اوی بر جمیع امت واجب
دانند و هرگاه این عقیده حاصل بوده بمجرد این قسم از حکایات
واهی ابوبکر را خلیفه باستحقاق پیغمبر دانند یقینا فاسد العقل کرده
علاج علیه سودا باید نمود و طرفه اینکه ابوبکر که قبلوا فی
مکیف استحقاق خلافت از کدام دلیل او را حاصل گشت و عمر کرد با اکرمیکرد

که انما کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها
فاقتلوه   اطاعت بمقتضای آن طور سعی بیچه دلیل بر خود و دیگران
واجب میدانست و پوشیده نیست که از عبارت مذکور مفهوم
شد که بیعت امیر المؤمنین نه در روز سقیفه و نه در غیر آن حصول یافته
دعوی خلافت ابی بکر که اثبات استحقاق وی درین امر موقوف بر
اثبات اجماع بود فساد آن ظاهر گشت و دلیلی که افاده این امر تواند
نمود و قبل ازین ذکر شد که در کتاب خدا و سنت مصطفی و دلیل
عقل یافت نشد و هر که الملتجی بوجهی نموده بحکایت پوشیدن اجماع متوسل
می‌شدند و بطلان آن نیز مرتبهٔ وضوح پذیرفت پس مدعی خلافت
ابی بکر را اعتراف باید نمود که مدعی وی که خلافت رسول الله است
مطلبی عظیم خالی از دلیلست و غزالی در کتاب سر العالمین

وکشف ما فی الدارین

وکشف ما فی الدارین درین باب عبارتی ثبت تحریر یافته که متضمن مدعای
امامیه و منافی غرض ارباب خلافت چه عبارت وی در مقام بیان
فقدان نصوص وارده بر خلافت ابی بکر باین عنوان جریان یافته
فان بطل تعلقکم بالنصوص فقد تم الی الاجماع وهذا ایضا باطل
فان العباس واولاده وعلیا وزوجته لم یحضروا حلقة البیعة
وخالفکم اصحاب السقیفة فی متابعة الخزرجی و مقصود آنست که در روز
سقیفه جماعت انصار گفتند که چون امر خلافت از امیر المؤمنین علیه السلام
منصرف شد و هیچکس در میان شما از کسی دیگر بهتر نیست شما را و ما را
امیری باید و مقصود ایشان آن بود که سعد بن عباده که رئیس قوم
و بزرگ قبیلهٔ خزرج بود او را خلیفه سازند که اطاعت دیگر باید نمود
و علی ای حال سعد مذکور با ابوبکر و عمر بیعت ننموده در مدت عمر او

در غیبت او بر صرافت انکار بوده‌اند و خود نیز قبول امر خلافت نکرد و بعد از
زمان ابو بکر خالد ولید ملعون کسی اورا باتفاق جمعی بقتل آورد و تفصیل
این حکایت در کتب تواریخ مسطورست و پوشیده نیست که عبارت
غزالی همچنانچه افاده ابطال دعوی اجماع روز سقیفه می نماید مشعرست
بعدم اتفاق نیز در ثانی الحال چه اگر مرتبه از مراتب اصحاب
تخلف از بیعت سقیفه رجوع نموده اجماع تحقق یافتی عبارت مذکوره
از اول تا آخر صحیح نبوده ذکر آن بر صرافت اطلاق بتقیید از
قیود پسندیده نبودی بعد از آنکه از کتب اهل خلاف خصوصا
تاریخ اعثم و صحیح مسلم معلوم شد که حضرت به بیعت ابی بکر توجه ننموده
و بر جادهٔ مطالبهٔ حق خود راسخ بوده کثیری از صحابه و بنی هاشم
نیز درین امر رفاقت آنحضرت نموده اند باید دانست که در باب البقا

علمای

علمای اهل بیت علیهم السلام ذکر یافته و از کتب اهل خلاف نیز نقل نموده اند
که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ملاحظه فرمود که امت
محمد صلی الله علیه و آله موافقت قوم موسی و مطابقت و اتخذوا العجل
و نقض میثاق یوم الغدیر نموده ابواب ضلالت و گمراهی بر روی
خود گشوده اند حضرت نیز بر طبق کریمهٔ و اصبر علی ما یقولون و اهجرهم
هجرا جمیلا قطع آمیزش صحاب نموده و سامعهٔ معنی آن اصحاب اسرار
و انوار ندای بهجت افزای ذرنی و المکذبین اولی النعمة و مهلهم
قلیلا استماع حسن مصابرت بر قبایح صادره از ایشان نموده ثمرات
آیات قرآنی اشتغال فرموده تا آنکه عمر ازین معنی متنافر شده و چون اکثری
نیم سوخته و یادلی از آتش نفاق سوزان و روی از نائرهٔ شقاق
جوشان و خروشان بمشورت ابا بکر قنفذ را که از خویشان عمرست

بطلب حضرت فرستادند و در هر مرتبه جوابی شنیده مراجعت مینمود
مرتبه چهارم عمر و عبد الرحمن با جمعی از منافقان شعله آتش در دست
گرفته متوجه بارگاه خلافت پناه گردیدند و آنحضرت را باآواز بلند
از بیرون خانه طلب مینمودند و فاطمه علیها السلام هنوز عصابه تعزیت
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بسر و جامه مصطفوی در بر با جسمی زار و چشمی
خونبار و آهی آتشین و خاطری اندوهگین در پس پرده نشسته و چون ماتم
زدگان بلوازم آن قیام مینمود و درین حالت آن موجب عذاب
و عقاب یعنی عمر بن الخطاب بیامد که متعرض بضعه نبویه یعنی فاطمه معصومه
مظلومه رسید و آن قفس غلیظ آغاز بی ادبی و بیحیائی نمود و گفت
افتح الباب والا احرقناه علیکم یعنی در بگشای و اگر نگشائی بسوزانم و مدتی
فاطمه علیها السلام از گشودن در امتناع مینمود و آن جهنمی سوختنی آتش برافروخت

و در خانه سوزانیدن و بیرون در آمد و فاطمه علیها السلام در آنوقت
فریاد وا ابتاه و یا رسول الله بگوش حمله عرش عظیم و کروبین
و روحانیین و حبیبی العظیم رسانیدن کلمه چند بزبان نظم بیان جریان
میدارد که آن بفارسی هست که ای پدر من و ای رسول خدا و ای حجت
او بر خلق و ای شفاعت کننده روز محشر ببین که با فرزند و لبند جگرگوشه
و پاره تن تو چه میکنند و این قسم کلمات جانگداز از آنحضرت صدور می یافت
لکن بر طبق کلام مصرع این دل فولاد تو یکذره مومی نیست در دل
سنگین و درون آهنین آن ملعون بی دین اثر ننموده بر جاده ترک ادب اصرار
و استقرار یافته میگویند که شمشیری حواله سیدة النساء نموده بازوی
مبارک آنحضرت مجروح گردید و آوازش بگوش حضرت شاه ولایت
رسید بی اختیار از خانه بیرون آمده متوجه عمر خطاب شده فرمود که ای پسر

ترجمه

چنانک حبیبه اگر نه آن بود که در علم الهی سبقت یافته که تو بچه چون داخل
جهنم گردی خاطر نشان قومی شد که قادر برین قسم افعال نیستی و درین
اثنا خالد ولید دشمن خدا و رسول شمشیری حواله حضرت نموده جمعی از
بنی هاشم و خواص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جمیع شان خواستند
که عمر را اهانت عظیم نموده تادیب بلیغ نموده نمایند حضرت امیر مانع شان
شده بمصابری که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله درین امر وصیت نموده
بود زمره احبا را از اقدام بران امر ممنوع گردانید و در بعضی از تالیفات
از کتب تاریخ و غیره مسطور است که چون عمر خواست که داخل
خانه گردد فاطمه علیها السلام در پس در ممانعت می نمود آن شقی در را
حضرت فاطمه را بنوعی در میانه در و دیوار فشرد که از شدت آن فعل شنیع
که متحمل شدن آن بغایت متعذر می نمود آهی کشید که غلغله در ساکنان

صوامع قدس و زلزله در مقیمان جوامع انس انداخته اسقاط جنین
آن بضعه سید المرسلین وقوع پذیرفت و آن بدبخت ترین امت
و اشد اهل عداوت خاندان رسالت آنرا نیز سهل دانسته چون داخل
خانه گردید قنفذ ملعون تازیانه بر کتف مبارک سیده کونین و معصومه
خافقین زده بدن نازنینش از ضرب آن متورم و متالم گشت
و خالد ولید پلید در محل شمشیر با غلاف حواله آن نور سراچه عصمت و طهارت
نموده و در بعضی روایات هست که فعل خالد سبب اسقاط جنین آن
معصومه گردیده فرقی نیست میانه فعل عمر و عمل خالد چه ظاهر است که
امور قبیحه صادره از خالد باذن عمر وقوع یافته اصل آزار خاطر آن
سید دو جهان و بضعه رسول آخر الزمان درین باب و در باب فدک
نیز بجای کشیده که ترک طلب حق نموده این معامله را بصحرای محشر و تظلم

نموده

بود او خواهی در خدمت سید البشر تا خبر داده کنج نشین زاویهٔ مظلومیت
و مقهوریت کردید و بحضورت سبب تاثیر آن کفر ایمان بی دین کردید
روزی جهت استرضای خاطر شریفش متوجه منزل آن مرکز دایرهٔ
عصمت و طهارت کردیدند و بعد از ذکر بعضی کلمات معذرت آمیز
حضرت فاطمه علیها السلام ایشان را قسم داد که آیا از پیغمبر نشنیده باشید
که میفرمود که فاطمه بضعة منی من آذاها فقد آذانی و بعد از آنکه ایشان
تصدیق نموده معترف شدند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در باب
فاطمه مکرر این عبارت بر زبان معجز بیان جریان داده حضرت فاطمه
دست بدعا بر داشته فرمود که اللهم انهما قد آذیانی فانا اشکوهما الیک
و الی رسولک لا و الله لا ارضی عنکما ابدا حتی القی رسول الله فاخبره
بما صنعتما فیکون هو الحاکم فیکما حاصل معنی این کلمات آنکه فاطمه علیها السلام

حق تعا

حق تعالی را شهید میدارم که ابوبکر و عمر مقصر آن شخص اند و میفرماید
که الهی بتحقیق که ایشان مرا آزرده ساختند پس من شکایت ایشان
نزد تو و رسول تو می آورم و بعد از آن با ایشان خطاب نموده میفرماید
که لا و الله راضی نمیشوم از شما ابدا تا وقتی که پدر خود رسول خدا ملاقات
نمایم پس خبر دهم او را از آنچه از شما نسبت بمن صدور یافته پس
حکم او است در مادهٔ شما بهر چه فرماید حاکم و صاحب اختیار
و بر عاقل مخفی نیست که فاطمه علیها السلام از جملهٔ ذوی القربی است
که حق تعالی در قرآن عزیز اشارت بمودت ایشان نموده و پیغمبر
صلی الله علیه و آله بر طبق فرمودهٔ الهی در سفارش ایشان
بانت نهایت دقت و مبالغه و وصیت بجای آورده و اطاعت
ایشان را سبب هدایت دانسته و توسل ایشان را موجب نجات از

مواخذات یوم الحساب کرده تمیز زمرهٔ اصحاب جمیع امور مذکور را مجانب
نموده و در عوض مودت غایت عداوت و بغض بجای آورده
آزار و اذیت فاطمه علیها السلام زهره کس بیشتر نموده در تحت مدلول
اولیک الذین یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون داخل گردیدند
و با وجود جهال خود را سزاوار رتبهٔ خلافت و مرتبهٔ امامت و ولایت
دانسته این ظلم و ستم که اقوی از سایر ظلم و طغیانست از ارتکاب
بهیچوجه از آن محابا ننمودند و کوشش بلیغ بجای آوردند و طرفه آنکه
در کثیری از کتب و رسایل اهل خلاف خصوصا کتاب خطب و رساله
نوادر دین شد که ابو سعید خدری از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نقل نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در یکی از خطب شریفه فرموده
که من ابغضنا اهل البیت بعثه الله یهودیا و لا ینفعه اسلامه و ان ادرک

الدجال آمن به و ان مات بعثه الله من قبره حتی یؤمن به خلاصه عبارت مذکوره
اینست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید که هر که اهل بیت رسالت را
بغض آورد روز قیامت حق تعالی او را در زمرهٔ یهود در صحرای محشر آورده
و از اسلام ظاهری در دنیوی ایشان را نفعی نبوده مستحق خلود عذاب گردند
و فهم نموده اند که اگر آن کس یعنی شخصی که بسبب حصول بغض اهل بیت
رسالت گردد و زمان دجال را ادراک نماید ایمان بوی آورده و از دین
اسلامی که بحسب ظاهر اتیان آن نموده بوده بیرون آید و اگر قبل از ظهور
دجال رحلت نماید حق تعالی او را برانگیزاند و به دنیا فرستد تا آنچه
در طینت و طبیعت وی سرشته باشد ظاهر شود تابع دجال گردد
و الحاصل چون حاضر صحرای محشر گردد در جرگهٔ کفار محشور شود
چون عامه و دشمنان بعدم اجماع روز سقیفه قایل شده اند و میگویند

که عایشه نقل نموده که بعد از شهادت اجماعیست که دعوی مینمایند صورت یافت
وظرفه اینکه یکی از اساطین علمای اهل سنت نقل مینمود که ایشان معترف
اند بانکه در زمان حیات ابی بکر خلافت وی مجمع علیه نشد بعد از زمان
رحلت چون سعد بن عباده که از مخالفین حکایت جماعت رحلت
نمود و خلاف مرتفع گشته مسئله اجماعی شد و بنابرین باید که ابی بکر بعد از
انقضای ایام حیات بر مسند خلافت متمکن شده باشد و بنا بر حکایت
سعد بطلان خلافت او در اوقات زندگی غایت وضوح دارد و اما
بر قول عایشه چون اجماع امت بر قول اهل سنت بنفسه دلیل بوده مثبت
مدعاست بخلاف طریق امامیه که اجماع کاشف از دخول معصوم
بوده بنفسه حجت نیست بنابرین باید که عدم تحقق دلیل چون مستلزم
عدم وجود مدلول نیست مادام که اجماع من حیث هو دلیل حجت مدعا
تحقق بنا

تحقق بنا بر خلافت ابو بکر که نظر بوقوع اجماع صحیح و معتبر کرده قبل از آنکه اجماع
منعقد شود فاسد بوده معمول علیه نباشد و بنابرین قبل از انقضای
خلافت ابو بکر از امر که مثبت آن تواند بود خالی بوده اگر دعوی خلافت
نموده باشد باطل باشد و چون در ایام مذکوره بطلان وی محقق شده باشد و وقوع
بر خلاف آن باشد و الا خرق اجماع مرکب لازم آید و توضیح اگر اتفاق بعضی
از امت حجت بوده عمل بمقتضای آن واجب گردد باید که قتل عثمان در
وی متحقق شده بوده عثمان مذکور واجب القتل باشد زیرا که طایفه که بر قتل
وی اتفاق نموده اند و این امر از ایشان صدور پذیرفت زیاده بر اهل اتفاق
بر خلافت ابی بکر بوده اند بزرگان و سرداران هر طایفه و عمال
بلاد و امصار مجتمع گشته متصدی قتل وی گردیده چنانچه مذکورست که
محمد بن ابی بکر در آن ماده پیش دستی نموده پیش از همه کس مبالغه مینمود

و در بعضی از روایت آمده است که او بنفسه مرتکب قتل وی گردید و عایشه پیراهن رسول
خدای بر سر چوب نموده در محلات مدینه میرفت و میگفت اقتلوا نعثلا
اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا اقتلوا احراق المصحف و بر تقدیر تسلیم استحقاق
خلافت از ابی بکر با وجود قتل عثمان لزوم یافته احد الامرین لازم الوقوع است
و منع جمع نیز نموده کل واحد از امرین موافق نفس الامر است **لطیفه** بعضی از اهل
سنت را عقیده آنست که حضرت امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام بقتل عثمان
راضی بوده بامر و اشارت و رضا و رخصت ایشانست و لهذا اعانه معویه
علیه اللعنه در محاربه صفین این بود که قتل عثمان بر حسب و اشارت آن حضرت
صدور یافته و اگر این حکایت وقوع داشته باشد تقلیبت روشن است از قتل
عثمان زیرا که حضرت رضا بقتل مومن نداده و امر بآن ننموده بلکه منع
جماعت از اقدام بر امر مذکور بر ایشان واجب بوده ترک واجب از ایشان

منقولست

منقولست و مشهورست که قالب عثمان تا سه روز بر مزابل افتاده کسی متوجه
کفن و دفن وی نگردیده و بعد از آن شبی مروان با جمعی دیگر پنهان از اهل
ایمان او را دفن در مقابر یهودان نمودند و بر صاحب ادراک که مطلع بر قواعد
ملت مطهره است مخفی نخواهد بود که قطع نظر از اتفاق است بر کشتن عثمان
اگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رضا بقتل وی داده باشد بخصوصیت در ثبوت
کفر عثمان کفایت نموده احتیاج بدلیل دیگر ندارد و از اینجاست که چون لوا
ماوراء النهر در زمان فتنه امیر تیمور محضری ساخته بخط تمامی علماء رسیده
بود مشتمل بر آنکه بغض آنحضرت فی الجمله صحیح بوده مومن کامل الایمان را باید که
از بغض نصیبی بوده و مستند ایشان بود که آنحضرت رضا بقتل عثمان داده
چون نوشته مذکور در مجلس امیر تیمور خوانده شد وی مدار رد و قبول
آن حکایت را بر فتوی شیخ ابوبکر تایبادی گذاشت که در آن زمان مجتهد

از قسران خود بوده بعلم و عرفان سر آمد روزگار خود بوده و چون مختصر مذکور
حسب الامر تیمور بخدمت شیخ عز نور تشرف یافت شیخ بعد از مطالعه این نوشته
مرقوم ساخت که وای بر عثمان که علی بن ابیطالب بقتل او راضی شده باشد
تذکره چون حکایت اجماع و فساد آن و خلافت ابی بکر و ظهور بطلان
آن بحدی رسید و بغایتی انجامید که دوست و دشمن و مؤالف و مخالف را
پسندیده گشت احمد افاجرانی اعلی فرموده که چون حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله در مرض الموت امامت نماز بابی بکر تفویض فرموده و وی از آن
معزول گشته حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بزمره روحانیان
پیوست دلیلست بر آنکه حضرت درین باب اشارت بخلافت وی نموده
برجوع امر مذکور بوی نموده باشد و جواب وی از حکایت مذکور بدو
طریق است تمام پذیرست اول آنکه اگر تقدیم ابو بکر بوحی الهی بوده پس پیغمبر برای

خود او را عزل نموده باشد خلاف دین و ملت باشد و اگر تقدیم او برای پیغمبر صلی الله
علیه و آله بوده و عزل نیز از جانب آنحضرت فی وقوع یافته فعل ثانی ناسخ اول است
و اگر تقدیم برای نبی و عزل با مر الهی باشد شبیه بحکایت سبوی بر آب
خواهد بود و اگر هر دو صورت بوحی بوده باشد در صورت نیز امر ثانی
ناسخ اول است طریق دوم آنکه در تقریر جواب آنست که چون قیاس نزد امامیه معتبر
نبوده معمول گشته از دایره احتجاج بیرونست پس ایشان را بر امر خلافت بمعونت
کرامت و بر تقدیر صحت احتجاج بقیاس باید که آنچه حضرت در مسئله که
پیشنمازی ابو بکرست بقیاس نموده رسول صلی الله علیه و آله ثابت کرده
و جامع میانه مقیس و مقیس علیه ظاهر شود و حکایت مقیس علیه که
امامت ابو بکرست نزد امامیه هیچ صحت ندارد و آنچه در کتب از
کتب اهل سنت درین باب ذکر یافته از افاده مدعای ایشان قاصر

بلکه مفید نقیض مطلوبست چنانچه از مدلول عبارت جمع بین الصحیحین مستفاد میگردد
و حاصل آن عبارت بفارسی اینست که چون ابوبکر با امامت نماز
مشغول گردید و حضرت را خفتی حاصل شده بنوعیکه قدرت بیرون
آمدن وجود یافت و بنابرین تکیه بر فضل عباس و علی بن ابی طالب
علیه السلام نموده پای مبارکش در زمین کشیده بیرون رفت
و ابوبکر را از پیشنمازی معزول گردانید و چون ضعف غالب بود
نشسته اتمام نماز فرمود و آنچه صریحست در اینکه مرتبه اول
تقدیم ابوبکر باشارت پیغمبر وقوع یافته آن صورت نه از روی اختیار
بلکه از جهت اضطرار از غلبه ضعف بوده از جهت چون فی الجمله تخفیفی
ملاحظه نموده و خاطر مبارکش به پیشنمازی وی راضی نبوده
با وجود استیلای ضعف و ناتوانی بنحوی که ذکر یافت پای مبارک

نیافته ظ

در زمین کشیده

در زمین کشیده و از دو طرف تکیه فرموده بیرون رفت و متوجه پیشنمازی گردید
پس معلوم شد که حکایت امامت ابوبکر در نماز بغیر فرموده حضرت بوده
چنانچه در کتب علمای اهل بیت تصریح بآن شده و بتقدیر تحقق حضرت
معلوم است که اختیاری نبوده و بتقدیر تسلیم همان لحظه معزول گردید
نماز پیش از آنکه اتمام یابد ممنوع از امامت شد و بتقدیر تسلیم مقدمات مذکوره
باسرها آنچه میانه مفیض و مفیض علیه تواند بود منتفی است و شرایط که
در باب امامت مقرر فرموده اند بتخصیص علاوه که متفق علیه است در امر امامت
صلوة اعتبار شده و از اینجاست که گویند نماز پس فاسق و فاجر
و صالح و عابد و غیر ما صحیح است و در تاریخ اعثم ذکر یافته که چون ابو
بکر بجماعت نماز گفت که من بخلافت یکی از این دو کس که عمر خطاب و ابو عبیده
جراح باشد راضیم و شما بهر راضی باشید ثابت بن قیس متوجه ابوبکر شد که

چون پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را در نماز مقدم داشت دلیلیست برآنکه
او را خلیفه کرده‌اند و نه او از آن تجاوز تواند نمود و نه شما مهاجران جواب
وی دادند که حضرت علیه السلام بسبب بیماری که او را طاری شده بود او را
بنیابت امامت فرمود و آن امامت نماز بود بدلیل آنکه چون رسول
صلی الله علیه و آله در مسجد در آمد و ابوبکر واقف گشت بصف اول که موقف
او بود بازگشت و حضرت علیه السلام پیش رفت و نماز پیغمبر را بود نه ابوبکر را و او
هر بتوجه جواب دادند و احدی از مهاجر و انصار رد ننمودند پس معلوم شد
که جهت پیشنمازی ابوبکر در مرتبه اول و عزل وی در ثانی الحال از جهت بود
که امت آنحضرت را معلوم شود که شخصی که نیابت پیغمبر صلی الله علیه و آله در
یک نماز نتواند نمود و اهلیت آن نداشته باشد چگونه نایب وی در جمیع امور
دینی و دنیوی اهل عالم باشد و این خبر مثل سورهٔ برائت است که اولا ابوبکر به

بردن

بردن آن مامور گشت و در اثنای راه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بفرموده
خدا و رسول او را معزول ساخته خود بنفس نفیس متوجه انجام امر مذکور گردید
والحاصل آنچه دلیل بطلان خلافت ایشان است اهل عناد آنرا دلیل
نقیض آن دانسته‌اند و از مجموع مباحث مذکوره دانسته شد که خلافت
ابوبکر باعتراف دوستان و محبان وی بفرموده خدا و پیغمبر صلی الله
علیه و آله نبوده و چون باجماع متوسل شدند مشخص شد که حکایتی بوده
که اصلا موافقت نفس الامر نداشته و چون از اثبات آن در مرتبه
اول عاجز گردیدند بدعوی آنکه در ثانی الحال وقوع یافته حرکة المذبوحی
مینمودند و چون آن نیز ظهوری نیافت دست بدامن بیعت زده
از آن نیز ببیعت عمر اکتفا نموده از جهت مضحکهٔ اهل آسمان و زمین
گردیدند خذلهم الله تعالی و اخزیهم و اعدّ لهم عذابا الیما

حکایت

مضامین کتب تاریخ و حدیث و غیره مفید آنست که تا صفحهٔ هستی بارقام
وجود انبیا علیهم السلام ارتسام یافته اختیار امت را در تعیین اوصیا
و خلفاء ایشان مدخلی نبوده تشخیص این امر موقوف بر اشارات ربانیه است
تا هر یک در هر زمان موافق ارادهٔ الهی برای این منصب عالی و مسند متعالی
اختصاص داده قایم مقام او گردد و شنیده باشی که چون حضرت داود
علیه السلام از جانب الهی مامور گشت که یکی از فرزندان را جانشین خود گرداند
و خاطر شریف داود بیکی از اولاد که والده اش زنی در حبالهٔ او بود
انتقاش پذیرفت و چون علم الهی بظهور این نور در مظهر قابلیت سلیمان
علیه السلام تعلق یافته بود بنابرین که قبل از آنکه داود علیه السلام متوجه این امر
گردد اشارات ربانیه تا خبر این قضیه صدور یافت داود علیه السلام
منتظر صدور امر جدیدی بود تا آنکه میانهٔ دو کس در مادهٔ باغی یکی از ایشان که

از گوسفند

از گوسفند آن دیگری خسارت یافته بود منازعه شده بخدمت حضرت داود
علیه السلام رفع نمودند و در خلال الحال امر الهی شرف صدور یافت بآنکه
هر کدام از فرزندان حضرت داود علیه السلام که حق و باطل این منازعه میان
حکومت وی سنجیده گشته موافق فرموده الهی بتفصیل رساند بخلعت اختصاص
خلافت داود علیه السلام مخصوص گشته از دیگران ممتاز گردد و در میان
فرزندان حضرت داود علیه السلام بر طبق مدلول ففهمناها سلیمان صفحهٔ
ضمیر منیرش را بارتسام حقیقت ما هو الحق مرتسم شد مطابق اشارات آسمانی
صورت داد و از این قضیه مفهوم شد که خلافت نبی بمجرد ارادهٔ او درست
نبوده مادام که حق سبحانه و تعالی بآن اشارت نفرماید صحیح نخواهد بود و همچنین
ظاهر گشت که چون ارادهٔ نبی که بصفت عصمت موصوفست در باب
خلافت کفایت ننماید بنابرین اراده و اختیار امت که خالی از کیفیت

عصمت بطریق اولی قابل این مسند باشد و همچنین ظاهر شد که خلیفه پیغمبر صلی الله
علیه و آله میباید که بنیاد دقی علم و عرفان از ما عدا ممتاز بوده محل اسرار
الهی باشد و لهذا آنچه سایر اولاد داود علیه السلام درین قضیه بآن حکم فرموده‌اند
نزد الله تعالی معتبر نبود مدار این مبحث بر حکومت سلیمان علیه السلام
گذاشته شد و همچنین مفهوم شد که علم خلیفه میباید که ماخوذ از علم الهی بوده
علم عبا را او الله داشته باشد و تفهیم و تعلیم الهی اطلاع بر مقاصد
ربانی داشته موافق آن مهام عباد فیصل پذیرد و با وجود
این قسم از شرایط و لوازم چگونه نزد عقل مجوز باشد که خلافت حضرت
صلی الله علیه و آله که پیغمبر آخر الزمان و اشرف سلسلهٔ انبیا علیهم السلام است تمامی
شروط مذکوره و خواص مسطوره معتبر نبوده بمجرد بیعت عمر با بکر که
از علم و عرفان و عصمت و طهارت و سبق خدمت در بارگاه

بوده

ربوبیت و یگانگی تمام از قواعد ملت و شریعت و عدم مباینت
ذاتی با این ذی رتبت و عدم اثبات جلوس بر مجلس رسالت و عو
امر خلافت حضرت رسالت باختصاص آن لعین بی دین با این خلیفه
زمرهٔ ضالین و مضلین مخصوص گردد نعوذ بالله من غضب الله الجبار
القهار و من سخط نبیه المختار و اهل بیته الابرار الاطهار بدانکه چون
وجوه مختلفه مذکوره اصلا افادهٔ مقصود ننموده بطلان خلافت ابی بکر ظهور
یافت و قاضی زادهٔ مذکور متلاشی شد موجهٔ دریای اضطراب او را
یمینا و شمالا سراسیمه و حیران ساخت و در لجهٔ عمیقهٔ مغلوبیت دست
امید از دامن ترتیب مقدمات نتیجهٔ مقصود باز داشته و پای قرار
از تحمل خار زار افکار و انظار فاسد مجروح گردانیده طالب گریز از میدان
ستیزش بود که پنجهٔ خصم محبت خاندان ولایت دیگر بار گریبان او بارش

انگن

گرفته و سر کشی و خیرگی وی به پیچ و تاب ریسمان الزام سکونی باطمأنینه
تسلیم و رضا تبدیل یافت و آب دین تر مساری چهره جدال را از غبار
قیل و قال شست و شوی نموده سر رشته کلام باین قسم از عبارت
منتهی گشت که اگر فرض محال نموده و خلاف ابی بکر از رهگذر اجماع
اعتبار کرده بعد از ان جمعی از علمای دین محمدی و فقهای ملت احمدی
بذل جهد و استعلام و استکشاف احوال وی نموده باشند و علم
استحقاق ابی بکر درین امر بر ایشان درجهٔ ظهور یافته باشد و طریق
اباحت یا وجوب طعن و لعن وی من حیث الاجتهاد و الاستدلال مسلک
انظار و افکار ایشان شده بمقتضای آن عمل نمایند درین صورت
من عند الله مستحق اجری و مستوجب کرامتی خواهند بود و در مقام
جواب وی این بود که چون فرض تحقق اجماع درین باب شده باشد

اجتهاد

اجتهاد بر خلاف آن از درجهٔ اعتبار ساقطست و این قضیه نیز اجتهاد در برابر
اجماع از قواعد مضبوطه مقرره اهل سنت است نزاع یافته و بنا برین اگر
طایفه دیگر از اهل اسلام بهمان سنت عمل نموده مستند کردند موجب
اعتراضی یا اعتراضی نباشد لا سیما در صورتی که اجماع مذکور بآیات بینات
قرآنی و روایات متواترات نبوی مؤید و معتمد شده باشد و تقریر کلام
درین مقام آنست که بعد از انکه طوفان آل ابی سفیان از شواهق جبال
کفر و عصیان منحدر گشته و کشتی زار اعمال تابعین آن خاندان افک و غدر را
از سیلاب مخالفت و دودمان نبوت و یران ساخته در عرض صد و دو
روز اقامت صفین نود و هفت مرتبه محاربه با نفس سید المرسلین نمودند
و کثیری از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله خصوصا هشتاد نفر از اهل
درجه شهادت یافتند و عمار یاسر بر طبق فرموده یا عمار تقتلک الفئة الباغیة

بهمراهی اویس قرنی غبار انگیز میدان شهادت گردیدند و بهمین اکتفا
نموده خطبای آتش‌زن کار بموافقت امر و اشارت معویه بر منابر
اسلام بسب حضرت امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام شعله فروز نیران
کفر و عصیان گردیدند و عمر عبد العزیز باستعاذه این فعل شنیع امر نموده
بدل ازان الفاظ مقرره بالحاد و عناد آیهٔ شریفه ان الله یامرکم
بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی ورد زبان خطبا گردید و صاحب
کشاف در تفسیر این آیه چنین میگوید که فلما اسقطت لعنة الملاعین علی
امیر المؤمنین کرم الله وجهه اقیمت هذه الآیة مقامها ولعمری انها
کانت فاحشة ومنکرا وبغیا ضاعف الله لمن سنها غدا با
و نکالا و خذلا لا اجابة لدعوة نبیه و عاد من عاداه و از امور مسلّمه
میان دوست و دشمن است که خلافت آنحضرت باعتراف دشمنان

دین و مخالفان

دین و مخالفان حضرت سید المرسلین اختصاص بذات هدی صفات آنحضرت
یافته و بنصوص قرآنی و روایات نبوی صلی الله علیه و آله مؤکد و مؤید
شده و پرده مواضع صوری از چهره مشاهد حقیقت حقیقی معنوی دین آن
مرتفع گشته و جبهه پرده کی سراپرده حقایق این عارفه همه از
جلباب خفا مرتبه ظهور یافته بود و با وجود این حال و اعتراف عامه
معاندین و کافه جاحدین بحقیقت مقال قبایح صادر از معویه و باعث بعض
نه و علمای مخالفین محمول بر اجتهاد شده و بر تقدیر اسناد خطا باکرم
بی ایمان و بحیا ایشان را مستحق ثواب و مبرا از مواخذه و خطاب
و عتاب دانسته‌اند و برین تقدیر باید که اعتبار نصوص قاطعه
سماویه و روایات متواتره نبویه و اتفاق عامه مکلفین اثبات
خیر البریه نموده بتجویز اجتهاد در مقابل این قسم از دلایل تامه شرعیه

نموده باشند و بنابرین اگر مجتهدین اهل ایمان و علما و فقها و آن زمره
عظیم ایشان چون ابوبکر را بوجهی از وجوه شرعی مستحق خلافت ندانسته
اگر در برابر بعضی از آنست که هر یک از افراد واقعه در آن طایفه و همچنین مجموع
من حیث المجموع تمامی جایز الخطا باشند اجتهاد و تبلیغ نموده و بعد از تعمق
نظر و بذل جهد در تحقیق آن وی را از دایره خلافت و ولایت بیرون دانسته و بنا
او را نسبت او را طعن و لعن و برائت و بیزاری دهند مخالفین با قوانین و قواعد — مخالفتی
مستمره اهل سنت نموده درین امر نیز تبعیت ایشان عمل نموده باشند کجا
مستحق تشنیع و متوجب اعراضی یا اعتراضی تواند شد سبحان الله
اگر فی الواقع نه آنکه مبالغه درین امر موافق طبع بوده عقیده صافیه علت
تامه تشنیعات کثیره و توبیخات بسیار شده باشد ارکان این قسم امور
از جمله موهومی علم و ادراک و اضطراب و التهاب تعصبات بارده

وتاویلات

وتاویلات فاسده و ترتیب مقدمات در انتاج انحطاط درجه اهل بیت نبوت
و ارتفاع قدر و منزلت اعادی آن خاندان رفیع البنیان عصمت و طهارت
اگر نه بواسطه غیظ و غلظت و تلوث ماده تکوین و تکون بقا و وراثت سینه
عداوت دودمان رسالت و هدایت باشد امری دیگر سبب آن مقدار
از مخالفت متنبه باظهار خصومت و لجاجت در نسبت حالات و کمالات
و فضایل و خصایل و خصایص آن خاندان ملایک مکان غرایا و خصایص الهی
نموده اند شد و قرینه از قرائن و آله برین مطلب است که چون حضرت امیرالمومنین
و حسنین علیهم السلام جهت معصومه آخر الزمان او را ی شهادت نمایند
متنبه ندانسته قبول نکند و چون عایشه از برای پدر خود حکایتی از پیغمبر
صلی الله علیه و آله نقل نمایند مدار بر قبول وی گذاشته بآن عمل نمایند — نماید
و اگر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دوات و قلم طلبیده که در ام

خلافت چیزی نبوده حکایت حمل بعد بیان نموده نسبت بظهور حرفی
بمعدن علم و دانش و عقل و بینش نمایند و اگر بر قول ایشان جهت
شمارند امر با امامت ابوبکر نماید با وجود آنکه فی القول معزول شده
باشد دلیل خلافت وی سازند و اگر کسی امیر المؤمنین را ولی خدا گوید
باعتراف آنکه حق تعالی او را ولی گفته درین امر خصومت نموده انواع
آزار و اهانت نمایند و اگر شیخ نجم الدین کبری که خوشه چین مزارع حالات
و حکایات آنحضرت نبوده اند بود شیخ ولی تراش گویند با معنی که چشم شیخ
بهر که افتد مرتبه میباید از جان و تن نموده متابعت نمایند
و ام سلمه و همچنین خدیجه علیهم السلام از زوجات مطهرات نبوی صلی الله علیهما
علیه و آله که محبت و صحبت عصمت ایشان بدودمان ولایت ظاهر است
اصلا باسم ام المؤمنین تسمیه نمایند و چون عداوت عایشه و خصومت

وی

وی نسبت بسلسله علیه امامت و هدایت غایت ظهور دارد بدین لقب ملقب
سازند و معویه را خال المؤمنین نام برند از جهت اخوت ام حبیبه و محمد ابی بکر که
اولی است بتوصیف مذکور بواسطه حسن عقیده و اخلاص و اختصاص
وی بامیر المؤمنین علیه السلام اطلاق این کلمه بر او ننمایند و خالد ولید پلید ملعون
مظهر قهر و غضب دشمن خدا و رسول که از کثرت جاهلیت بیرون نیامده و داخل
بزمرهٔ ایمانیان نشده اشقی الاشقیا و اخس الاخسیاست بنابر ظهور عداوت
وی با شاه ولایت او را سیف الله گویند و اگر امیر المؤمنین را کسی این کلمه وصف
نماید جامه بر تن دریده با قایل این کلمه عداوت نمایند و معویه را با آن
همه دشمنی و عداوت و خونریزی و اقسام کفر و نفاق و شقاق
که زبان قلم از ذکر بیان آن عاجز است بعدالت نسبت دهند و یزید
پلید بصد انواع کفر و زندقه را تجویز لعن ننموده بر صفت ایمان دانند

وجمعی از اوضاع آن طایفهٔ ضاله بنوعیست که بعضی از شعرا در لباس نظم بآن
اشارتی بآن نموده بر نحوجه شعر داستان پسر هند مگر نشنیدی که
از وی و سه کس او به پیمبر چه رسید پدر او لب و دندان پیمبر بشکست مادر
او جگر عم پیمبر بمکید او بناحق حق داماد پیمبر بگرفت پسر او سر فرزند
پیمبر ببرید بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد لعن الله یزید و علی
آل یزید بعد از انقضاء مباحثات مذکوره و ذکر بعضی از وجوه حسنه
که در مجلس بحث آیین مشتمل بر اثبات مطاعن خلفای ثلثه و بیان اندکی
از افعال شنیعهٔ صادره از معویه و غیره چون بعد از آن بدو روز
بصحبت قاضی زادهٔ مذکور رسید دلایل خلافت آنحضرت از کتاب و سنت
و فا و وجوه باطله اهل سنت مذکوره یافت و از سخنان جاریه در مجلس
نهایت متاثر گشت عنان همت کلام بجانب بیان مدلول کریمهٔ لقد رضی الله

عن المومنین

عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم الآیة انعطاف داده
مدلول آیه شریفه را باین عنوان سکه بیان داده که چون حق سبحانه و تعالی
تصریح و تاکید برضای خود از جماعت تحت شجره نموده که از آنجمله خلفای ثلثه اند
و چون رضای الهی از جماعت مذکوره بنص قرآن ثابت باشد پس اگر
خلافت ایشان و اقدام برامر مذکور مرضی حق تعالی نبودی اظهار رضای
از ایشان علی الاطلاق بی قیدی از قیود نمودی و از اینجا ظاهر می شود که آنچه
امامیه گویند که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله انکار نصوص وارده
در مادهٔ امیر المؤمنین نموده و از جهت مورد سخط ربانی و غضب الهی گردیده اند
چنین بوده اند مجرد دعوی بلا دلیل است و آنچه بالبدیهه در جواب وی
بر زبان جریان یافت این بود که تواند بود که حق تعالی در تعلق رضا بمؤمنین
اراده اخراج غیر مؤمن نموده باشد بنا بر آنکه در تحت شجره چون مؤمن

و منافق حاضر شجر باشند قضای الهی بطریق تعلق نافیه باشد که حضرت رسالت را
از حقیقت جماعت مذکوره مطلع ساخته بیان فرموده باید که نه آنست
که الله تعالی از عامه حاضرین تحت شجره راضی و خشنود است بلکه رضای
الهی منحصر در موصوفین بصفت ایمانست و الا ذکر کلمه مومنین با آنکه
احصر از آن مثل الذین و امثال آن بی قصور بوده کلمه مذکوره بلا فایده باشد
و آنچه در آیه مبارکه مشعر بانهو المقصود تواند بود کلمه طیبه فعلم ما فی قلوبهم است
که در مقام من حیث الظاهر فایده دیگر بران مترتب نیست و محصل کلام
آنست که حصول رضا از جانب الهی در مقام موقوفه بر تحقق ایمان
و وقوع بیعت در تحت شجره و آنکه عامه اصحاب موصوف بر صفتین
مذکورتین بوده باشند اول بحث و محل نزاع است و ازین جهت است
که حق سبحانه و تعالی اهل بیعت شجره را ببعضی از اوصاف توصیف نموده

که آن نفر

که آن نفر بکل واحد از افراد هم نسبت تا دانسته شود که رضای الهی
بطایفه از جماعت تحت شجره متحقق است که جامع جمیع امور مذکوره
باشند چنانچه میفرماید فانزل السکینة علیهم و اثابهم فتحا قریبا و باجماع
که مفسران فتح قریب که بعد از بیعت تحت شجره وقوع یافته فتح خیبر است
که شیخین نهزیمت نموده ناموس و ناجراو بباد دادند و در روز سیم نوبتی که
در محل خود ذکر یافته شاه ولایت بفتح آن اختصاص یافته ابواب فتوحات
الهیه بر روی اقبال و اجلالش گشادند و بنابرین آنچه از مفهوم آیه
شریفه مستفاد می شود رضای الهی از حضرت امیر المومنین و تابعین
وی در محاربه خیبر است از جهت که آنحضرت جامع جمیع صفات
مذکوره است لا غیر و اما توضیح الحکایت بطریقیکه در کتاب
احتجاج نوشته است که بعد از آنکه حق جل و علا نفر مصالح خفیه

رتابیه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را مصالحه با مشرکین مأمور ساخت و آنحضرت
در حدیبیه باین امر قیام نمود اصحاب رسول صلی الله علیه و آله که
در آنوقت زیاده از هزار و هفصد بودند باین صلح راضی نشده و سالک
مسلک مخالفت گردیده همگی مسلح و مکمل متوجه حرب قریش گردیدند
و ایشان نیز چون آنصورت مشاهده نمودند حمله آورده اهل اسلام منهزم
گردیدند و در آنوقت حضرت صلی الله علیه و آله باتفاق شاه ولایت
سایه نشین تحت شجره بودند و چون اصحاب در مخالفت شده از جهت خاطر
حضرت رسالت اندوهگین شد حضرت امیر را بجانب قریش فرستاد
و ایشان را از نقض عهد و میثاق منع نموده از محاربه و مخاصمه باز آورد و اصحاب
نیز از فعل شنیع خود و مخالفت رسول الله در مصالحه مذکوره نادم شده ببعضی
از معاذیر متوسل گردیدند و چون مخالفتی که در حدیبیه نموده بودند سبب نقض

نموده

عهود و اصحاب شده از ربقه الطاعت نبوی بیرون رفته بودند مجدداً در تحت
شجره بیعت نموده ملتزم رسوخ در امر مذکور گردیدند حق سبحانه و تعالی جهت
تاکید این امر و بیان آنکه رضای حضرت رسالت مستلزم رضای
الهی است و اظهار تجاوز از خطهٔ مذکوره واقعه در صلح حدیبیه که از اصحاب
سمت صدور یافته بود ایشان را به نزول آیه مذکوره مستبشر ساخت و بنا
برین رضای الهی که متعلق باهل ایمان از حاضرین تحت شجره شده یا اشارت
باختصاص آن شاه ولایت وچه سه نفر دیگر از اهل ایمانست که اصلا مخالفت
ننموده و در صلح حدیبیه موافقت نموده پیغمبر صلی الله علیه و آله
کرده یا جهت بیان خشنودی الله تعالی است از ذمت مخالفت
رسول صلی الله علیه و آله که در حدیبیه نموده و تدارک آن بتجدید بیعت در تحت
شجره سمت صدور یافته پس معلوم شد که رضای حق سبحانه از خلفای ثلثه

بهیچ وجه صورت نیافته با اگر وقوع نقض با عتبار بیعت دوم است که بعد از
مخالفت با دوم نقض بتجدید بیعت نموده اند و بر بهتر تقدیر عموم رضا
اهل الاسلام فهمیده نمی شود منع بیعتی که شامل جمیع اوقات و ازمنه بوده منتهی
بایام حکومت ثالثه نقض باشد لاسیما که نقض عهد مجدد که در تحت شجره
شده بود در مواد متکثره از ایشان بر وجهی سمت صدور پذیرفته که اگر
اهل خلاف را سلوک اعتساف و امکان نشود بوقوع آن در ماده
ثلثه اعتراف خواهند بود   چون رضای حق سبحانه بر وجه عموم
و اطلاق حاصل نبوده و علم الهی بنقض و شکستن عهود اصحاب احاطه
نموده از بیعت در آیه دیگر اشارت بآن نموده که ان الذین نموده
یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما
ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیوتیه اجرا عظیما

حق سبحانه

حق سبحانه و تعالی درین آیه طعن و توبیخ و بیان محرومیت طایفه مینماید از اصحاب که عهود
و مواثیق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را شکسته و مجانا نموده
قبایح عظیمه از ایشان صدور یافته و حضرت را خوشدل نموده می فرماید
که بدرستیکه جمعی بیعت نموده با تو بیعت نموده اند الا با من و دست من بالای
دست ایشان بوده یعنی علم من احاطه بجمیع حالات ایشان نموده و قوت
و قدرت ایشان است و مراد نیست و الله اعلم که اگر بیعت ایشان سبب
زیادتی قدرت و اعتبار نبوی صلی الله علیه و آله بوده موجب قوت
اسلام و تاثیر دشمنان دین از کثرت و جمعیت مسلمانانست لکن چون از
معاهده برگشته و مواثیق را در هم شکسته بمقتضای آن عمل نمایند نقصان دین
و خسران آن بایشان عاید شده ضرری از آن جهت بدیگری نرسد پس هر که
آن عهد را بشکند شکست خود نموده باشد و هر که وفا بعهد نماید فوز باشد

که اجر عظیم از حق تعالی جهت وفای عهد و پیمان نبوی واصل گردد و بنا
بر این مقدمات روشن شد که رضای الهی مخصوص اهل وفا به بیعت و مخالفین
عهد رسول الله صلی الله علیه و آله مشمول غضب و سخط ربانی
باشند و در کتاب واحدی از جابر نقل نموده که بیعت اصحاب در تحت
شجره مشتمل بود بر آنکه از حرب هزیمت ننمایند و بواسطه مراعات
زندگی و اجتناب از کشته شدن رو گردان نشوند و دیگر شرایط
که در محل خود ذکر یافته و اول مخالفتی که از ابوبکر و عمر واقع شد هزیمت از
از حرب خیبر بود و بعد از فتح مکه در جنگ حنین منتهی نمودند و در جنگ
احد نوعی گریختند که از شهرتی که دارد احتیاج بتقریر ندارد و
مذکور است که در غزوه حنین اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله
که دوازده هزار کس بودند تمامی روی بهزیمت نهاده الا هشتاد

یکس ازیشان

کس ازیشان ثبات قدم ورزیده وفا بمعاهده تحت شجره و مسمیه به بیعت
رضوان مشتمل بر عدم فرار و رسوخ در امر محاربه و ثبات قدم بر امثال
این قسم از امور است پس هر که از اصحاب خصوصاً ثلثه که مخالفت
نموده اند از بیعت نبوی و در تبعه آیه نکث بیرون آمدن در زمره ضالین مغضوبین
داخل باشند و علی ای حال آیه شریفه را دلالتی بر فضیلتی و مزیتی از اصحاب
نبوده بلکه دلیل طعن و لعن ایشان تواند بود والله اعلم خاتمه در ذکر وجوه
مطاعن خلفا و اعمال صادره از ایشان که مستلزم خروج از دایره
ایمانست و مشتملست بر وجوه متعدده اول آنکه چون آفتاب جهانتاب
سید البشر بر آسمان تبلیغ شرایع دین اطهر روز بروز ارتفاع یافته و طی
درجات متعدده نموده بنقطه زوال حرکت الاتصال شن کامل رفته
امت را باطاعت شاه ولایت هدایت نموده طریق نجات از

مهلکات دنیا و عقبی برایشان ظاهر ساخت ناگهان بر طبق این کلام
با شمع رخت دمی چو دمساز شوم پروانه مستمند جانباز شوم وانروز
که این قفس ببایدپرداخت چون شهبازی بدست شه باز شوم بندای
مراجعت بوطن اصلی وصلای مفارقت این خاکدان سفلی استماع نموده
بآواز جانگداز یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة که از
مخدرات تتق غیب اصغا میفرمود پرواز روح مطهر از قفص جسد منور
پرداخته مقدمات سفر آخرت ترتیب میداد و بنابرین باحضار پردگیان
دودمان نبوت اشارت فرموده ایشان را مجددا باطاعت شاه
ولایت وصیت نموده از مخالفت او روی و منازعه ولی و وصی نهی
نموده درین امر مبالغه میفرمود و از آن میان عایشه در برائت
ساحت عقیده خود از غبار مخالفت متکلم شده گفت که ما کنت مامورا

وتخالفه

وتخالفه الی ما سواه مقصود وی اینست که هیچوقت نبوده که امری از حضرت
رسالت صادر شده باشد و مخالفت آن نموده باشد حضرت بعد از
شنیدن این کلام از عایشه چهره دعوی او را بناخن تکذیب خراشیده
فرمود که یا حمیرا لقد خالفت امری فی حیوتی اشد الخلاف و تخالفین
قولی هذا ولتعصینه بعدی ولتخرجین متبرجة فقاتلة وانت ظالمة
ولتنبحنک فی طریقک کلاب الحواب وچون عایشه انکار از مخالفت
حضرت مینمود حضرت بیان مخالفت او را باین عنوان اداء فرمود
که حیات آنحضرت مخالفت شدید نموده و ظاهر اشارت بافشای
حکایت یوم الغدیر است و فرمود که بعد از من نیز عصیان نموده
در مخالفت حضرت امیر المؤمنین خروج بر وی خواهی کرد و طریق
زنان جاهلیت در انوقت لباسهای فاخره ملبس خواهی شد

درانحال تو ظالم و وی مظلوم خواهد بود و هنگام خروج بمکانی خواهی رسید که سگان
بر تو حمله نموده باواز شدید بر تو فریاد کنند با وجود انحکایت که از حضرت
رسالت شنیده اندیشه از مخالفت نموده متوجه بصره شد و شمشیر بسته
بر شتر سوار گشت و بمحلی رسید که سگان آواز برآوردند و محابا نموده
اقدام بر مقاتله حضرت امیرالمؤمنین نمود و با وجود آنکه یکی از راویان
حربک حربی و سلمک سلمی عایشه است حاصل آنکه وصیت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حکایت غدیر که خود در آن
حاضر بود و نظر نموده پیغمبر صلی الله علیه و آله بیعت امیرالمؤمنین
علیه السلام سرافراز گردید و بعد از آن تمامی امور مذکوره را بر کنار
گذاشته داد ظلم و فضیحت داد و راوی روایت میکند که چون حضرت
رسالت احساس اشتداد مرض نموده صدای کوس رحیل در معموره

پیکر

پیکر اطهر سید البشر بلند آوازه شد خواست که مدینه منوره را از غبار
وجود بعضی از جاهلین و منافقین تصفیه داده ایشان را بجائی که خارج
مدینه باشد اشارت فرماید بنابرین بخروج اسامه بن زید ببلاد روم
امر فرموده و کثیری از اصحاب را بمرافقت وی مأمور گردانید و چون
اسامه از مدینه بیرون رفته در یک فرسخی فرود آمد اصحاب نیز
رفاقت نموده بیرون رفتند و درینحالت مرض حضرت اشتداد
یافته عایشه صهیب را بجانب لشکر فرستاده ایشان را ازین معنی آگاه
ساخت و در همانشب ابوبکر و عمر و ابوعبیده داخل مدینه گردیدند
و حضرت درانشب ساعتی متوجه باطن فیض مواطن خود گردیده
چون بظاهر حال خود مراجعت فرمود این عبارت منقول قول
وی گردید که والله قد طرق المدینة هذه اللیلة شر عظیم یعنی سوگند

بجائی که راه یافت بدینه درین سبب شر عظیم و چون از حقیقت شر عظیم
مذکور سوال نمودند فرمود که بعضی از اصحاب که برفاقت اسامه
مامور شده بودند مراجعت نموده اند و دیگر بار بمراجعت اسامه را
تاکید داده فرمود که لعن الله من تخلف عن جیش اسامه و کتب
و رسائل اهل خلاف را خلافی واقع نشد و چون تعیین اسامه و رفاقت
اصحاب بی آنکه از جانب الهی و طریق وحی رسالت پناهی
امر شده باشد حضرت اشارت نفرموده و هر که مخالفت نموده باشد
چون خلاف فرموده خدا و رسول ارتکاب نموده از جهت ملعون
و مغضوب و مستحق لعن و طعن باشد خصوصا که حضرت تصریح بآن کلمه نموده
چنین نفرموده باشد که لعن الله من تخلف عن جیش اسامه **وجه**
دوم از وجوه مطاعن بر وجهیکه در صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب

ذکر یافته

ذکر یافته است که چون ضعف حضرت رسالت قوت یافت بکمک فضل
بن عباس و حضرت شاه ولایت نموده بیرون رفت و بر درجهٔ اول
از منبر شریف تمکن یافته فرمود که یا ایها الناس انی تخلف فیکم ما ان
تمسکتم به لن تضلوا ابدا کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانهما
لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فتمسکوا بهما و لا تتقدموا اهل بیتی فتمرقوا
وا و فو بعدی ولا تنکثوا بیعتی التی بایعتمونی علیها اللهم انی بلغت
ما امرتنی و نصحت لهم ما استطعت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب
حاصل این کلام تاکید واقعه در روز غدیر است لکن مصدر ساخته
اولا باطاعت اهل بیت عموما و تصریح بآنکه تمسک بایشان موجب
بعد از ضلالت و بیان آنکه زمانه از اهل بیت رسول الله صلی الله
علیه و آله که بر صفت امامت باشد خالی نمی شود و بعد از آن بخصوص

واقعهٔ یوم الغدیر و عهد و میثاق آن و اشارت فرموده و مبالغه
تمام در مراعات آن و وفا بمضمون معاهدهٔ مذکور فرموده و بعد از
تاکیدات و تنبیهات مذکوره حق تعالی را شاهد این حکایت ساخته
و فرموده که الهی آنچه امر تبلیغ آن نموده بودی و مراد حکایت روز
غدیر و تاکید آن بر وجه مذکور است به بندگان تو رسانیدم
و بقدر استطاعت ایشان را نصیحت نمودم و توفیق تحصیل اتباع صلاحیت
و رجوع و بازگشت بجانب اوست راوی گوید که بعد ازین خطبه داخل حجرهٔ
مطهره گردید و ابوبکر و عمر و بقیهٔ اهل مسجد را طلب فرموده و مجددا
برفاقت اسامه مامور ساخت و ساعتی بخود پرداخت و بعد از آن
فرمود که کاغذ و دوات حاضر سازند که جهت ایشان چیزی بنویسد
که بعد از آن حضرت گمراه نشوند و چون قبل از آن بساعتی وصیت امامت

واطاعت

و اطاعت ایشان و تمسک بقول و فعل ایشان و مراعات معاهدهٔ روز
غدیر فرموده بود و معلوم بود که نوشتهٔ مذکوره مخالف آن نخواهد بود
بلکه توضیح و تاکید آن نموده آنچه قبل از آن ذکر یافته باشد مذکور خواهد شد
ازین سبب عمر مانع شدن نگذاشت و گفت دعوا الرجل فانه لیهجر حسبنا
کتاب الله یعنی واگذارید این مرد را که بیهوده میگوید و کتاب خدا ما را
کفایت مینماید و مرویست که بعضی از اصحاب اراده نمودند که اطاعت
امر رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده کاغذ حاضر سازند و منع
ایشان و عمر نزاع بجای رسید که حضرت اعراض نموده و روی فرموده
مبارک از ایشان گردانیدند و فرمود که برخیزید که نزاع نزد من نه
نیکوست و بعضی گفته اند که کاغذ حاضر شد و عمر پاره نموده عبارت
مذکور از وی صادر و یافت و غزالی در کتاب سر العالمین میگوید که

حضرت فرمود که ایتوا بدوات وبیضاء لا ازیل عنکم مشکل الامر
واذکرکم من المستحق لها بعدی یعنی دوات و کاغذ بیارید که آنچه
مشکل باشد از میان شما بر دارم و مذکور سازم که مستحق خلافت
بعد از من کیست و غزالی میگوید که عمر درینحال گفت که دعوا
الرجل فانه لیهجر وقیل یهذی یعنی اینمرد لفظیست و هذیان میگوید قاضی
میر حسین در شرح دیوان میگوید که اول فتنه که درمیان اهل
اسلام واقع شد این بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مرض
الموت فرمود که هلموا بدوات و قرطاس لاان اکتب
لکم کتابا لن تضلوا بعدی وعمر مانع شد و فتنه بلند گشت
وحضرت فرمود که قوموا عنی لا ینبغی عند التنازع و چون

این دانسته

این دانسته شد باید دانست که کفر عمر درین مبحث از وجوه متعدده است
اول آنکه وصیت امریست از امور دینیه و اجیا کان او مسنونا
و مانع حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از اقدام بر امور شرعیه
شدن محض کفر و نفاقست دوم آنکه نیست که اراده نبویه مسبوق
بامر و اشارت الهیه است چنانچه و ما ینطق عن الهوی
شاهد این حکایتست و تمکین اوامر و نواهی الهی ناکردن از مراتب کفرست
سیم مذکور شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بواسطه
منازعه مذکوره و مخالفت عمر غضب آلود شد و روی مبارک
گردانید و فرمود که از پیش من برخیزید و از ابن عباس منقولست
در کتب دوست و دشمن که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده
که من اغضب اهل البیت بعثه الله یوم القیمة یهودیا فقلت یا رسول الله

وان صام وصلی وزعم انه مسلم قال وان صام وصلی وزعم
انه مسلم مقصود از عبارت شریفه آنست که هر که آنحضرت و اهل
بیت رسالت را رنجانیده چنان کنند که ایشان بغضب آیند روز
قیامت چون بصحرای محشر درآید در زمرهٔ یهودان داخل بوده
از حریم اهل اسلام بیرون باشد راوی گوید که گفتم یا رسول الله
آنکس که شعار البغض آورد و بواسطهٔ این امر یهودی گردد با وجود
آنکه اهل روزه و نماز باشد و زعم وی باشد که مسلمانست باین بلیه
مبتلا گردد حضرت فرمود که اگرچه موصوف بصفات مذکور
باشد چهارم نسبت هذیان برسول الله صلی الله علیه و آله
خصوصا در شرعیات و دینیات بمنزلهٔ نسبت این امر است
بحضرت الوهیت و دغدغه نیست که این حالت نتیجه کفر و عصیان

وجود

وجود و طغیانست بحجم بر اهل عقل خفای ندارد که این عبارت نسبت بهر که
واقع شود موجب اهانت و کسر حرمت و انحطاط مرتبهٔ اوست از آنچه
باشد و شکی نیست که نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد و قبیح خواهد
بود و اهانت آنحضرت بهر نوع از انواع سبب کفر و ارتداد است مستلزم
آنکه امر مذکور مستلزم نفی رسالت است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در وقت بیماری زیرا که اگر صراحت نبوت باقی بوده تفاوتی میان
صحت و مرض آنحضرت در امر نبوت نیست منع وی از اجرای مقاصد
وی مستلزم کفر و اگر مقصود نفی نبوت باشد در آنحالت یعنی آنچه
ادعی از اول بوده بر هر یک از تقدیرین لزوم کفر و زندقه ظاهر است
و از طرایف امور درین قضیه آنست که چون حضرت رسالت اراده
وصیت میفرمایند او را بهذیان نسبت میدهند و کتاب خدا را

در امور مسلمین کافی میدانند و فساد این عقیده بعد از ذکر یافته و چون ابوبکر
در مرض الموت کاغذی مینویسد که عمر را خلیفه و جانشین خود کردانید هذیان
نگفته و کتاب خدا در امور مسلمین درین صورت کفایت ننموده لعن الله
علی الظالمین و المعتقدین بذلک لعنا دائما الی یوم الدین وجه
سیم از وجوه دالّه بر این مطلب آنست که باعتراف دشمنان دین حضرت
امیر المومنین علیه السلام را علم بجای رسیده که کسی از مخلوقات ارض و سما
معلوم نیست که دغدغه تامّل و تساوی درین امر با آنحضرت بیرامون
خاطرش تواند گذشت و از شواهد این حکایت کلام صدق انتظام لو
کشف الغطاء ما ازددت یقینا است و همچنین عبارت غیبی اشارت
لو ثنیت لی الوسادة لاوقرت سبعین بعیرا من تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم و همچنین
میفرماید که اگر بنشینیم بر جای اهل توریة حکم بتوریة نمایم و بر اهل انجیل

حکم بانجیل

حکم بانجیل و بر اهل قرآن بقرآن و مرویست که روزی جبرئیل علیه السلام
بصورت اعرابی بر آنحضرت در وقتی که حضرت بر منبر نشسته و با فادات
علمیه و عبارات بهیه اهل مجلس را مایه سرور و حبور کشته جبرئیل پرسید
که علوم غیبیه که در خزینه مخصوصه ربانیه بقفل اختصاص مقفل گشته آن
نیز در حیز علوم حضرت مرتضوی داخلست یا خارج در جواب فرمود که علم
مرتضوی شامل آن نیز هست و چون سائل از فرق میانه علوم الهی و علم آنحضرت
سوال نمود حضرت در بیان فرق چنین فرموده که حق تعالی را بجمیع اشیا
لذاته حاصل است و بهیچ چیز محتاج نبوده لکن آنچه در خزینه علوم ربانیه است به
تعلیم الهی مرقوم مجموعه علوم مرتضوی گشته و مثل این روایات که سبب
علم باختصاص و امتیاز آنحضرت در علوم دینی و معارف یقینی و غیرها
من انواع العلوم تواند شد از حد احاطه کاغذ و قلم متجاوز است و برین
اقتصار میرود که چون آیه شریفه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم

ومن غنوح اعظم الکتاب شرف نزول پذیرفته بگوای محمد
صلی الله علیه و آله که کافیست مرا گواه گذرانیدن در تبلیغ
رسالت ص و آنچه از حق جل و علا بمن رسیده که به بندگان رسانم
و آن کدامست میفرماید که الله تعالی و آنکه صاحب علم کتابست
و در کتب اهل خلاف زیاده مسطورست که چون از حضرت رسالت
پرسیده شد که صاحب علم کتاب کیست فرمود که علی بن ابیطالب علیه السلام
و بنام نامی آنحضرت اختصار نمود و چون سکوت در معرض بیان
مفید حصر و تاخیر بیان از وقت حاجت جایز نیست دانسته میشود
که علم کتاب در آنحضرت منحصر بوده کسی دیگر مشارکت آنحضرت
درین امر قایل نتواند شد و بنا برین و ما اراد الله حاصل
بوده و بر مقاصد الهی اطلاع یافته عام و خاص و مطلق و مقید
و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و غیرها تماما در آیه ملاحظه

آنحضرت

آنحضرت محرم است چیزی از آن مخفی و پوشیده نباشد و بنا برین هر که
در زمان آنحضرت بدون رضا و رخصت وی یا در غیر زمان بی
اذن و خشنودی آن محرم اسرار ربوبیت متصدی اجرای احکام
شریعت شد خود را مستحق آن دانسته مثل خلفای ثلثه و معویه و یزید و جمیع
بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس و عامه علمای و فقهای مخالفین
مثل حنفیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه و مبتدعین بادیان باطله تمامی از
حکم نمودن موافق اراده الله عاجز بوده در تحت شجره مدلول و من
لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون داخل باشند جمیعا
از وجوه معتبره در بیان مطاعن خلفای ثلث و چون خلافت
ابوبکر به بیعت عمر و حکومت عمر بوصیت ابوبکر و از عثمان بشوری
عبدالرحمن و فرموده عمرست لاجرم طعن بر یکی طعن بر همگی است و تقریر
ز

دیگر خلافت ثلثه متفق علیه اهل سنت ست و عدم استحقاق و تغلیب ایشان
اجماعی فرقه اثنی عشریه پس بطلان یکی مستلزم بطلان مجموع باشد
هذا من خرق الاجماع المرکب و بنا برین گوییم که چون حضرت رسالت
حکم و حارث و مروان را از مدینه اخراج نمود بجانب شام فرستاد
و تاکیدات در عدم استرجاع ایشان نموده فرموده که لعن بر کسیکه من بعد
ایشانرا در مدینه جای داده با ایشان دوستی و ملایمت نماید و در زمان
حکومت شیخین دو فرسخ دیگر زیاده از محل استقرار ایشان دور شده بودند
و چون نوبت حکومت بعثمان منتهی شده ده هزار درهم از مال مسلمانان
جهت ایشان روانه کرده و بعد ایشانرا بمدینه مطهره آورده استقبال
نموده بشاشت و سرور اظهار نموده و در بعضی کتب مرقوم ست که
شکر میکفت که بر رغم کسی که ایشانرا مطرود ساخته استرجاع ایشان نمودم و مروت

که مروانرا

که مروانرا در میان قبر مقدس و منبر منور جای داده و کاتب امور
مسلمین ساخت و بحکایت دلیل کفر عثمان ست از چند وجه
اول آنکه فرموده رسول صلی الله علیه و آله از کفر و امر و اشارت
ربانیه ماخوذ ست و مخالف آن مخالف فرموده الهیه ست عمدا و عدوانا
جحدا و طغیانا و این عین کفر و محض الحاد ست وجه دوم شکر از عثمان
بر استرجاع ایشان و اظهار سرور بر مخالفت آنحضرت اول دلایل اله
بر مطلوب ست وجه سیم آنکه الله تعالی میفرماید که لا تجد قوما یؤمنون
بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم
او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم و معلوم ست که مواد و وداد
و اتحاد و دوستی و روابط صوری و معنوی زیاده ازین نتواند بود که
مخالفت فرموده رسول صلی الله علیه و آله نموده و دشمنان دین

بعد از رسول صلی الله علیه و آله شهرت یافته بود ایشان از تعظیم و تکریم او
نموده و از مال مسلمانان مبلغی کلی جهة ایشان فرستاده و شکر برین معنی
نموده و اینها همه مخالفت با خدا و رسولست و بتصریح الهی کسیکه ایمان وی
ثابت باشد متصدی این قسم از امور نگردد و ارتکاب اعمال مزبوره
از عثمان دلیلست برینکه آن ملعون ایمان نداشته و از عجایب
مرتکب این قسم از امور گردیدن پنجم از وجوه موعوده آنست که چون مالک
نویره که یکی از وجوه قبایل عربست بیعت ابی بکر ننموده اصلا بخلافت
وی راضی نگشت و بنابرین از مدینه بیرون رفت و با عشیره
خود در صحرای بسر می برد و ابوبکر و عمر در باب کشتن وی اندیشه
مینمودند تا آنکه خود را عامل زکوة که ابوبکر تعیین نموده و ایشان زکوة اموال
خود را بوی نداده گفتند که بنوعیکه در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله بمستحقین

میرسانیدیم

میرسانید بهمان دستور از عهده آن بیرون آمده احتیاج بتسلیم نمودن
تو نداریم و اگر کسی باید داد و با میر المؤمنین تسلیم باید نمود که وصی پیغمبر
و امام مسلمانان اوست و ایشان این حکایت را بهانه نموده و طایفه
کرده مالک را مانع الزکوة نام نهاده خالد ولید را فرستادند تا آن قبیله را
قتل و غارت نموده مردان را کشتند و اطفال و زنان را اسیر نمودند و مرویست
که حلیله مالک را همان شب بفراش خود درآورده بوی ملاقات نموده با جمعی
زنان و دختران آن طایفه این فعل نمودند و چون این حکایت در زمان
پیغمبر کافر و مسلمان وقوع نیافته و با وجود نهایت غیظ و غلظت
عمر ابوبکر را توبیخ نموده میگفت که حفظ ظاهر شریعت نموده بر قصاص
از خالد مذکور حکم باید کرد و آن بدبخت بی دین ابای تمام نموده
میگفت که لا اغمد سیفا شهره الله علی الکفار و در تاریخ اعثم کوفی

مذکورست که چون طایفه مالک را گرفته نزد خالد ولید آوردند
امر بقتل نموده ایشان از القتل می آوردند و هر چند فریاد میکردند
که ما مسلمانیم و کشتن ما در دین اسلام صحیح نیست خالد میگفت
که گواهی میدهیم باسلام انجماعت زیرا که وقتی که در حوط برایشان
فرود آمدیم و از طرفین اظهار مسلمانی شد باتفاق بانگ نماز داده
با وی نماز قیام نمودیم مع هذا بر صرافت آن عمل راسخ بود و مالک
هر چند میگفت که کشتن و خون ریختن اهل قبله بی سببی صورت شرعی
ندارد خالد قبول ننموده وی را بقتل رسانید و شعرای عرب در بیان
قبایح صادره از خالد خصوصا حکایت مباشرة و مصاحبت
وی با زنان مالک که در آن زمان بحسن مشهور بود قصاید گفتند
و در اظهار کفر خالد و خروج وی از دایره اسلام مبالغه بسیار نمودند

ودر تاریخ طبری

و در تاریخ طبری مذکورست که چون نوبت حکومت بعمر رسید وی را اندیشه
قتل خالد در خاطر می بود تا روزی در باغ یکی از اهل مدینه اجتماع ایشان
شد عمر روی بخالد نموده گفت یا خالد تو آنی که مالک نویره را کشتی
و با زن وی زنا کردی مالک گفت میان من و وی عداوت قدیم
بوده و او را جهت تشفی نفس خویش نکشتم اما بجهت تشفی نفس ابوبکر و نفس
ابوبکر سعید بن عباده کشتم عمر از فکر کشتن او بیرون آمد و او را نوازش
نموده گفت یا خالد انت سیف الله و این لقب میانه عرب مشهور شد
و نزد بعضی آنست که این لقب در زمان ابوبکر بر وی جاری شد که هر چند
عمر مبالغه در قتل وی مینمود ابوبکر قبول ننموده گفت لا اغمد سیفا شهره الله
علی الکفار و علی ای حال خالد ملعون بواسطه کشتن مومنان و در رضای صحابه وانبیای
ملقب باین لقب گردید لعنه الله و علی من لقبه بذلک و در بعضی دیگر از

تواریخ مسطورست که چون نوبت حکومت بعمر خطاب رسید زنان
و دختران طایفه مالک را استرجاع نموده بشوهران سابق که زن
بودند باز دادند و اکثر ایشان حامله شده بودند و با وجود آنکه تحمل نموده
باز کردانیدند و این فعل شنیع از خالد بفرموده ابوبکر و رضا و خشنودی
وی بقتل مالک خروج از دین محمدی صلی الله علیه و آله و دخول در کیش
جاهلیت است و علی ای حال عمل عمر که نقض فعل ابوبکر است در استرجاع
زنان و دختران بنی نویره معلوم میشود که مدار شریعت بر پیروی نفس
گذاشته آنچه پسندیدهٔ خاطر هر کدام بوده آنرا دین و ملت نام نهاده
لعنهم الله و حشرهم فی زمرة المنافقین والمشرکین چون زنان
و دختران و اسیران نویره را بمدینه مطهره آوردند از آنجمله
حنفیه والده محمد حنفیه از آن طایفه که در زمرهٔ ابکار بود متوجه

حضرت

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شد بعد از مراسم زیارت گفت
یا رسول الله ایمان بخدا و برسول وی که محمد بن عبدالله است آورده‌ام و محبت تو
و اهل بیت تو سرشته آب و خاک خود داشته‌ام و اصحاب تو بطریق
کفرهٔ فرنگ ما را اسیر نموده بر ینوجه بمدینه آورده‌اند نمیدانیم که روز قیامت بچه
عنوان از عهدهٔ جواب آن بیرون توانند آمد و زبیر و حاضران مجلس
زبان مطاعنه گشودند که زنانرا ناچار است از شوهری که بر امور دین
و دنیای ایشان و اسیری متکفل انجام مهام ایشان باشد حنفیه گفت
لکن شوهر من شخصی تواند بود که مرا خبر دهد از آنچه در وقت ولادت
بر زبان من جریان یافته و در خلال اینحال حضرت امیر المومنین علی
علیه السلام حاضر آمد فرمود که چون مادرت را وضع حمل نزدیک
شد میگفت خدایا وضع این مولود بر من آسان گردان و اگر

خواهی هلاک کردان و چون تو متولد شدی همانلحظه شهادتین
بر زبان جریان داده بمادر خود خطاب نمودی و بر وا اعتراض کردی
که چرا هلاک تو رضا میدادی و میگفتی که عنقریب سید اولاد آدم
مرا بهلاک بحباله در آورده و از و سیدتین مرا حاصل کرده و مادر
این سخنان را بر قطعه از نحاس نقش نموده در آن مکان دفن نموده در آن وقت
که ترا اسیر نمودند آن قطعه منقوشه را بر داشته بر بازوی خویش
بستی و چون بمبالغه عثمان و بعضی دیگر از حضار آن قطعه را از بازوی تو
گشوده ملاحظه نمودند همان عبارت بود که حضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام نقل نموده بود ششم از وجوه مطاعن ابوبکر و عمر حکایت گرفتن فدک
و غصب نمودن از حضرت فاطمه علیها السلام است و ملخص کلام
درینمقام آنست که چون فدک که قریه ایست مع توابع از حضرت رسالت

صلی الله

صلی الله علیه و آله بطریق نحله و عطیه بحضرت فاطمه علیها السلام انتقال
یافت در ایام حیات سید کاینات متصرف آن شیء بود
و مداخل آن در دست وکلاء آنحضرت بمصارف شرعیه میرسید
و چون ابوبکر غصب حقوق مرتضوی نموده بر مسند خلافت رسول آن
غضبا و عنفا و عدوانا تمکن یافت خواست که جهت ازدیاد مواد اجحاف
و استحقار و انقطاع وجوه انتفاع اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
و اشتهار تسلط و تغلب در امور متعلقه بذریت طاهره بتجدید خطه سابقه
نموده امر بانتزاع فدک از تصرف وکلاء آنحضرت نمود و چون این قضیه
بمرافعه منتهی شد با آنکه از متصرفین املاک و اسباب و غیره طلب گواه
نمودن یا وجه جواز تصرف و علت انتقال ملکیت از صاحب تصرف
بر سیدن خارج قوانین شرع مطهره است از مخالفت قواعد

ملکی با نموده طلب بینه نمودند و حضرت فاطمه علیها السلام موافق حکومت
ابو بکر که مخالف حکم خدا و رسولست ظهور حقیقت خود در ملک متصرف فیه
مقرون بشهادت حضرت امیر المومنین و حسنین علیهم السلام و ام ایمن
مقرون کردانیدند ایشان گواهی دادند آن ملاعین شهادت حضرات را
قبول ننموده معلل بکذب نفع کردانیدند و ام ایمن را نیز اعتبار نکرده
درین مبحث بنای مخاصمه با خدا و رسول و سلسله عصمت و طهارت
محکم ساختند و ثبوت مخالفت ایشان درین مسئله با خدا و پیغمبر بر وجه عیان
و انکار احکام شریعت خیر المرسلین که متضمن کفر و خروج از دایره ایمانست
از وجوه متعدده است اول آنکه کتب و رسایل اصحاب خلاف مشحونست
بعبارت منقوله از سید المرسلین که اللهم ادر الحق مع علی حیث دار و تقریر
دیگر الحق مع علی و علی مع الحق حیث ما دار و بروایت خطیب خوارزم

از ابن عباس

از ابن عباس از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ان الله نصب علیا علما بینه و بین
خلقه فمن عرفه کان مومنا و من انکره کان کافرا و من جاء او بغیره
کان مشرکا و من جاء بولایته کان فایزا و ایضا بروایت خوارزمی از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله من اطاع علیا فقد اطاعنی و من انکره
فقد انکرنی مضمون روایات مذکوره افاده آن مینماید که قول و فعل و گفته
و نوشته آنحضرت تمامی موافق حق و صدق بوده و حق از او مفارق نبوده
و آنچه گوید و شهادت نماید موافق رضای خدا و رسول صلی الله علیه و آله
بوده هر که انکار وی نماید انکار پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده باشد
و منکر او در دایره کفره داخل باشد و هر که او را مساوی و مثل و مانند
سایر خلایق داند از جمله مشرکین باشد و چون گواهی او را علت
اینکه آنحضرت بواسطه منفعت دنیویه گفته باشد رد نمایند نقض آیت

که او را از جادهٔ حق و صدق بعید دانسته و حق را ازو دور تصور کرده
انکار وی نموده باشند و او را بر مثل سایر الناس که احتمال کذب و خلاف
در مادهٔ ایشان جاریست چنان دانسته باشند و هر که آنحضرت را موصوف
باین قسم از امور داند و عذر غیر موافق مضامین کتاب و سنت
خارج از دایرهٔ قائلین ملت و شریعت باشد و ایضا بروایت ابن خطیب
مذکورست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که اگر تمامی
عالم بر یکطرف باشند و علی بن ابیطالب علیه السلام بر طرف دیگر
حق بجانب آنحضرت بوده و اطاعت وی و مخالفت جمهور آدمیان
باید نمود و اصحاب رسول الله صلعم اعتبار مضامین مسطوره نموده
مقیم مقام انکار و آزار اهل بیت اطهار اند و معلوم اهل عقلست که قطع
نظر از شواهد صادقه درین امر از کتاب الهی و احادیث رسالت پناهی

چون

چون ذات احدی الصفات آنحضرت از جمیع تلذذات و تنعمات صوری
و ظاهری دست آرزو مقطوع ساخته و از ماکولات بر پارهٔ قرص جوین
و از ملبوسات بمرقعی اکتفا نموده فرماید که یا دنیا غری غیری فانی
طلقتک ثلاثا لا رجعة فیها بنابرین رد شهادت آنحضرت معلل باید
نفع دنیوی که آن نور پاک تصور آن استغفر الله خلاف در آیینه حصول
اقوال و افعال و اعمالش منقش کرده غیر پیروی هوای نفس و اظهار
عداوت و خصومت اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله چیزی
دیگر ظهوری ندارد و مشهورست که آنحضرت در ایام لباس پشمینه
خشن درشت اکتفا نموده و وصله بر زبر پوشیدی و میفرمود که
رقعت مرقعتی هذه حتی استحییت من راقعها یعنی آنقدر وصله برین خرقه
خود دوختم که از دوختن آن شرمنده شدم و هر وقت که نان گندم

ازان جهت نهادن نفرمودی که از آدم علیه السلام نهی شده بود و از نان جو
آن مقدار که کفایت نماید میل نفرمودی عامه اوقات گرسنه گذرانیدی
که شاید در بلاد اسلام کسی گرسنه باشد و آنحضرت درین امر با او شریک
بوده باشد و میفرماید که کیف ابیت بطانا وحولی بطون غرثی
واکباد حری و انا امیر المؤمنین فی طرا استارکم فی مکارم الدهر هیهات
هیهات ان تعوذنی شیء الی سیر الاطعمة ولعل بالحجاز او بالیمامة
من لا طمع له الی الشبع اکون کما قال القایل وحسبک داء ان
تبیت ببطنة وحولک اکباد تمیل الی الجلد حاصل کلام صدق انتظام
حضرت آنست که چون تواند بود با شکم مملو از طعام بخوابم و احتمال
آن هست که در حوالی من کسی باشد که شکم گرسنه و جگر تشنه داشته
باشد و من امیر و امام او باشم و در ناخوشیهای روزگار با ایشان

شریک

شریک نباشم و بعد ازان میفرماید که هیهات هیهات حرص بر من غالب
دارد و بکشاند مرا باختیار اطعمه و شاید که در حجاز و یمامه کسی باشد که
طمع قرص جوی در خاطرش باشد و هیچوقت شکم خود را سیر ندیده و میفرماید
که اگر مرا این حال باشد پس قرینه کسی باشم که برای او گفته اند که هیچ دردی
بدتر ازین نیست که تو خواب کنی با شکم مملو از طعام و در حوالی تو کسانی
باشند که از غایت گرسنگی بپوست میل نمایند دیگر از وجوه مطاعن
اصحاب در حکایت فدک آنست که بعد از آنکه حق تعالی در آیه تطهیر
تصریح نموده باآنکه حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام
معصوم و مطهر و بری از آلایش صوری و معنوی بوده آنچه [illegible]
دعوی نمایند و طلب کنند و شهادت نمایند و باختصاص آن لب
گشایند تمامی حق و صدق بوده از شایبه مخالفت الهی منزه و مقدس

زیراکه ثواب رحیس که حق سبحانه و تعالی در باب ایشان آیه گواهی داده و مستلزم
آنست که بهیچ وجه کذب و افترا و مخالفت رضای خدا و رسول بر زبان ایشان
جریان نیافته و در خاطر ایشان خطور ننموده افعال و اعمال ایشان مطابق
امر و اشارت ربانیه است و بنابرین اولا قول حضرت فاطمه علیها السلام را
مثل قول سایر عامه عباد محتمل الکذب داشتن و از و بینه طلب نمودن
و ثانیا قول حضرت امیر المومنین علیه السلام را با احتمال جذب نفع از موافقت
نفس امر و مطابقت واقع دور داشتن مستلزم تکذیب آیه و انکار خلاف
واقع حق جل و علا بوده از حیثیت قدم در دایره کفر گذاشتن و بلیات
و مثبات مقتضیات نفس اماره در سومنات خاطر اعتراف آوردن
و در کتب علمای امامیه رحمهم الله ذکر یافته که چون حکایت فدک
بر شهادت حضرات منتهی شد ابوبکر و عمر بر صرافت غنا و رسوخ یافته

حضرت فاطمه

حضرت فاطمه علیها السلام از غایت آزرده شدن متقعه غضب جبر بسته و از
مجلس ایشان باین عنوان منصرف گشته قسم یاد نمود که با ایشان در بقیه عمر
تکلم نکرد تا وقتیکه مظلومه و مغضوبة الحق ملاقات رسول آخر الزمان نموده
مواد ظلم و ستم و غصب حقوق و هتک پرده اعزاز و احترام و جرات
در مخالفت اوامر و نواهی سید الانام و ترک عمل بمدلولات کلام ملک
علام که از ایشان سمت صدور یافته معروض بدان بزرگوار کرده اند و مذکور
که ابوبکر حجت فدک نوشته تسلیم سیده النسا نموده چون عمر بران اطلاع
یافت نوشته را گرفته را پاره کرد و حضرت فاطمه علیها السلام او را نفرین
نمود باین عبارت که خرق کتابی خرق الله بطنک یعنی کاغذ مرا پاره
کردی خدای تعالی شکم ترا پاره کرد اند و دعای آن طاهره مطهره در حق
قبول یافته مغیره بن شعبه شکم آن عدو آل محمد را پاره ساخت و چون اراده

خاطر سیدة النساء در چه کمال یافت هنگام رحلت و زمان نهضت از دار
غرور بسرای سرور وصیت فرموده که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام آن جگر گوشه رسول را شب دفن نماید تا آن ملاعین خاطر نشان
بسعادت نماز بر آن جنازه سیدة النساء مستسعد نگردند و چون مضمون
روایات خصوصا آنچه از غزالی بعنوان حدیث ذکر نموده که کینه
و کلفت از مومن زیاده از سه روز در خاطر مومن نمی ماند ازین
صورت دلالت کفر تمام ابوبکر و عمر از آن ظاهر میشود چه استمرار آزار
فاطمه تا حین وفات دلیل انتفای ایمان از ایشان است دیگر آنکه
مشهور میانه اهل علم از مخالف و موالف است که پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرموده که فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد بضعة
اذا الله و من اذی الله فقد کفر یعنی فاطمه پاره از من و عضوی

از اعضای

از اعضای من است هر که او را آزار کند مرا آزار نموده باشد و هر که مرا آزار کند
آزار کننده خداست و موصوف باین امر از کفره است و در روایت
دیگر هست یا فاطمة ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک
و بعبارت دیگر من اغضبها فقد اغضبنی و من اغضبنی فقد اغضب الله
و من اغضب الله فجزاؤه جهنم خالدا ابدا لولا روایتین است
که آنچه سبب غضب فاطمه باشد موجب غضب من باشد و آنچه
سبب من است موجب غضب الهی و سبب خلود جهنم است از
الله خواص کفره و مشرکین است چون آزار فاطمه که مستلزم آزار رسول
صلی الله علیه وآله است ثابت شد و محقق که آزار پیغمبر موجب
آزار حق سبحانه است و حق تعالی میفرماید که الذین یؤذون الله
و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة و اعد لهم عذابا مهینا و ظاهر است

که این آیه دلیلی روشن و برهانی متقن است بر آنکه ابو بکر و عمر مستحق طعن
و لعن و دخول جهنم و عذاب عظیم بوده در تحت علیهم بوده مدلول آیه
مبارکه داخلند ثانیا چون ابو بکر لعین اکثر عداوت فاطمه علیها السلام
و آزار رسول الله و آزار خدا بر میان گفتیان است به رسوخ تمام در حد
مذکور از وی سمت صدور یافت حضرت امیر المومنین بوی خطاب
نموده فرمود که اگر دو کس مرافعه نزد تو آورده یکی مدعی و دیگری متصرف باشد
طلب بینه از کدام و رجوع قسم بکدام خواهی نمود گفت بینه بر مدعی و قسم
بر متصرف حضرت فرمود که چون درین ماده قضیه بر عکس کردست
معلوم شد که مخالفت قانون شریعت درین باب از جهت عناد
اهل بیت نبوت بوده و این صورت از دو وجه دلیل صحت طعن و لعن
ابو بکر و فسق او درین امر است اول آنکه چون مودت اهل بیت یعنی

دوستی

دوستی و اطاعت ایشان بمقتضای قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی بر بندگان خدا واجب بوده ترک آن و تبدیل آن با مرتکبه شتم
عداوت و مخالفت ایشان باشد خروج از دین و انکار صریح سنت سید
المرسلین است دوم آنکه حکیم درین قضیه مخالفت حکم آیت و مخالفت
اوامر الهی از روی جحد و انکار و عناد و استکبار موجب غضب جبار
قهار و سبب خلود نار است و دیگر از اعتراضات آنحضرت بر ابی
بکر است که اگر از اهل اسلام گواهان عادل بر صدور فعلی از فاطمه گواهی
دهند که فاطمه بواسطه آن مستحق حد شرعی گردد اقامت خواهی نمود
گفت بلی حضرت فرمود که درین صورت از دین خدا و رسول برگشته
منکر شده باشی زیرا که لازم آید که تکذیب خدا و تصدیق خلق نموده
باشی بنا بر آنکه خدا تعالی میفرماید که از فاطمه هر چه سبب آلودگی

وخطیئت ومخالفت امر واراده ربوبیت باشد تا مبرا برطرف ساخته
واورا از حرکت گناه وخلاف رضای آله پاک وپاکیزه گردانیم
وچون تو سخن بنج از بندگان خدا فاطمه را سزاوار حد شرعی
وتادیب دینی دانسته اورا سایر زنان عالم النخ غیر معصوم انگاشتی
نمای پس ترک فرموده خدا نموده وطهارت فاطمه که حق تعالی گواهی
بآن داده قبول نکرده باشی وازینجهت از ربقه مسلمانی بیرون
آمده ودر زمره کفره ومشرکین واهل ناشی ومذکورست که این سخنان
دران سنگین دل سیاه اندرون اثر نکرده وبجواب حضرت التفات
ننموده برخاست وبر اهل اسلام ظاهر است که این فعل از ابی بکر وتابعین
فضیحت عظمی واوزی بست کبری وبدعتی شنیع وفضیحتی قبیح وخلافی روشن
ونفاقی متقن وعدوانی متیقن وخصومتی با خدا وتناقضی با مصطفی ص

وعناوی با مرتضی ودشمنی با ائمه هدی با ملائکه ارض وسما که ازان ملعون وتعطیل باطن
سمت صدور پذیرفت وکتاب خدا وسنت مصطفی متروک العمل گردید
مرتبه قوانین جاهلیت ظهور یافت وحیرت است که طایفه که خود را
داخل زمره اهل اسلام دانند واین قسم ظلمی وبدعتی که نقل او در گنجایش
سوال ونه عقل را تجویز فکر محال باشد از ابی بکر وتابعین صادر گردید ودستور
اورا بر خلیفه خدا وپیغمبر نام برند وبر پیغمبر متمکن ساخته بجانشینی رسول الله
صلی الله علیه وآله ملقب گردانند اطاعت اقوال وافعالش
لازم دانند ونقص قاطع قرآن وارث مقرر معین به نزول
آسمانی را منسوخ دانسته واهل بیت رسالت را از جمیع حقوق
دینی ودنیوی ممنوع ساخته احدی در امور مذکور از جاده متابعت
آن ضال مضل منحرف نشده وهمگی تابعه بحر غوایت وضلالت

کروهی امام و مأموم و ضال و مُضل و غاوی و مُغوی و هر که باین قسم از امور
راضی و خشنود بوده و قول و فعل او را معتبر داشته و احتمال کذب
و خلاف بدودمان هدایت و ولایت راه داده و الحاصل
اقوال و افعال و اعمال امراء ثلاثه و تابعین و عالمین بخصوص اوامر
و نواهی صادره از ایشان و محبین و معتقدین صحت خلافت
و لزوم اطاعت آن گروه بی دین و دشمنان خیر المرسلین را
صحیح و معتبر و معمول علیه داشته و باقوال ایشان من حیث
هی عمل نموده یا آن طایفه را از گروه مسلمانان داشته یا کفر و کفران
ایشانرا موافق رضای الهی تصور یا صعود بر منبر نبوی را از ایشان
صحیح و معتبر داشته یا ایشان و تابعین از مجتهدین اهل اسلام
حساب کرده یا من حیث الاجماع استحقاق ایشانرا از رسل و سوای

اهل دین

اهل دین و داشته یا کسیکه معتقد افعال و اقوال ایشان باشد مثل حنفیه و شافعیه و مالکیه
و حنبلیه و غیرها من الفرق الباطله را از زمره اهل اسلام تصور کرده و الحاصل هر که
طریق وی مخالف قانون رسول الله است مثل جماعت مذکوره و باقی
فرق شیعه غیر فرقه حقه اثنی عشریه مثل زیدیه و اسمعیلیه و فطحیه و ناووسیه
و اصناف مختلفه غلاة باسرها در کفر مجموع طوایف مذکوره قایل نبوده
و در صحت طعن و لعن و توبیخ و تکفیر و برائت از ایشان دغدغه نماید او نیز
مثل آن جماعت در زمره ایشان با جبل کفره و مشرکین محشور و مقهور در یوم
النشور است اللهم هذه عقیدتی و خلاصة مذهبی و ما هدیت
الا بهدایتک و ما وفقت الا بتوفیقک و لبذل الجهد فی تحقیق الحق
و محق الباطل احینی علی الایمان بک و التصدیق بنبیک و علی
ولیک و الایتمام بولاة امرک و حججک علی خلقک و اوصیاء رسولک

من ولد فاطمة علیها السلام اللهم احشرنی فی زمرتهم وارزقنی شفاعتهم واجعلنی
معهم فی الدنیا والآخرة اللهم اجعل عاقبة امری الی غفرانک ورضوانک ومن علی
بمجاورة ابن بنت نبیک حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام ویسر لی
ممن یقضی ایام حیوته عند قبر الحسین والفوز فی کربه والحشر فی زمرة اللهم
واسئلک ان تکتبنی من اصحاب الحسین بحق الحسین وجد الحسین واب الحسین وام
الحسین واخ الحسین والتسعة من ذریة الحسین برحمتک یا ارحم الراحمین ایات
چون ابوبکر در استرجاع فدک از تصرف حضرت فاطمه غلطت نموده بتصریح
بعداوت اهل بیت رسالت صلی الله علیه وآله نمود فاطمه علیها السلام
او را باین ملزم ساخت که بر تقدیری که ملک من نبوده و از ترکه حضرت
رسول صلی الله علیه وآله محسوب کرده در نصورت نیز مستحق اخذ آن
وتصرف در آن منحصر در من بوده و دیگری من حیث الاستحقاق برابر

آن نتوانند

آن نتوانند شد و دیگر تبه ابوبکر را بعین مضطرب شده چون جوابیکه موجب
حرمان حضرت فاطمه از ارث پدر بزرگوار باشد در خزینهٔ خاطر کینه اندوز
حیله آموز وی جای ننموده نداشت در نصورت شیطان لعین که درون و بیرون
وی را احاطه نموده بود چنین چاره جوئی نموده وی را تعلیم داد که پیغمبر فرموده
که طایفهٔ انبیا از میراث نباشد و متروکات ایشان بورثه انتقال نیافته
از مقوله صدقه است که بر اهل اسلام از مستحقین صدقه قسمت نمایند و این بحکایت
از ابوبکر نه موافق عقل و نه مطابق نقل است واما نقل واولوا الارحام بعضهم
اولی ببعض فی کتاب الله وعموم آیه بحیثیتی که با اهل بیت تخصیص نداشته
باشد مخصص نگشته و تصریحات آلهی بصحت ارث بسلسلهٔ انبیا در آن واقع است
مثل وورث سلیمان داود در مادهٔ زکریا میفرماید که فهب لی من
لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب وحمل لفظ ارث بر حقیقت

شرعی که مراد استحقاق اموال متروکات دنیویه است اولی از ارث نبوت
و بر تقدیر اراده نبوت تواند بود که مراد از ارث اعم از متروکات دنیویه
و مقامات قرب درگاه نبوت و رسالت باشد چرا که مراد از ارث اگر
امر نبوت باشد لاغیر باید مثل ارث مالیات تقسیم و تخصیص تا بآن راه تواند یافت
پس بایستی که هر فرزندی که از سلسله انبیا وارث والد خود بوده بر مسند
نبوت متمکن شدی و برین تقدیر فرزندان رسول الله نیز بایستی
که بوصف نبوت موصوف می‌شدند و مخالفین که در امامت ایشان
مضایقه نمایند در نبوت کجا متحمل آن می‌شدند و علی ای حال چیزی که
نسخ آیات بینات قرآنی نماید یا تخصیص آن بغیر ذریت مطهره کند
در قرآن و روایات نبوی در قرون سابقه و قبل از زمان رسالت
خاتم الانبیا ذریت انبیای سابقین از میراث ممنوع نبوده مثل سائر عباد باشد

استحقاق

استحقاق آن داشته انتفاع گرفته اند و اگر حکایت مخصوص باولاد رسول الله
صلی الله علیه و آله که رسول آخر الزمان است باشد آن نیز محتاج بدلیل
و برهانست و عبارت نحن معاشر الانبیا که خصم ذکر مینماید منافی تخصیص است
و اما عقل بر سائر عقلا روشن است که حکایت ارث موجب عیبی
و نقصانی در دین یا در دنیای ورثه انبیا نبوده سبب رفع منزلتی
یا انحطاط مرتبتی تواند بود و اگر ازین جهة ممنوع از امر مذکور می‌شدند بایستی
که حق تعالی مراعات اعزاز و احترام و توقیر و اکرام ایشان درین باب نموده
بدستوری که در باب صدقه که موجب خستی و خفتی خواهد بود منع ایشان
از آن نموده تا در درجه بعضی از آحاد بنی آدم نبوده ملاحظه احترام
ایشان نموده باشد دیگر ابوبکر در نقل این روایت کاذب نبودی
بایستی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چون این حکم بطریق

وحی و پیغام جبرئیل از آنحضرت صدور یافته و تخصیص کتاب خدا و منع ورثت
سیّد الوری ظاهر بآن صحت پذیرفته پس واجب آن بود که اولاد
مطهره و همسر که در طبقه از طبقات بوجهی از وجوه شرعیه مستحق
میراث از آن حضرت شدی ایشان را از معنی خبر داده و تبلیغ این
امر با ایشان نموده آنچه اراده الهیه بآن تعلق یافته بود بر ایشان ظاهر
ساختی یا از شائبه احتمال فما بلغت رسالته مصون بودی و ظاهر است
که انفراد و اختصاص اخبار و اعلام این امر بابی بکر دون اولاد و مستحقین ارث
و وارثین علوم او قرینه کذب راوی و افترا بر رسول هاشمی است و از لطف
امور آنست که چون جمعی از معصومین و مقربین درگاه رب العالمین جهت
معصومه طاهره مطهره ادای شهادت نمایند آن شهادت در دیوان
ابوبکر و عمر معتبر نبوده دعوی فاطمه زهرا و گواهی علی مرتضی و حسن

مجتبی و حسین شهید کربلا علیهم صلوات الله الملک ارض و السماء از درجه
اعتبار بیرون و چون ابوبکر منع میراث فاطمه نموده مخالفت صریح
کلام الهی نماید و تارک سنت نبوی گردد احدی از اصحاب او را منع
ننموده و مجرد قول وی قرینه که مصدق وی تواند بود عمل نموده مخالفت
صریح خدا و رسول تجویز نمانده یا آنکه چون متروکات نبوی به عامه
مسلمین تعلق یافته اهل اسلام را هر یک از آن حصه و نصیبی خواهد بود و ابوبکر
نیز بزعم خود و تصدیق دوستان او داخل زمره اسلام است و در صورت
از جمله شرکا و مستحقین غذای آن خواهد بود و در این باب جبت تقع و امر
وی منظور نبوده بگفته وی عمل نموده و قول حضرت امیر المومنین
علیه السلام در امر فدک اعتبار نکرده از درجه اعتبار ساقط داشتند
و اینها همه قراین واضحه است بر آنکه عامه اصحاب رسول الله صلی الله

علیه وآله الا قلیل در عداوت خاندان نبوت شریک بوده همگی
از پیمانه خصوصیت آن دودمان رفیع البنیان مست و مدهوش
گردیده در تحت مدلول صدق مشمول وتری الناس سکاری وما هم
بسکاری ولکن عذاب الله شدید داخل گردیدند ومؤید مقام است
بروایت علامه در کتاب خلاصة الرجال از سیف بن عمیره
از حضرت باقر علیه السلام که ارتد الناس بعد رسول الله الا ثلثه
نفر سلمان و ابوذر والمقداد قال قلت فعمار قال قد حاص حیصة
ثم رجع ثم قال ان اردت الذی لم یشک ولم یدخله شی فالمقداد
وشکی نیست که اگر ارتداد دامن گیر است نبودی بلکه اصلی جبلی رذائل اعمال
وافعال اصحاب شمال نشدی اینقدر جرأت در مخالفت احکام
خدا و رسول نموده مصدر این قسم از قبایح نشدندی و در احکام مخالفت

ایشان

ایشان با قانون شریعت محمدی صلی الله علیه وآله از آن گذشته که بحساب
کتاب از عهده تفاصیل آن تفصی توان یافت و در کتب مخالفین مسطور است
که عمر بر منبر رسول الله صلی الله علیه وآله چون بکلمات ناقصات میخواست
که مرتبه منع احکام شریعت وملت نماید روزی این کلمه بر زبان جریان
داد که متعتان کانتا فی عهد رسول الله وانا احرمهما واعاقب علیهما
متعة النساء ومتعة الحج واین حکایت از عمر متضمن اعتراف بانکه او عمدا
ترک اطاعت خدا و رسول صلی الله علیه وآله نموده و چیزیکه در زمان
رسول الله بسنت نبوی که ماخوذ از وحی الهی است مقرر و معمول و مستمر
بوده وی حرام نموده و باتفاق امت محمد المصطفی صلی الله علیه وآله هر که
محرم ما احل الله باشد بی دلیل شرعی تارک دین محمدی صلی الله بوده
داخل کفره وطاحی است و طرفه آنکه مریدان عمر معترفند که وی معصوم نبوده

قول و فعل وی مثل سایر الناس از خطا و مخالفت خدا و رسول او خالی
نیست و علی ای حال چون قبر مطهر رسول صلی الله علیه و آله موافق امر
و ارادهٔ حق سبحانه ست پس امر متعه چون معمول زمان نبوت بوده و عمر
بتحریم آن حکم نموده و در صورت خلاف ما اراد الله نموده و در زمرهٔ
اولئک هم الکافرون داخل گردیده باشد هشتم از وجوه مخالفت
شیخین با قرآن مجید و سنت سید کونین آنست که ابوبکر وصیت کرد که اورا
در حجرهٔ مطهرهٔ نبویه دفن نموده بجنب پیغمبر نهند و بعد از آن عمر نیز چون
قایم مقام وی و سالک مسالک اوست او نیز این بی ادبی
و بیحیائی نموده به بدعت ابوبکر عمل نموده بیان مدعا بتوجیه ست
که حجرهٔ نبویه یا بر ملکیت آنحضرت باقی بوده و بورثه انتقال یافته داخل
صدقات متعلقه با اهل اسلام ست چنانچه ابوبکر مدعی آنست و بنا بر

بایمعنی

باین معنی انتقال یافته شد و بر تقدیر اول چون حجرهٔ مطهره بالاشاعه میانه ورثه
مخصوص نبویه مشترک بوده و وی بی اذن ایشان قهرا و غصبا دران
تصرف نموده و وصیت بچیزی که مخالف دین نبوی باشد نموده و بی وجه
اباحت متصرف ملک غیر شده و این عین کفر و زندقه است و بر
اختیار قول ثانی که میانه اهل اسلام اشتراک یافته باشد همان مفسدهٔ سابقه
در صورت حاصلست و بعضی از جهال و اهل جدال از جماعت مخالفین
میگویند که حصهٔ عایشه و حفصه ایشان را وقف نمودند و این روایت
بغایت نا پسندیده زیرا که اولا مخالف دعوی ابوبکر است که ارث
حضرت فاطمه را مانع شده از تسلیم آن و امتناع نموده و بصورت
در زمان ابوبکر انحصار یافته غصب حقوق فاطمه از جهت صورت دا
در تقدیر ملکیت وجهت ورثه حصهٔ هر کدام از ایشان از حجرهٔ مطهره

مساوی محل و من شان نبوده و در ملک عربی او من در رضای مالک
از روی غلبه و قهر و حکومت مدفون کردیم و حاصل کلام آنست
که اگر عناد با رسول الله صلی الله علیه و آله و مخالفت قرآن و سنت پیغمبر مخالفت
از روی غلبه و عدوان و استخفاف شریعت و نبوت موجب ارتداد
بوده مرتکب این قسم از امور شنیعه باسم کافر و مرتد و ملحد و منافق
و این نوع از اسامی است امرای ثلث در مواضع متعدده که اندکی از آن
درین رساله اندراج یافته سزاوار تسمیه باسامی مذکوره کردیم اند و شاهد
حال درین قضیه آنست که اگر دشمنی و عداوت و خصومت اهل بیت
رسالت و احاطه ظاهر و باطن و صورت و معنی جماعت مذکوره نموده
شعر فرزیران عدوان خاندان رسالت نمی بودند ابوبکر و عمر را
در آن مکان عالی و مدفن متعالی سید الکونین جای نداده فاطمه طاهره

مطهره

مطهره و جگر گوشه رسول صلی الله علیه و آله و منوره عفیفه بتول حسن بن علی
بن ابیطالب را از محل موروثی صوری و معنوی ظاهری و باطنی ممنوع
نساختند در خصوص این قضیه سالک مسالک اظهار کینه دیرینه و ضغینه قلبیه
نمی شدند و شکی نیست که وقوع قضایای مذکوره از ایشان چون بعنوان
طغیان و عصیان و تسلط در تحکم و قهر و غلبه بر دودمان نبوت و رسالت است
علت مستقله بلکه علت تامه صحت حکم بکفر و ارتداد آن طبقه ضاله مضله
تا که بوده محل تاملی و مقام تاویلی و توقفی نیست ختم الله علی قلوبهم و علی
سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم هشتم از مواضع علم بعداوت
و مخالفت کتاب و سنت که ابوبکر و عمر مصدر آن شده اند مضامین
اعجاز آئین فقرات زاکیات خطبه سامیه نامیه موسومه بشقشقیه است
که اما والله لقد تقمصها ابن ابی قحافه و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب

من الوحی بحذر عنی السیل ولا یرقی الی الطیر فسدلت دونها ثوبا وطویت
عنها کشحا وطفقت ارتای بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی
طخیة عمیاء یشیب فیها الصغیر ویهرم فیها الکبیر ویکدح فیها
مومن حتی یلقی ربه فرایت ان الصبر علی هاتی احجی فصبرت وصبرت
فی العین قذی وفی الحلق شجی اری تراثی نهبا حاصل مضمون عبارت وافی هدایت
شکایت از آن است که دو سلسله غاصبین حقوق مرتضوی ابوبکر بن
ابی قحافه که حضرت در لباس قسم اشارت بآن نموده میفرماید که بذات خداوند
جهان که پیرایه خلافت را بطریق بیراهی که ساتر عیوب بدنی
و حائل فضایح صورت عنصریت در بر کرده با وجود آنکه میداند که نسبت
من بخلافت مثل نسبت قطب است بر حی یعنی همچنانکه سنگ
بالائین آسیا بر گرد میل آهنین که در سنگ زیرین جای نموده دور

مینماید

مینماید خلافت رسول صلی الله علیه وآله نیز مثل آن بر گرد من میگردد و این کنایت
از آنکه چون مدار انتفاع آسیا بر آن میل بوده فواید متوله رحائیه موقوف
بر وجود آن میلست همچنان مقاصد دینیه و تحصیل مآرب علمیه
و عملیه مترتبه بوجود آنحضرت مربوط بوده نقطه پرکار هدایت
و ولایت و دایر خلافت و وصایت بوده ظهور حقایق موجود
بوجود آن مظهر انوار غیب و شهود تحقق پذیرست و بنابرین قائم
مقام و نایب مناب حضرت رسالت در وجوب اطاعت و اوامر
و نواهی بوده انتظام مهام آدم در نشاتین دینی و عقبی آن کاشف
رموز ارض و سما تعلق پذیرست و اگر این امر بشخصی بی نسبت ارتباط
یافته بوی تعلق یابد درین هنگام آسیاء دین و رحای شریعت
خیر المرسلین معطل و منفعت مانند منافع متوله مترتبه بران

صورت نه بندد و کلمهٔ ینحدر عنی السیل ظاهرا اشارتست بعلوم دینیه و معارف
یقینیه است یعنی که هر که طالب رحیق تحقیق بوده سالک مسالک
علم و عرفان باشد بمائدهٔ معنوی از چشمهٔ صافیهٔ دانش آن عارف معارف
سلونی قبل ان تفقدونی برساخته باذن استعداد نصیبی یابد و بنا
برین عبارت لا یرقی الی الطیر کنایه است از علو مرتبه و سمو درجه
و ارتفاع قدر آن عظیم المنزله احدی از نفوس بشریه و ملکیه با وجود
طیران بر شواهق قلل تحقیق و تدقیق از وصول شرف رفیعه بنیان
والامکان علوم حقیقی و معارف تحقیقی آنحضرت عاجز آمده معترف
بقصورست و باقی کلمات از حکایات آن نقطهٔ دوایر ایجاد کائنات
متضمن شکایت و بیان تقاعد از مطالبهٔ حقوق دینی و امور موروثی
و اغماض عین از شاهد قهر و غلبهٔ اعادی و انزوا در زوایای صبر و حکمت

و اشعار

و اشعار بآنکه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله طریق ارتداد پیش گرفته
سالک مسالک اطاعت و متابعت اهل جحد و انکار و عناد گردیده
و آنحضرت را بی ناصری و معینی گذاشته از دین نبوی رجوع القهقری
نمودند چنانچه عبارت و طفقت ارتئی بین ان اصول بید جذاء او اصبر
علی طخیة عمیاء از آن حکایت مینماید یعنی افکار و انظار خود را مجتمع ساختم
که حمله آورم بر ایشان بدست بریده که کنایه از تنهائی و عدم اعوان
و انصارست یا صبر کنم بر ظلمت ظلم نابینا که اشارتست بر شدت
مراتب ظلم است فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی پس
صبر کردم و حال آنکه چشم از غبار اندوه و کدورت شکوه و تسلط
اعادی آزرده و بود گلو و حلقم از تجرع مرار آزار و شماتت اغیار
بمثابه که گویا سنگ ریزه ها و استخوان پاره ها در آنجا مجتمع شده

سبب حصول این قسم از اذیت و لیت آنست که میدیدم که
میراث من منهوب و حقوق من مغصوبست و غرض
از تحریر قلیلی از عبارات قدسی اشارات آنحضرت این بود
که دانسته شود که اعمال و افعال ثلثه بر وجهی صدور یافته
که متضمن نجابت آزار خاطر و اندوه باطن و ظاهر آن نقطهٔ دایرهٔ
سروری بوده و بنابر مصلحت الهی و وصیت رسالت پناهی
متحمل لوازم و اوضاع ناپسندیدهٔ اصحاب گردید و تجرع
کاسات مرارات اذیات واقعه از ارباب شقاق
و نفاق پرداخت و اگر تمامی فقرات خطبهٔ شقشقیه مذکور
ترجمه پذیرد موجب طول کلام و اندوه خاطر محبان آن
دودمان و لا بمکان است و در کتاب نهج الحق و کشف الصدق

از مسند

از مسند حنبل منقولست از رسول رب العالمین که من آذی علیا فقد
آذانی و ایضا در کتاب مذکور است که یا ایها الناس من آذی
علیا بعث یوم القیمة یهودیا او نصرانیا این خطابست بگروه آدمیان
بر وجه عموم که هر که آنحضرت را اذیت رساند روز قیامت
چون مبعوث گردد داخل زمرهٔ یهود یا نصاری خواهد بود و اگر
بعبارت منقوله از حضرت صادق علیه السلام در کتاب مهج
الدعوات رجوع شود مرآت خاطر از تصویر حالات
مقرون بکفر و نفاق ثلثه بصحبت لعن و طعن بر عظما بصحبت
و رؤسای اصحاب بی ادب مصور بصور علم الیقین گردد
اصلا و مطلقا خدشهٔ چون و چرا و وسوسهٔ مضایقه و مرا
در صحیفهٔ خاطر نماند و مسالک صدق و یقین گردد

وبعضی ازان عبارت شبیه دعای صنمی قریش بود هما نا این رمز ازان
اشارتست و عبارت موعوده اینست اللهم وضاعف لعنتک
وباسک ونکالک ونقمتک وعذابک علی الذین کفروا وماحوتا
رسولک واتهما نبیک وما نیاه وحلا عقدلن فی وصیه ونبذا
عهده فی خلیفته من بعده وادعیا مقامه وغیرا احکامه
وبدلا سنته وقلبا دینه وصغرا قدر حججک وبدا بظلمهم وطرقا
طریق الغدر علیهم ومنعا خلیفتک من سد الثلم وتقویم العوج
وامضاء الاحکام واظهار دین الاسلام واقامه حدود القرآن
والعنهما وابنتیهما وکل من مال شبلهم وحشر حذوهم وسلک طریقهم
وتصدر ببدعتهم لعنا لا یخطر علی بال ویستعیذ منه اهل النار والعن
اللهم من وان تقبولهم واتبع امرهم ودعی الی ولایتهم وشک فی

کفرهم

کفرهم من الاولین والآخرین یا ارحم الراحمین حاصل مضمون این عبارت بسیار
والبلیت روشن بر کفر ابوبکر و عمر و شرک ایشان و خیانت صادر
از ایشان در دین نبوی و تهمت بر حضرت رسالت و برگشتن از دین
آنحضرت و شکستن عهد و بیعت روز غدیر در امر خلافت شاه ولایت
و تصریح است با کنایه و تابعین ایشان تغییر احکام آن و تبدیل سنت
نبوی نموده و ملت آنحضرت رسالت را برگردانیده و تغییر ملت
دین و شریف نام نهاده و حجت خدا که عبارت از علی مرتضی
است و بی اعتبار کردانیدند و غدر و بیوفائی با ائمه هدی نموده
مخالفت امر و نهی ایشان اختیار کردند و ابتدا بظلم آل رسول و آغاز
حرب با ایشان و منع خلیفه منصوب من الله از آنچه موجب شد رخنه
در بنیان شریف باشد نمودند و آنحضرت را فراغت و بنیان

گروه

لعنت و امضاء احکام شریعت و اظهار دین اسلام و اقامت حدود
قرآن مانع گردیدند و همچنین عبارت مذکوره مشتملست بر تکرار لعن
بر ایشان و دختران ایشان که عبارت از عایشه و حفصه است و مشتملست
ایضا بر لعن جماعتی که بیعت ایشان علما نمایند و بطریقهٔ ایشان
راضی باشند میل نمایند و بقول ایشان متمسک گردند و سخن ایشان را
در دین نبوی معتبر شناسند و تابع امر و نهی ایشان شوند و همچنین
لعنت نموده بر جمعی که مردم را بدوستی و محبت ایشان ترغیب
نمایند و تصریح نموده بر کفر کسانیکه در کفر ایشان شک نمایند
از اولین تا آخرین مجملی از ترجمهٔ عبارت فیض آیت حضرت صادق
است که گذشته شد و ظاهرست که بهترین متمسکی و روشنترین
دلیلیست بر کفر شیخین و تابعین و دوستان و محبان و کسانی

که بقاعدهٔ

که بقاعدهٔ ایشان عمل نموده باشند و ایشانرا از اهل اسلام دانند
یا شک در کفر ایشان نمایند یعنی باید که ایشانرا کافر دانسته از طبقهٔ
اهل اسلام خارج دانند و چون شیطان لعین دور نیست که کسی را
وسوسه نماید که چون جماعت مذکوره قایل کلمتین و از اهل قبله‌اند
حکم بکفر ایشان چون توان نمود حضرت صادق ازین جهت فرموده
که هر که شک در کفر ایشان نماید مستحق لعنست و پوشیده نیست
که مجرد کلمتین گفتن و روی بقبله نمودن در تحقق اسلام کفایت ننموده
موقوف بتصدیق بما جاء به النبی و اطاعت اوامر و نواهی
اوست یعنی اطاعت و متابعت او را واجب دانسته
منکران و جاحد مقتضیات اوامر و نواهی رسالت پناهی
نباشد و اسلام ظاهری مفید آنست که خون و مال و زنان

و فرزندان ایشان محفوظ مانند پیرامون آن نشوند چنانچه در زمرهٔ
منافقین زمان نبوت که من حیث الظاهر ایشان تکلمین نموده
و در ملازمت حضرت و اقامت صلوات و سایر امور دینیه تقصیری
نمی نمودند و لکن حق سبحانه و تعالی میفرماید که والله یعلم ان المنافقین
لکاذبون پس مجملی از وجوه صحت لعن بر خلفای ثلث و تابعین
ایشان ذکر یافت و معلوم شد که هر که در کفر ایشان دغدغه نموده
متزلزل باشد او نیز داخل کفره و مستحق لعن و طعن است و خلاصهٔ
کلام درین مقام آنست که غیر فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه جمیع فرق
اسلامیه یعنی آنها که ظاهرا بوحدانیت خدا و نبوت محمد مصطفی
اقرار دارند روی بقبلهٔ مسلمانان نموده نماز میگذارند و بقیه
مراسم دین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله از زکوة و خمس و حج و غیرهم

تمام مردم

قیام مینمایند امور مذکوره ایشان را نفعی نموده در روز جزا [illegible]
نبوده در درجهٔ کفره و مشرکین مستحق خلود نار و عذاب الیم اند
و بروایت ابی حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام در کتاب محمد بن
یعقوب رحمه الله ذکر یافته که هر که بوحدانیت و نبوت ثقه باشد — اقرار
ما دام که انکار بولایت امیر المومنین علیه السلام و باقی ائمه
اثنی عشر علیهم السلام نموده و تبرا از اعادی ضمیمهٔ آن نساخته باشد
ایمان وی صحیح نبوده او را خداشناس نتوان گفت و چون
ایمان صحیح عبارت از محبت ایشان بر وجه کمال چنانچه مراد
از کفر عدم محبت و موالات و قبل ازین مجملی از آن ذکر یافت
که محبت کامل تحقق نیابد الا بعد از تبرا از اعادی و اهل جحد و انکار
آن خاندان عصمت بنیان بنابرین تبرا نیز مثل تولا رکنی از ارکان

ایمان بوده است دوست ایشان را دوست خدا و منکر ایشان را منکر
حق جل و علا است و ابن بابویه رحمه الله در رسالهٔ اعتقادات
اشارتی بآن نموده که و نعتقد فیهم ان حبهم ایمان و بغضهم
کفر و ان امرهم امر الله و نهیهم نهی الله و طاعتهم طاعة الله
و معصیتهم معصیة الله و ولیهم ولی الله و اگر نادانی را این دغدغه
شود که مخالفین ایشان موسوم بعداوت نبوده اند و ازین
معصیت مبرا اند جواب آنست که هر که از پیمانهٔ محبت اهل بیت
رسول الله صلی الله علیه و آله کام جان از طراوت و نضرت
داده بتقدیم کسی بر ایشان در امری از امور راضی گشته
قایل این نوع نسبت بآن سلسلهٔ رفیعه مراعات اعزاز
و احترام لازم دانسته غیر ایشان را از او از خلاف پیغمبر خواهد

دانست

دانست چنانچه بروایت ابن عباس در مناقب ابن شاذان مذکور است
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که علامت بغض
و عداوت علی ابن ابی طالب آنست که دیگری را بر وی مقدم
دارند و عقل نیز همین حکم مینماید که با وجود شنیدن بعضی از فضایل
و حالات امیر المومنین علیه السلام و دانستن احوال
ابوبکر و غیره اگر عداوت و خصومت با آنحضرت در میان
نباشد بکدام استحقاق و استعداد که ابوبکر با آن اختصاص یافته
و در مادهٔ امیر المومنین مفقود بوده که ابوبکر را بواسطهٔ
آن قایم مقام رسول الله باید دانست و آنحضرت را در درجهٔ
رعایا و تابعین وی تصور باید نمود و همچنین نپسندیده
عقل و نه موافق نقل است و شعبه‌ایست از شعب مختلفهٔ کفر

والحاوکه معتقدین حقیت خلافت ثلاثه را موجب خلود عذاب
در یوم التناد است و مناسب مضمون این کلام است آنچه از
شیخ الطایفه شیخ ابوجعفر طوسی نور الله ضریحه نقلست از ابن
عباس از حضرت رسول سوال نموده که وصیت کند او را
بامری که در دین و دنیا از ان انتفاع و حضرت در جواب
فرموده که بر تو باد بمودت علی بن ابیطالب علیه السلام که
قسم بذات آنکه مرا بحق فرستاده که حق تعالی هیچ حسنه از هیچ
بنده قبول نکند تا از محبت علی بن ابیطالب ازو سوال نماید
و چون شخص مذکور از اهل ولایت آنحضرت باشد حتی
در دار دنیا تولا بوی نموده باشد اعمال وی درجه قبول
یابد و اگر محروم ازین سعادت باشد ازو سوال نموده

داخل جهنم کرده و بعد ازین کلام حضرت رسالت قسم یاد نموده که
یا ابن عباس بخدایی که مرا بحق بخلق فرستاده که آتش بر دشمنان
علی بن ابیطالب بیشتر غضب آلوده است که بر کسی که گمان و
وی است که خدای تعالی را فرزندی باشد ابن عباس گوید گفتم یا رسول الله
آیا کسی دشمنی با آنحضرت در خاطر داشته باشد فرمود که بلی
طایفه که نام ایشان با امت من بر سیما خاندگو شوند و دشمن وی
باشند و ایشان از مسلمانی نصیبی نباشد و ظاهر است که هر که
از اسلام بی نصیب باشد در حظیره کفره و مشرکین منخرط گردد
و فرموده که از علامات عداوت آنحضرت تقدیم
غیر او است بر او و ابن عباس روایت مینماید که چون از حجه
ایامی گذشته وقت رحلت آنحضرت نزدیک گشت گفتم یا رسول الله
چه میفرمایی که جزای آن عمل باید نمود فرمود که یا ابن عباس مخالف

کن با هر که مخالف علی باشد و هیچ وقت ناصر و مددکار مباش کسی را
که مخالف او باشد یا ابن عباس اگر خواهی که ملاقات
پیغمبر و کار نموده از تو راضی باشد دوستی کن با دوست علی
و دشمنی نمای با دشمن علی یا ابن عباس بر حذر باش که در باره علی
شک در خاطر گذرانی که هر که شک کند در باره آنحضرت
نزد خدا تعالی از جنس کفره و مشرکین است و از جمله روایات
منقوله و متضمن تسلی خاطر خواص و عوام از شیعیان
و محبان دودمان سید انام روایت سماعة بن مهران
از حضرت صادق علیه السلام است بر این وجه که آنحضرت
بسماعه خطاب نموده فرمود که بدترین مردم کیست سماعه
گفت یا ابن رسول الله بدترین مردم مائیم حضرت از این
سخن بنوعی غضب آلوده شد که رخسار مبارکش افروخته

گردید

گردید و از روی آزردگی خاطر اقدس تکیه نموده و تکرار کلام سابق
فرموده سماعه بهمان دستور جواب داد و بعد از آن فرمود
که چون شد که روز قیامت شما را پیش از مردم بجنت
امر شود و ایشان را پیش از همه کس بدوزخ اشارت نمایند
و ایشان نگاه بجانب شما نموده گویند که نمیدانیم که مردمی
که در دنیا ایشان را از اهل گناه و معصیت و مستحق عذاب میدانستیم
بکجا رفتند و حال ایشان چگونه است و مضمون مسطور موافق مدلول
آیه شریفه است که ما لنا لا نری رجالا کنا نعدهم من الاشرار و
و بعد از این قسم از بشارت دیگر بار متوجه سماعه شده فرمود
که هر که از شما گناهی از وی صادر گردد چون روز قیامت شود
بپای خود متوجه درگاه الهی شود شما را شفاعت کنیم و عبارت

حضرت هست که یا سماعة بن مهران ای من آسا منکم اساءة
مشینا الی الله تعالی یوم القیمة باقدامنا فنشفع و بعد از ان
فرمود که والله که داخل نشود از شما ده کس و الله که داخل نشود
از شما پنج کس و الله که داخل نشود از شما سه کس و الله که داخل
نشود از شما یک کس تمام شد روایات صحیحه معتبره در باب
حقیقت ائمه اثنی عشر و عدم دخول ایشان در دوزخ بیش
از پیش و زیاده از احاطه وهم و اندیشه است و ذکر
شمه از ان هذا من طول الکلام و تورط الخلق فی الاثام مصلحت
ندیدیم ختم رساله با ایقاع استحقاق طعن و لعن صحابه نمودن
انسب بنظم کلام و اوفق بتطبیق ظاهر بباطن و صورت
بمعنی ست و چون قبل ازین دانسته شد که قول و فعل حضرات

ائمه طاهرین

ائمه طاهرین بنابر عصمت و طهارت ذوات مقدسه ایشان موافق
اراده الهیه بوده مجملات قرآن و متشابهات و غیرها تماما نزد
ایشان حاضر بوده مدلول صدق مشمول لا یمسه الا المطهرون پرده
شکوک و شبهات محتمله را درین مقام مرتفع می سازد و بنابرین
باید که آنچه طریق استناد آن بیکی از حضرات صادقین مصحح
گردد اطاعت مدلول آن و اعتقاد بوجوب متابعت
مضامین صحت قوانین ایشان که امنای رب العالمین و حجت
الهی در روی زمین اند نصب العین ضمیر خود باید داشت و بنا
برین باید دانست که بطریق وثیق ائمه اثنی عشریه وضوح پذیرفته
که چون آیه یوم ندعو کل اناس بامامهم در شرح نزول یافت
یعنی هر طایفه از طوایف بنی آدم در روز محشر برفاقت و بمتابعت

امام ایشان حاضر آورده تا آن عرصه خطیره خواهد شد و بعد از نزول
آیه شریفه جمعی از مسلمین که حضار مجلس نبوی بودند سوال کردند که مگر
غیر از شاه نبوت بر صفت امامت خواهد بود حضرت در جواب
ایشان فرمود که امر رسالت بمن اختصاص یافته و امامت
مخصوص ذریت من است بعد از من اما بعضی از اشقیای امت
تکذیب قول ایشان و انکار امامت ایشان نموده و ائمه
کفر و ضلالت و تابعین ایشان دست ظلم و تعدی از آستین
بی باکی بیرون آورده مخالفت حکم خدا و رسول را [illegible]
دقیقه فرو گذاشت ننمایند و در آن وقت هر که تولا با اهل بیت
من نموده مصدق اقوال ایشان روز قیامت برفاقت
من اختصاص یابد و هر که تابع اهل خلاف شده یکجه

براقوال

براقوال و افعال ایشان نماید بدرستی که آنکس از من نیست و با من نیست و مرا
از وی بیزاریست و شکی نیست که هر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
از وی بیزار باشد در صحرای محشر داخل امت او نباشد و برفاقت
آنحضرت سرافراز نگردد و در درجه کفره و اهل لعنه خسر الدنیا
والآخرة باشد و اصح ازین روایت بر مدعی سست از حضرت
باقر علیه السلام در تفسیر آیه اولئک الذین لعنهم الله
و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا و حاصل افاده حضرت باقر علیه السلام
اینست که هر که از طوائف بنی آدم گمان کند که در طریق هدایت
غیر ذریت حضرت رسالت علیه و آله باین صفت متصف
پذیرست شخص این چنین عند الله تعالی ملعون و مطرود و مردود
باشد و او را نصیبی و ثوابی از بهشت و نعیم جاودانی

بنوده مخذول و منکوب صحرای محشر گردد و مثل روایت
مذکور است آنچه از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه
و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة نقل شده
بر این وجه که هر که در دنیا خود را امام گوید و بکذب و افترا
نام خود خلیفه خدا و رسول نماید حق تعالی خطاب به پیغمبر صلی الله
علیه و آله نموده میفرماید که خواهی دید که کسانی بدروغ بخلاف
واقع بر مسند خلافت نشسته باشند در صحرای محشر روسیاه
و نامه سیاه و واویلا کنان در صف مجرمان و روسیاهان
جای نماید و در جمعی از ابن ابی یعفور از حضرت صادق
علیه السلام نقل شده که سه طایفه است که الله تعالی در روز
قیامت با ایشان تکلم ننماید و ایشان را از معصیت و چرکنیت

پاک

پاک نمیکرداند یعنی سزاوار دخول بهشت نمیسازد و بعذاب
شدید معذب میکرداند یکی آنکه دعوی نماید که حق تعالی او را امام
کردانیده و نه چنین باشد و یکی آنکه انکار امامت شخصی نماید
که الله تعالی او را امام کردانیده و یکی آنکه اعتقاد وی این باشد
که این دو کس را از اسلام نصیبی باشد و موید این روایت آنچه
در کلینی ذکر یافته که من لیست امامته من الله کان مشرکا بالله
یعنی هر که امامت وی از جانب الهی نباشد مثل کسیست که بخدا تعالی
شرک آورده باشد و وجه این است که چون تعیین امام
و خلیفه مخصوص مرتبه ربوبیت است پس هر که اعتقاد امامت
بخود یا بدیگری داشته باشد و حق تعالی او را جهت این امر
منصوب نکردانیده باشد در این صورت باید که قایل بشرک

در کار خانهٔ الوهیت کردیم از این قبیل است آنچه ابن بابویه نقل
نموده از حضرت صادق علیه السلام که من ادعی الامامة و لیس بامام
فهو الظالم الملعون یعنی هرکه دعوی امامت نماید و وی امام
نباشد یعنی خدا و رسول او را جهت این امر تعیین ننموده باشند
شخص این چنین از اهل ظلم و از مستحقین لعن است و از روایات
معتبرهٔ مذکوره در کتاب کافی بروایت زراره از حضرت
باقر علیه السلام و از آنحضرت منقول که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله فرموده است که اما لو ان رجلا قام لیله و صام
نهاره و تصدق بجمیع ماله و حج جمیع دهره و لم یعرف ولایة
ولی الله فیوالیه و یکون جمیع اعماله بدلالته علیه ما کان له علی الله
حق فی ثوابه و لو کان من اهل الایمان خلاصهٔ مضمون عبارت

است

است که حضرت رسالت صلعم فرموده که اگر کسی تمام شب عبادت
نماید و تمام روز را صرف روزه نموده باشد و جمیع اموال خود را
در راه الله تعالی تصدق نموده باشد و در تمام عمر اوقات صرف
حج نموده باشد با وجود این حال او را معروف معرفت ولایت
ولی خدا حاصل نشده باشد و نداند که ولی منصوب از جانب
خدا کیست و چیست تا تولا بوی نموده جمیع اعمال او بدلالت
آن ولی خدا صادر گردد بدین طور کسی را در درگاه الهی استحقاق
اجری و ثوابی نبوده از دایرهٔ اهل ایمان خارج باشد
و مخفی نیست که مضامین صدق آئین روایات مذکوره
تماهی موافق احوال و اعمال خلفای ثلث و تابعین او امر
و نواهی ایشانست که بر زبان مردم باهل سنت و جماعت

مذکور میگردد و چون از طباق مدلولات روایات مذکوره
بر حالات و اعتقادات اهل خلاف غایت وضوح یافته
اتصاف ایشان باوصاف مذکوره محل مضایقه و منازعه
و مقام شایبه و مکابره نیست و امور مذکوره از خواص کفره
و مشرکین و ملاحده و منافقین است ظن شرعی بلکه علم یقینی
بنفاق و شقاق و کفر و لوازم آن در مادهٔ طوایف اهل خلاف
حصول یافته از شوایب احتمالات بعید که جهال و معاندین
گویند یا نویسند بغایت دور از نواهی خیالات فاسده
الجماعت مهجور است و ایضاً از وجوه داله بر کفر و ضلالت
خلفای و تابعین روایت منسوبه بحضرت موسی بن جعفر
علیهم السلام است در تفسیر آیه و من اضل ممن اتبع هواه

نواحی

بغیر هدی

بغیر هدی من الله حضرت فرموده که معنی آیت که هر که در امور
دینی اعتماد بر عقل خود و هوای نفس گذاشته و لیکن او را
هادی از جانب خدا تعالی باشد که بر حجت دیگر نموده باشد گمراه
ترین گمراهان باشد. و مثل اینست روایت محمد بن مسلم از حضرت
باقر علیه السلام بر این وجه که من دان الله بعبادة یجهد فیها
نفسه و لا امام له من الله فسعیه غیر مقبول و هو ضال متحیر
هر که نزدیکی جوید بخدا تعالی بوسیله عبادتی که نفس وی در آن غایت
جهد و سعی نموده باشد سعی آن شخص در آن عبادت
قبول حق سبحانه و تعالی نبوده گمراه و حیرت زده است
و اصح از حکایت واقعه میانه ابی شبلی و حضرت صادق
بر این وجه که حضرت خطاب بوی نموده و چنین فرموده که یا ابا شبلی

واسند لا یقبل تصلی الا منکم ولا ازکی الا منکم ولا الحج الا منکم
حاصل کلام آنحضرت اینست که عبادات مفروضه وطاعات
منصوصه از غیر اثنی عشریه صحیح نبوده بدرجه قبول موصول نخواهد
بود واز اینجهت حضرت صادق علیه السلام بیان این مدعا را
مقرون بقسم ساخت که شایبه لم وکیف وخدشه چون وچرا
مانع نگردید و مستمع مدلول عبارت از سلوک وادی ظنیات
وشکوکات عدول نموده سالک مسالک علم وعرفان گردد ومعلوم
که عدم قبول عبادات آن طایفه از جهت فقدان شرایط
صحت است که عبارت از عقاید خالصه وایمان صحیحست
که بلزوم اطاعت اهل بیت رسالت ومتابعت
اوامر ونواهی ایشانست در دنیا وآخرت ودر شنتر

ازعبارت

از عبارت سابقه والذ مستلذات اعتقادیه روایت
حنان بن سدیر از حضرت صادق است چنان
صحایف کتاب کافی موشح یافته وآنحضرت آیه که
حقیقت حال اهل ضلال ومشکوک شک بیان ساخته لا یبالی
الناصب صلی اوزنی وهذه الآیة نزلت فیهم عاملة
ناصبة تصلی نارا حامیة وحاصل کلام در این مقام است
که حضرت صادق علیه السلام میانه نماز که افضل عبادات
وزنا که افحش معاصی وسیئات است چون از مخالفین واقع
گردد تفاوتی ملحوظ ملاحظه آنحضرت نگشته نزد آنحضرت است
که همچنانچه بر فعل زنا مواخذ ومعذب خواهد بود بر فعل نماز نیز
بعینه آن فاعل مغضوب ومعاتب ووجه صحت این فقره

انست والله اعلم که چون نماز مذکور بر وجه مرغوب شارع و راعی
آثار رسالت و متابعت احکام امام زمان سمت وقوع
نیافته بلکه بنابر مسامحه در دین نبوی و جحود و انکار شرایع مصطفوی
صلی الله علیه و آله و اطاعت آثار اهل ضلال و متابعت
هوای نفس و موافقت وساوس شیطانی و تحریفات
کلام ربانی صدور یافته و بنابرین چون امرین مذکورین بر
خلاف فرموده خدا و رسول صلی الله علیه و آله واقع شده با
و هوای نفس مقتضی آن بوده موافق وسوسه و اضلال شیطان
وقوع یافته باشد درینصورت هر کدام ازان دو فعل یکی
زنا و دیگری نماز ست چون مخالف رضای خدا و فرموده
بندۀ او و مطابق تحریک شیطان بی دین ست از جهت

در مفهوم

در مفهوم معصیت و مخالفت سنت و شریعت مشترک بوده باید
که در عذاب و عقاب تفاوتی بین الامرین نبوده بنفس هر کدام
از فعلین مذکورین مستحق موجب المقتی و مستوجب عذاب نامتناهی باشد
و لا شک مسافت بعید متنهیه بسالکین متضادین فریق فی الجنة
و فریق فی السعیر چون از هدایت هادی مسالک صدق و یقین
و جلالت امنای رب العالمین حاصل بوده به پیروی اصحاب
ضلال و غوایت که شرکت فعال ایشان از رشته قومیه
و من اضل ممن اتبع هواه انتظام یافته مقتدی نتوانند شد
و درین معنی گفته شد بیت نفس به اگر یکی طمع داری چنان باشد
که از زراع نسیه داری طمع سرسبزی بقا * درین دریای خونخوار
قضا ساز او لا کشتی * ازان کشتی قدم در نه که بسم الله مجریها *

نجات از راه عترت جونه از احیاء غزالی شعار ان خاک
در که دان نه از طب بو علی سینا ۞ حقیقت کلام در باب
خلفای ثلث و تابعین انست که ارتداد ایشان یعنی رجوع
بطریق جاهلیت و بت پرستی بعد از استماع و اتباع
اسلام نموده اند یا انکه در اصل بکفر ذاتی باقی بوده بطریق
منافقین که باظهار کلمتین و اتیان بظواهر عبادات
شرعیه عمل مینموده اند و اینحکایت غیر درست میانه امرین
مذکورین و آنچه بیقین پیوسته آنست که اثار کفر و نفاق
و جحود و انکار اهل بیت و اقدام بر اهانت و کسر حرمت
و بدعت در قوانین شریعت و تحریف کتاب و تبدیل سنت
ببدعت نمودن پس قدر مشترک میانه ارتداد و کفر اصلی

دارد

درجهٔ ظهور دارد و لکن خصوص احد الامرین فی الجمله خفائی داشته
قراین معتبره بر تحقق هر یک از امرین مذکورین صورت بسته
اما ارتداد ایشان از جهت که حضرت صادق علیه السلام چون از
اهل ارتداد که مدلول آیه ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد
ما تبین لهم الهدی است بران دلالت مینماید سؤال کرده در جواب
فرمود که فلان و فلان و فلان از دین محمدی برگردیدند و ارتداد
وقتی درست شود که مسبوق بایمان شده در زمره مومنین داخل شده باشند
و ایضا از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که مراد از طایفه که
مدلول آیه شریفه فلنذیقن الذین کفروا عذابا شدیدا است
جماعتی باشند که برگردیدند از حق تعالی و خلافت امیر المومنین که
من جانب الله انکار نمایند و درین آیه حق سبحانه اعراض و احترام و توقیر

آ

بنیتین

واکرام آنحضرت را بجای رسانیدن که مرده بود او را مرده دانسته تعالی
دانسته و تعبیر از آن حضرت بلفظ بر بهم بوده تا ظاهر شود که
منکرین آنحضرت بعینه در درجه منکرین جهت صحابه بوده تفاوتی در آینه
اعتقاد انتقاعش نماید و همچنین آیه شریفه ان الذین آمنوا ثم
کفروا ثم آمنوا ثم ازدادوا کفرا که بر زبان حضرت صادق ع
منقشه بحکام ثلاثه و تابعین گشته دلالت بر ارتداد
مینماید بنا بر تصریح بلفظ آمنوا و تا بقای ایشان بر کفر ا صلی
آنست که قبل از این مذکور شد که در لیلة العقبه اندیشه
کشتن پیغمبر صلی الله علیه وآله نموده و چون از سایر مواد حیله
و بغور رحمت امید ایشان منقطع گردید باز اختن و باب
جرات نموده مرتکب آن فعل شنیع گردیدند و ایمان

بخدا و رسول اگر صحیح بوده ظاهر موافق باطن ایشان اقدام برین قسم خطیبات نموده
مسلمانان پیرامون اینطور امری نمیشوند لیکن این حکایت صریح الدلاله
بر مقصود نیست دیگر ایمان آورده بخدای عز و جل بعد از ملاحظه
امور واقعه یوم الغدیر و تأکیدات الهی درین امر و تردد جبرئیل
و تنبیهات و تهدیدات نبوی و تهنیت نمودن ایشان حضرت
امیر المومنین و قبول نمودن حکم الهی و دیگر امور واقعه از روز
و بعد از دو ماه مخالفت صرف نمودن و ارتکاب آن قسم
از فضایح کردن و صنعه رسول شمشیر زدن و آتش دیرینه
افروختن و در خانه فاطمه انداختن و دیگر قبایح که زبان قلم شکسته
رقم شرمساری دارد که بیان آن علی التفصیل تواند نمود بطور
از معاصی است که ایمان به پیغمبر آخر الزمان آورده باشد

بغایت مستبعد مینماید و از خطائیات متعجبه است دیگر
آنکه در کتاب سلیم بن قیس مذکورست که چون ابوبکر بعد از
غار عمر را ملاقات نموده از احوال آنحضرت میانهٔ ایشان
حکایت میگذشت ابوبکر گفت که قبل از واقعهٔ مذکوره
امر نبوت محمد را از و من مشکوک بوده گاهی عقل حکم
بصحت و گاهی ببطلان مینمود و چون هنگام استقرار در موضع
محمد دست بر چشم من مالید و بعد از آنکه گشودم دریای
حبشه و کشتی و جعفر که روانهٔ حبشه شده بود تمامی بچشم من
در آمد از مشورت مرا علم بسحر او حاصل شده دانستم که
آنچه از خوارق عادات از و صدور یافته تمامی از مقولهٔ
اعمال ساحرانست و مذکورست که بعد از آنکه عمر این حکایت

ازابوبکر

از ابوبکر شنید رای ایشان بر سحر و ساحری آنحضرت قرار یافته در این
امر رسوخ یافتند دیگر علامه نیشابوری در تفسیر خود نقل نموده که
زنی از اهل مکه که عاکه نام داشت بامید رعایتی و آرزوی
نوازشی روانهٔ مدینهٔ مطهره گردید و بعد مدتی رسول الله صلی الله
علیه و آله از اکثر اصحاب رعایت یافته مراجعت مینمود شخصی اسم
وی حاطب بن ابی بلتعه مکتوبی باهل مکه نوشت و چون حضرت
در آنوقت عازم فتح مکه بود این مضمون را درج نموده بعاکه
سپرده وی در میان موی سر خود پنهان نموده روانه گردید
و بعد از آن جبرئیل نزول نموده حضرت رسول را از آن حکایت
خبر داده آنحضرت امیر المؤمنین و عمر و شخصی دیگر را بر اثر عاکهٔ
مذکوره روان ساخت و فرمود که مکتوبی مشتمل بر احوال اسلام

و عزم رفتن مکه همراه اوست آن مکتوب از و بگیرید و اگر انکار نماید نماید
قبول نماید و چون ایشان روانه شدند بآن عورت رسیدند در مرتبه
اول عمر بوی رسید از و طلب مکتوب نموده و عاکه مذکور انکار
نموده درین امر تاکید تمام مینمود و سوگندهای متعدد در زمان
جاهلیت مثل که میباخت عمر قوامی را قبول نموده او را گذاشت
و چون حضرت از و سوال نموده که مکتوب نگرفته او را از چه سبب
گذاشتی گفت که سوگندهای یاد نموده که مکتوب مذکور نزد او
در نیست او را زجر نموده تجویز آزار نموده و بعد از
شنیدن این سخن حضرت امیرالمومنین ع متوجه فرموده که والله
پیغمبر صلی الله هیچ چیز خلاف نگفته و هرچه فرموده از وحی
الهی و پیغام گذاری جبرئیل ع فرموده و بر عالم شمشیر کشید

فرموده

فرمود که یا عاکه مکتوب میدهی یا کشته میشوی و عاکه مکتوب مذکور را
از میان گیسوی خود بیرون آورده تسلیم امیرالمومنین ع نموده و بر ایشان صاحبان ع
ظاهر است که اگر کسی اعتقاد برسالت محمدی ص داشته گفته و کرده
او را از فرموده خدا و طریق وحی و آمدن جبرئیل ع داند احتمال
کذب در سخنان آن صادق القول بر امون خاطر وی نگردد چگونه
تقدیم قول زنی کافره بر قول پیغمبر خدا ص داده و سوگند
بت پرستی گوش نموده و پیغام خدا را اعتبار نماید و ما هذا
الا الضلال البعید دیگر آنکه چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در موضع
حدیبیه با حزب الشیاطین با مشرکین مکه صلح نموده و عمر نزد پیغمبر ص
آمد گفت هل انت علی حق آیا تو بر حقی و چون پیغمبر صلی الله فرمود
که بر حقم گفت سبب چه بود که این شکست در اسلام نموده صلح کردی

حضرت در جواب فرمود که مصلحت آلهی مقتضی آن نبود و بعد از آن
در خدمت عمر رواشته صحبت ابی بکر شد باو نیز چنین گفت و از
ابوبکر شنید که حضرت در خواتمه مصلحت آلهی ضایع نموده و قصوری
برین مترتب نیست عمر در جواب ابوبکر گفت که ما شککت
فی الاسلام منذ اسلمت مثل شکی یوم الحدیبیه یعنی از آن روز که
مسلمان شدم مثل شکی که در روز حدیبیه نموده دیگر چنان شکی
از من واقع نشد و ابن طاوس این حکایت را در طرایف
از طریق مخالفین نقل مینماید و میگوید که با اهل اسلام شک
در اسلام ارتداد است بلکه کفر جلی و اگر گوئی که توبه نموده
از کفر رجوع نمود این قول مستلزم خرق اجماع مرکب است
فافهم و انصاف اینست که قرآن کفر ذاتی خلفای ثلثه

شککت

پیش از وجود

پیش از وجود ارتداد ایشان است و عبارت حضرت باقر ع
در تفسیر آیه کریمه الکفر و الفسوق و العصیان که مفسر باول
و ثانی و ثالث شده یعنی ابوبکر و عمر و عثمان مؤید مقام است
اگرچه ارتداد کفر مرتدین از اسلام صحیح است اما اطلاق لفظ
مذکور مشعر از قرینه صارفه افاده کفر ذاتی مینماید و یکی
از شعرا موافق گشته و با آنچه حق تعالی از عثمان تعبیر بآن نموده
که لفظ عصیان است در آیه شریفه او نیز از ثبات لفظ عثمان
مایه عصیان گفته و باین عنوان در رشته نظم انتظام داده که
ملعون جبتی ابوبکر لعین میدان سگ بیحیا عمر ابن الشین
عثمان پلید مایه عصیان است الحمد لله ز ثبات اسمات
مبین و صاحب کتاب کامل بهائی در کتاب خود نام

از عمر خطاب بجانب معویه نقل نموده مشتمل بر اینکه از دین آبا و اجداد
منحرف شده بسحر محمدی از راه رفته باشی و چون امور دنیویه
بسبب آن شده بود که فی الجمله مماشاتی با و بایست از جهت
عمل نمود ولکن فی باطن الامر کنا علی الذی کانوا علیه آباؤنا و دران
مکتوب مذکور است که چون پسر ابو طالب بزرگان و اهل فراش
و شجاعت از طایفه قریش مستاصل ساخت تو نیز ای معاویه
در استیصال اولاد ابوتراب مسابقه کنی و بسحر محمد و بنی هاشم
عموما از راه نروی و اگر از جهت مراعات تنفر بعضی از مردم
رعایت ظاهر قوانین دین محمدی نموده رسوخ تمام دران اعراز
تو ظاهر گردد اما در واقع از طریق سلف و قاعده آبا و اجداد
قدیم منحرف نشده از قانون بر نگردی و دیگر سخنان دران

کتاب

کتاب ذکر شده که زبان قلم بذکر آن آلوده نتوان ساخت و اگر
این حکایت صورت صحت پذیرد در بیان مقصود کافی بوده
احتیاج بذکر دلایل نخواهد بود الحاصل ای برادر دینی و ای دوستان
اهل بیت ابرار و ای شیعیان خاندان حیدر کرار این رساله را گنجایش
ذکر معایب و مثالب دشمنان خاندان نبوی نبوده چون
اندکی از آن مرقوم رقم بیان گردید و بعد از تفحص و تعمق تمام در صحت
آنچه مذکور شده دغدغه نمانده یقینی و من الله تعالی خلافی نقل نشده
و تکذیب و افترا حرفی بر صفحه تحریر ترقیم نیافته و از آنچه اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و آله خصوصا ثلاثه و تابعین آل طه و یس نموده
از هزار یکی و از بسیار اندکی در صحیفه نوشته شده و آنچه مرقوم
رقم تحقیق و صدق گردید شمه از معایب و کلمه از مثالب

رسول الله

ایشان بوده وغرض صحیح از تسطیر آن قطع نظر از اطاعت
امر پادشاه جمجاه گیتی ستان ذخیره هنگامه قیامت و دافع جنّه
روز حسرت و ندامت گردانیده وسیله نجات و ذریعه
رفع مواخذت میداند و هر که از اصحاب ایمان که بمطالعه
کتب و رسایل درین باب توفیق یافته در جرگه اهل علم داخل
نشده خواهد که فی الجمله اطلاعی بر بعضی از امور واقعه در فضایل اهل بیت
نبوت و مطاعن مخالفان دودمان عصمت و طهارت
حاصل نماید وظیفه وی آنست که لمحه اوقات صرف مطالعه
این اوراق نموده حصه تبصیره درین باب کسب کرده مؤلف این
رساله را بتوفیق استسعاد بسعادت شفاعت اهل بیت رسالت
دعای نموده بحسن عاقبت و دخول در زمره محبین دودمان ولایت

وحدت

وحدت یادو مینماید نظم گرچه باید ستوده کاری از من ؛
گردون نگرفت اعتباری از من ؛ بستم نقشی که چون نمانم ماند
بر لوح زمانه یادگاری از من ؛ تحقق چون مجملی از وجوه معتبر
کفر و نفاق اصحاب الشمال و تابعین بی مآل مکشوف خاطر
ارباب کمال گشت باید دانست که بعد از حصول علم از آیات
و روایات سابقه باستحقاق لعن و طعن آن طایفه هالکه طریق نجات
آن از اهل ایمان بنا بر پیروی اطوار ربانی و آثار نبوی و متابعت
کردار و گفتار اهل بیت مرتضوی صلوات الله و سلامه علیهم
اجمعین است چه بر عامه مکلفین حقه اثنی عشریه لازم و متحتم
که از جماعت مذبوره تبرا نموده و متلفظ بخصوص لفظ معین
که موضوعست از جهت اظهار برائت که عبارتست از لفظ

لعن ست کرده‌اند ازین جهت در زمره متوقفین آثار و متتبعین متتبعین
اطوار اهل بیت اطهار داخل باشند و طریق توضیح این امر
از وجوه متعدده است اول آنکه چون مضامین صدق آیین
روایات معتبره صحیحه ناطق است باآنکه تبرا از اعداء دین و دشمنان
دودمان خیر المرسلین در تحقق ایمان دخیل بوده مثل تولا در ظهور
ایمان است پس درینصورت ناچارست از اعتبار لفظی
از الفاظ معینه دال بر معنی برائت چنانچه در جمیع اجزاء معتبره در تحصیل
ایمان صحیح لابدست از لفظی که مخبر از قصد قلبی بوده و مشعر ما فی
الضمیر باشد و لفظ موضوع بوضع شرعی یعنی مستعمل در کتاب
خدا و سنت مصطفی منحصر در خصوص لعن است چنانچه حق جل و علا
در مقام سخط و غضب و اظهار استحقاق عذاب و عقاب

اعدائهم

اعداء الله بهمین لفظ اشارت بمعانی مذکوره مینماید که غضب الله
علیهم و لعنهم و همچنین اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون
و ایضا الا لعنة الله علی الظالمین و همچنین فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
و در سنت نبوی ص نیز بهمین لفظ مستعمل شده چنانچه در متخلفین
از جیش اسامه فرموده که لعن الله من تخلف عن جیش اسامه و در
ماده ابوسفیان و معویه و پسرش فرموده که لعن الله الراکب
والسایق والقاید حضرات اهل بیت طاهرین نیز برین نسق
عمل نموده و در مقام برائت از اعدا متکلم بکلمه مذکوره شده‌اند
چنانچه عبارت صنمی قریش و ایضا کلام صادق علیه السلام که
ذکر آن درین رساله سبقت یافته شاهد مدعاست پس معلوم شد
که آنچه مخبر ما فی الضمیر بوده از اعدا دین نبوی حقیقت برائت تلفظ

آن درجه ظهور میسایذ منحصر در کلمه مذبور است پس هر که از اهل
ایمان خواهد که تبرّا از اعادی نموده کامل الایمان والیقین گردد باید
که تلفظ بلفظ مذکور نموده مقرون بقصد قلبی کرده اند همچنانچه در سایر
اجزاء ایمان قصد قلبی یعنی ایقان بکلمه دالّه بران لازم بوده باین عنوان
مقبول ایمانست وجه دویم چون پیروی کتاب و سنت از وجوب
و ندب خالی نبوده خصوصا در احوال اعتقادیه دلیل وجوبست وحق تعالی
وحضرات طاهرین همچنین غضب وسخط پروردکاری و مبعدین از
رحمت باری را بخصوص لفظ مذکور مطعون و مغضوب علیه گردانیده
بهمان صیغه اظهار برائت نموده اند پس لازم است که پیروی
اطوار الهی و آثار رسالت پناهی و ذریه طاهره آنحضرت
کنندگان نیز چون اراده اظهار برائت از اعدا داشته نمایند بهمان

لفظ ملفظ

لفظ ملفظ نموده مناهی باقوال خدا و مقربان بارگاه کبریائی باشند
چون استحقاق لعن مخالفین بوجوه معتبره ثابت شد و در قرآن عزیز
و در کثیری از مواضع اوامر مقصوده الهیه در ضمن صیغ موضوعه خبریه
تحقق یافته و بنابرین تواند بود که اگرچه کلمات مشتمله بر لعن در لباس
صیغه خبری ذکر یافته اما محتمل است باحتمال قریب که غرض تلقین
عباد و امر ایشان باتیان بکلمه مذکوره باشد چنانچه کلمه لعنهم
لاعنون من حیث الظاهر افاده این مدعا مینماید و برین
تقدیر صحت لعن دشمنان دین اعم از خلفا و تابعین و متدینین
بادیان باطله و متعبدین بقواعد فاسده مثل حنفیه و شافعیه
و مالکیه و حنبلیه و عامه فرق منسوبه بشیعه غیر اثنی عشریه
و غیرها من الغلاة والزنادقه و سایر الملاحده بانواعها و اقسامها

تابع ابلیس نائی و تابع بمتابعت تلقین الهی و اشارات و کنایات و تعریضات
اهل بیت نبوی ص و سلم واجب بوده مومنین را یعنی ذریعه روح و راحت
و وسیله نشاط و انبساط در متابعت کتاب و سنت است و عبارت
ابن بابویه در مسئله برائت در رساله اعتقادات بر این نوع است که
و اعتقادنا فی البرائت انها واجبة من الاوثان الاربعة و الانداد الاربعة
و من جمیع اشیاعهم و اتباعهم و انهم شر خلق الله و لا یتم الاقرار بالله
و برسوله و الائمة علیهم السلام الا بالبرائة من اعدائهم چون ختم رساله
برین مبحث مذکور خاطر شکسته بود مناسب آن دید که مضامین
مذکوره در طی اوراق این رساله با بعضی از زواید نه بعبارت اجمالی
مرقوم رقم بیان کرده که اگر شخصی از انتعاش مدلول عبارات مسطوره
صحیفه مطالعه فرصت نیافته خواهد که علی سبیل الاجمال بران اطلاع یابد

رجوع

رجوع بخاتمه این رساله نموده از ملاحظه دو سه ورق که مرقوم رقم وضوح میابد
فاینجا مأمور تحسین نماید توضیح مقصد در ضمن دو اشارت صورت کیفیت
میپابد بتوفیق الله تعالی اشارت اولی باید دانست که بیعت مردم و اختیار
ایشان را در امر خلافت خدا و رسول صلعم و سلم مدخلی نبوده هر گرا عقیده این است
که نیابت رسول ص و خلافت الله تعالی در روی زمین بگفته کسی و اختیار
شخصی غیر معصوم صحیح بوده موافق رضای الهی خواهد بود قلت عقل و نقصان
پیروی او غایت ظهور دارد و چه قطع نظر از دلایل عقلی و نقلی نظر بعرف
و قواعد معموله میانه مردم تعیین وکیل و جهت پادشاه روزگار روا نیست
باختیار رعیت نبوده ایشان را درین امر مدخلی نیست زیرا که هر کس از
اهل عالم که او را احتیاج نیابتی و قائم مقامی باشد آنچه پسندیده خاطر وی باشد
و صلاحیت این حالت در وی مشاهده نموده او را بخروج این امر اختصاص

میدهند آنکه صاحب منهم درین امر مدخلی نداشته مردم بیگانه
و بی نسبت جهت او نایب تعیین نمایند و بنابرین چون تواند بود
که مهمات عالمیان و حوایج و ضروریه آدمیان که حصول آن
موقوف بر وجود خلیفه خدا و رسول است ایشان را درین امر دخل نبوده
و پیرامون نشده جمعی از امت و طایفه از رعیت باین حکایت
قیام نموده بر اهل عقل خفای ندارد که بنی نوع انسان غیر
زمره معصومین تمامی جایز الخطا اند و اختیار ایشان شاید مخالف
اراده الهیه باشد و بنابرین چون تواند بود که محل اعتماد بوده
بر مردم واجب باشد که عمل بمقتضای نمایند و از امور
ظاهره بینه است که اگر بعد از پیغمبر از برای انتظام امور دینی
و استحکام مهام مصطفوی کتاب خدا و سنت مصطفی او و دلیل

عقل

عقل کافی بوده جهت تبیین غوامض امور و حل مشکلات جمهور و بیان
مقاصد خدا و رسول از کلمات بینات قرآنی و احادیث نبوی
و تخصیص عام و تقیید مطلق و تمیز تام محکمات و متشابهات و غیره
احتیاج بوجود نایبی و جانشینی نباشد لازم است که الله تعالی تعیین
شخص نموده و پیغمبر صلی الله علیه و آله صریحا به نیابت و خلافت او
اشارت فرماید تا فواید مامول بر وجودش در زمان رحلت آنحضرت
بر وجود خلیفه و نایب مترتب گردد و اگر قرآن و حدیث و دلیل عقل
کافی بوده وجود نایب محتاج الیه نباشد پس در صورت رعیت را
اختیاری نبوده اقدام ایشان بر تعیین شخصی موسوم بخلیفه الله و خلیفه رسول
موجب زیادتی در امور دینیه شده و مخالف اراده خدا و رسول
عمل نموده باشند و نهایا اختیار امت شاید متعلق بشخصی شود که فسق

فتنه بشد وایضا هر طایفه را رسد که جهت خود امامی و سرداری
تعیین نموده قول و فعل او را مطاع دانند زیرا که رجحان اختیار کسی
بر اختیار دیگری ظهور نداشته چون همگی جایز الخطا اند هیچکدام مکلف
باختیار دیگری نشوند شد و درین صورت آتش منازعه و مخالفه
اشتعال یافته منتهی بتاخر و تنازع و مفاسد عظیمه گردد و حال
آنکه فایدهٔ وجود امام رفع این قسم از امور است و غالب اوقات
مستلزم محاربه و مقاتله و خون ریختن و تخریب بلاد و تسلط
بر عباد و امثال آن آنست نمی بینی که بعضی از صحابه باختیار خلافت
عثمان نمودند و بعد از آن کثیری از ایشان اتفاق بر قتل وی نمودند مشاهیر
اصحاب و اهل حل و عقد اقطار و امصار درین امر متفق شده
بودند چنانچه عایشه نیز فریاد بر آورده میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا

اقتلوا

المصاحف

اقتلوا احراق المصحف و از جمله آنکه ابی بکر و عمار یاسر و غیره مذکورست که قتلنا و هو کافر
و مرویست که چون امیر المؤمنین صلوات الله علیه از احتجاج بر خلایق بطریق
آیات و روایات و تصریحات رسول و تاکیدات الهی در امر
خلافت فایده ندید و اثری بران مترتب نیافت آنحضرت نیز
بجهت مردمان التفات نفرموده درین امر بقاعده سلف عمل
فرموده از جمله مردمی که تخلف از آنحضرت نموده بمعویه پیوستند
حسان بن ثابت و عبد الله عمر و سعد وقاص و بعضی دیگر نیز متفق
ایشان شده بودند و حاصل آنکه جمعی کثیر بجانب معاویه نموده و خلع
با امیر المؤمنین علی کردند و بعضی مثل طلحه و زبیر و عایشه و حفصه
رو گردان از آنحضرت شده محاربهٔ جمل و غوغای بصره وقوع یافته
مفاسد بسیار بران مترتب یافت و چون جهت قایم مقام

کتاب نوشتن کرد جمعی کثیر معویه بیعت نمودند بان حضرت
امیر المومنین و آن فتنه خرابی در بنای دین نبوی صلعم واقع گشت
که قلم یاقوت تحریر از بیان آن تقریر نتواند و حکایت بیعت
امیر المومنین و حسن کشتن خاندان نبوی را مستاصل ساختند
دانسته شود که شجره بیعت این طور ثمر بار آورد و ایضا اگر امر خلافت
از ضروریات دین و ملت بایدکه حضرت رسول علیه و آله
مثل سایر امور دینیه تشخیص آن داده و یا وصیت تعیین آن نموده
باشد و اگر خارج ملت و شریعت باشد بنوعی که حضرت رسالت صلعم
اشارت بآن نموده باشد اختیار امت در خصوص مسئله
تشریع و بدعت در احکام شریعت باشد چنانچه حق جل و علا
فرموده که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و

برین

برین شواهد بود که بیان خلیف نموده تعطیل این منصب و عدم
التفات بتشخیص آن راضی شده باشد مگر آنکه بهیچ وجه ربطی با مور دینیه
نداشته توضیح و تبیین آنرا خارج از امور محتاج الیهای دین مبین
نبوی صلعم دانسته باشد و درین هنگام امت و رعیت را چه یارای
آنکه بمقتضای هوای نفس عمل نموده کسی را باسم خلیفه مسمی کرده
و دلیل صحت بر وجوب اطاعت آنکس را در بیعت منحصر دانند
و از بیعت نیز بشخصی واحد اکتفا نموده بر بندگان خدا اطاعت
آنکس را واجب دانند نعوذ بالله من الباطل و الاضلال
حق تعالی میفرماید که وربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان
لهم الخیرة و مدلول این آیه منافی صحت بیعت و اختیار امت
بوده مکذب مقاصد اهل خلافت و میفرماید که احسب الناس

من تمیز کرده شدی یعنی آیا گمان کنند مردمان که ایشان را وا گذارند
بی امیری و سرداری و درین باب آیات و روایات بسیارست
و چون میت و اختیار رحمت سودمند نباشد و بندگان خدا را
شدت احتیاج بحاکم و امیر و سردار واقع بوده نظام عالم
و انتظام احوال بنی آدم بوجود وی مربوطست پس باید که این
قضیه از جانب خدا و رسول فیصل یافته و متعین کردن و تشخیص
آن داده باشند چنانچه ان شاء الله تعالی بعد ازین ذکر خواهد یافت
و بنا برین لازم آنست که شخص منصوب از جانب خدا و متعین
بفرموده مصطفی موصوف بوصف عصمت بوده از آلایش
صوری و معنوی مبرا باشد تا فایض که بر وجود نبی مترتب می
شد بر وجود خلیفه نیز مترتب باید و الا تشخیص وی از جانب الهی بلا فایده

صورت یافته

صورت یافته ثمره برآن ترتب نماید تفاوت ثانیه چون عصمت
از شرایط صحت امامت باشد یعنی باتفاق دوست و دشمن
در اهل بیت رسالت صورت یافته و دیگران ازین حالت حصه وافری
کیفیت بهره نیست چه الله تعالی جلت عظمته بنا بر عنایت
ازلیه در باب شاه ولایت و ذریه معینه آنحضرت امر عصمت
که از امور مخفیه ربانیه است که بعضی از مقربان درگاه احدیت با آن
امتیاز یافته از ماعدا می باشند در ذوات مقدسه ایشان
خلق نموده میفرماید که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا تا عامه خلایق بدانند که این
زمره رفیعه چون اختصاص بعصمت یافته و از آلایش صوری
و معنوی تطهیر پذیرفته جامه خلقت ایشان با آب صافی

ثانیه

معرفت از چشمهٔ مطهرهٔ تطهیر ربانی منزه و مطهره است پس امر امامت
و خلافت در ایشان انحصار یافته بدیگری نسبت نداشته باشد
چنانچه حضرت امیرالمؤمنین در خطبهٔ شقشقیه اشارت بهمین نموده
که و یعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی و چون این دانسته
شد باید دانست که خلافت حضرت امیرالمؤمنین ع آنکه مثل
دعوی خلافت خلفا از وجوه دلایل قرآن و حدیث و دلیل
عقل مبرا بوده بمجرد هوای نفس عمر خطاب و دو سه نفر از گمراهان
نامه سیاه صورت یافته باشد بلکه آیات بینات قرآنی و روایات
مصححات نبوی از آن متجاوز است که نگاشته صحیفه انتها
و استقصا تواند شد و نبذی اندکی از آن مفرح قلوب همگنانست
اول و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض الله تعالی درین آیه عنایت

نموده

نموده خویشان و نزدیکان را بر دیگران تقدیم داده تصرفات
ایشان را اولی میداند دوم انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا
الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و چون
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خدمت حضرت رسالت ص
و حضور عامهٔ اصحاب در وقت نماز و توجه برکوع انگشتر سلیمانی
که بوسیله از وسائل محبت آنحضرت افتاده بود مشابه قرص
جوی تصدق بسایل نمود این آیه شرف نزول یافت مشتمل بر آنکه
حکومت و سرداری و هر قسم اختیار و اقتدار که خدا و رسول را
نسبت به بندگان و رعایا واقع است آنحضرت را نیز در آن شریک
ساخته و حکم و فرمان او را در امور عباد و در نشاه مبدا و معاد
مثل اوامر و نواهی الهی و رسالت پناهی دانسته تفاوتی

دریں امر نزد الله تعالی ملحوظ نیست سیوم آنکه آیه مباهله و مجمل آن واقعه
اینست که میانه حضرت رسول و طایفه از نصاری منازعه
بود در اینکه ایشان از زعم این بود که حضرت عیسی علیه السلام بشرف فرزندی
الله تعالی تشرف پذیرست و آنحضرت در نفی ایشان مبالغه مینمود
تا آیه ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب نزول
نمود و امر شد که اگر من بعد ایشان بهانه جوئی کنند و بر بهتان
دعوی اصح باشند با ایشان بگو که بیائید تا بطلبیم زنان ما و زنان شما را
و فرزندان ما و فرزندان شما را و تضرع و ابتهال بدرگاه ملک متعال
نموده خلاف کننده را بلعنت حق مقرون و متصل سازیم و بر وجهیکه قبل ازین
تسطیر یافت امر مباهله نظام یافت و یکی از دلایل آل عباست چهارم
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پنجم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول

واولوالامر

واولوا الامر منکم ششم انی تارک فیکم الثقلین هفتم مثل اهل بیتی
هشتم انا مدینة العلم و علی بابها و چون آنحضرت در مدینه علم رسول
باشد پس از در با مدرون باید رفت نهم انت منی بمنزلة هرون
من موسی و در معنی شاعری توفیق یافته بر نوعی که نظم در دو
انسی و جنی بوده‌اند با من تو بگو که هیچ شئ بوده‌اند از بیا چهار انت
منی برخوان تا بجد اکه لیس منی بوده‌اند دهم انا و علی من نور واحد
من اصل واحد من شجرة واحدة من طین واحد یازدهم من اراد
ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقویه الحدیث دوازدهم لو
ان الریاض اقلام و البحار مداد و السموات صحف و الانس
کتاب و الجن حساب ما احصوا فضایل علی بن ابیطالب سیزدهم
قل کفی بالله الا آیه چهاردهم انی جاعلک للناس اماما قال و من

ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین دلالت مینماید که از ذریت
حضرت ابراهیم هر که بر عصمت باشد مستحق خلافت الهی است
و ثابت شد که آنحضرت معصوم و مطهرست پس استحقاق خلافت
او را خاص باشد دون سائر الناس یا نزدهم واحدی که مراد از
مدلول آیه اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منهم اهل بیت
رسالت اراده شده و مقصود از اولئک حزب الله الا ان
حزب الله هم المفلحون شیعه اثنی عشریه اند شانزدهم محمد بن
حسن صالحانی که از اکابر اهل سنت ست و وی در تصانیف خود
ذکر نموده که لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب لما خلق الله النار
یعنی اگر مردم بر محبت علی بن ابی طالب علیه السلام اتفاق مینمودند حق سبحانه
و تعالی آتش خلق نمیکرد و شکی نیست که مخالفان آنحضرت که درین

روزگار

روزگار منحصر در اهل سنت ست از محبت آن و الا ز بیت محروم اند
پس آتش دوزخ مخصوص ایشان باشد هفدهم در کتاب ابن مردویه
ایضا از فحول مخالفین منقولست که حقتعالی فرموده که ولایة علی
بن ابیطالب حصنی من دخل حصنی امن من عذابی یعنی اعتقاد بامامت
علی بن ابیطالب علیه السلام حصار منست و هر که در حصار من
در آید از عذاب من ایمن باشد و این روایت دلالت مینماید
که اقرار بولایت آنحضرت مثل اعتراف بوحدانیت ست
زیرا که مذکور شد که لا اله الا الله حصنی من دخل حصنی امن من
عذابی پس چنانچه اعتقاد بولایت نیز ازین قبیل ست و در جواب
که حضرت رضا علیه السلام چون ذکر این روایت نمود فرمود که
و لکن بشروطها و انا من شروطها یعنی اقرار بوحدانیت بی امامت

حضرت ائمه اثنی عشر سود مند نباشد بجهت هم از صالحانی ایضا
از رسول رب العالمین یا علی حبک حسنة لا یضر معها سیئة
و بغضک سیئة لا ینفع معها حسنة نور ده هم ابوبکر شیرازی در تفسیر
خود ذکر نموده علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی علی بهتر از نوع
بشر است با جمعی که شک او در بنی آدم یافت نمی شود و بنابرین
بهترین مردم چون محکوم حکم بدترین مردم باشند هم در تحفة الابرار
خبری از رسول یا علی لا یتقدمک بعدی الا کافر و لا یتأخر عنک
الا کافر مراد هست که بعد از من کسی بر تو تقدیم کند الا کافر
و تاخر از تو نکند و مراد از تاخر او ترک خدمت و بیعت و طاعت
آنحضرت و صاحب کتاب گوید که متقدمان معروفند
یعنی آنها که تقدیم بر حضرت نموده اند معروف و مشهورند

ومراد

ومراد ابوبکر و عمر و تابعین است و اما جمعیکه متاخر شدند یعنی تخلف
از بیعت آنحضرت نموده سالک مسلک عناد و الحاد گردیدند
بر بنو جهت معویه و عبدالله عمر و حسان بن ثابت و محمد بن مسلم
و اسامه بن زید و سعد بن وقاص و غیره و بشرف بیعت آنحضرت
مشرف نیافتند و ایضا در کتب و رسایل غیر محصور مذکور است
از حضرت رسالت که یا علی لا یحبک الا مومن تقی و لا
یبغضک الا منافق شقی مدلول روایت اینست که هرکه
محبت با آنحضرت داشته باشد بصفت ایمان
و تقوی موصوفست و هرکه ازین سعادت محروم باشد
بکفر و شقاوت موسومست و موافق مضمون مسطور است
آنچه راغب اصفهانی در کتاب کشف ذکر نموده که مراد از مدلول

کریمهٔ ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا و بر اهل
ایمان خفای ندارد که بهترین نعمتهای الهی که بندگان با عطای
آن سرافراز گشته نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله و استعلا
بسعادت اعتراف بحقیت آنحضرت و از جهت بخطاب مستطاب
کنتم خیر امة از ما عدا امتیاز یافته باین نعمت اختصاص یافته اند
و از کمال مرحمت الهی شکر این نعمت عظمی منحصر در ولایت
و مودت حضرت امیر المومنین و ذریت طاهرین آن مرکز
دایرهٔ صدق و یقین است که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی و مضمون آیه این است که حق تعالی حضرت رسالت را
مامور ساخته که بزمرهٔ مکلفین بگوید که مر او را امر رسالت و پیغام
گذاری میانهٔ خدا و خلق و تحمل آزار و مشقت بیشمار که لازمه

امر نبوت

امر نبوتست بهیچ وجه عوضی و اجری منظور نیست الا مودت اهل بیت
رسالت که ذوی القربی عبارت از آنست و حضرات
مدلول این آیه را اعتبار نموده در عوض مودت واجبه انواع
عداوت و اذیت و اهانت نسبت بذریت طاهره
بجای آورده اند و روایت مشهور است الا و من مات علی بغض
آل محمد مات کافرا از صفحهٔ خاطر محو نموده اند و در کتاب مصابیح
از احادیث اهل خلاف مذکور است که ابن عباس در ایام
بیماری حضرت رسالت ع از آنحضرت سوال نموده باین عبارت
که اذا انا ما بحدث العیاذ بالله فالی من مقصود این است
که بعد از تو خلیفه و قایم مقام تو کیست و امر امت
والاطاعه بچه عنوان درست باشد حضرت اشارت بامیر المومنین

علیه السلام نموده ورجوع بندکان باآنحضرت سمت وجوب
پذیرفته ومعنی نص جلی همین است که مخالفین انکار مینمایند و از قسم روایات
صریحة الدلالات را معتبر نمیدانند ودر کتاب حسن بن علی بن
محمد بن حسن الطبری از کتاب شرف النبوة مذکورست که ابوبکر
خواب دید که آفتاب از آسمان بیفتاد و در زمین پراکنده شد
پاره از ان بخانه ابوبکر افتاد وچون این مضمون را بر بحیرای راهب
گفت تعبیر خواب بر بوجه نمود که محمد پیغمبر ص آخر الزمان ظاهر
گردد وترا از وی دولتی ومنصبی عظیم روی نماید وچون حضرت
رسول ص مبعوث شد ابوبکر را دعوت نمود و وی دلیل صدق
از آنحضرت طلب داشت حضرت فرمود تا بعد حال من خواب
تو وتعبیر بحیرا و بنابرین اظهار اسلام ابوبکر ظاهر است حصول

مقاصد

مقاصد دنیوی وامید مال وجاه وعزت وامثال آن باشد
وظاهرست که سلوک ابوبکر بعد از حضرت رسالت ص وعداوت
وی با اهل بیت قرینه واضحه است که اذعان وی به نبوت حضرت
از جهت امور مذکورست دیگر ابونعیم ذکر نموده که چون آیه ان
الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه نزول
یافت حضرت رسالت پناه بشاه ولایت وتکیه
توجه فرموده که هم انت وشیعتک یاتی یوم القیمه
راضیین مرضیین وتاتی خصماوک غضابا مقمحین وروایه
فرقه ناجیه از طریق اهل بیت علیهم السلام ذکر یافته بروایت
ابوالفضل محمد بن عبد الله بن المطلب الشیبانی از احمد بن
مطرق بن سوار بن الحسین القاضی المکی بمکه از ابو حاتم المهلبی

بن المغیره بن محمد بن مهلب از عبد الغفار بن کثیر کوفی از هشیم
بن جنید از ابی هاشم از مجاهد از ابن عباس که روزی یهودی نام وی
نعثل نزد حضرت رسالت صلعم آمد بعرض رسانید که بعضی مسایل
در خاطر خطور نموده مدتیست که متفحص در تحقیق آن گشته و اگر جواب
مسایل مذکوره از افاده نبویه معلوم گردد سبب اسلام و هو
استشعار باعتراف نبویه سید الانام خواهد نمود و چون بپرسیدن
امور مذکوره مامور گشت مسایل متعدده بر آنحضرت عرض نمود
جواب شافی کافی می‌شنید تا حکایت بخلافت منتهی شد
پرسید که وصی و خلیفه شما چه کس خواهد بود و هیچ فردی
از افراد انبیا نبی آنکه او را جانشینی معین کرده از دنیا رحلت
نموده حضرت در جواب فرمود که وصی و خلیفه من بعد از

مقصد

بود از

ن

علی بن ابی طالب است و بعد از او فرزندان من حسن و حسین و بعد از ان
نه کس دیگر از صلب حسین و بعد از ان سایل مذکور التماس
اسامی حضرات ائمه علیهم السلام نموده حضرت التماس اورا
قبول فرموده گفت که بعد از حسین پسر او علی و بعد از علی پسر وی
محمد و بعد از محمد پسر او جعفر و بعد از جعفر پسر وی موسی و بعد
از موسی پسر او علی و بعد از علی پسر او محمد و بعد از محمد پسر وی
علی و بعد از و پسر او حسن و بعد از حسن پسر او مهدی و مجموع
ایشان دوازده اند بعدد نقبای بنی اسرائیل سایل از مکان ایشان
در جنت سوال نمود حضرت جواب فرمود که همراه من
در درجه من باشند و بعد از شنیدن این حکایت بر نوعیکه یهودی
مذکور مسلمان شد با دای شهادتین قیام نموده در زمره اهل

وضح

ایمان واخل شد و بعرض رسانید که تفصیل مذکور مشتمل بر اسامی اوصیا مذکوره در کتب متقدمه تحریر یافته بهمین ترتیب از حضرت موسی علیه السلام در بیان پیغمبر آخر الزمان و اوصیای او نقل و انجه به ثبوت پیوسته و در کتاب مذکور بروایت مفضل از حسن بن علی بن زکریا عدوی از سلمه بن قیس از علی بن عباس از ابی الحجاب از عطیه عوفی از ابی سعید خدری باین وجه سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول الائمه بعدی اثنی عشر تسعة من صلب الحسین علیه السلام والتاسع قائمهم فطوبی لمن احبهم والویل لمن ابغضهم حاصل این روایت متضمن مضمون روایت سابقه است که حضرت تصریح بامامت اثنی عشر نموده و فرموده که نه تن از صلب حسین علیه السلام قایم مقام

ایشان

ایشانست و در کتاب مذکور بروایت هرون بن موسی از محمد بن اسمعیل از عبد الله بن صالح از وشنک بن سعد از ابی یوسف حسن بن سعد الانصاری الخزرجی از سهل بن سعد الانصاری حاصل این روایت آنکه سهل مذکور از حضرت فاطمه علیها السلام از عدد اوصیای پیغمبر سوال نموده آنحضرت فرمود که پیغمبر خطاب بامیر المومنین ع نموده فرمود که یا علی امام و خلیفه بعد از من توئی و توئی اولی بمومنین از نفس ایشان و بعد از تو پسر تو حسن بن علی اولی بمومنین است از نفس ایشان و همچنین بتفصیل و ترتیب معین اسم هر کدام ایشان را ذکر نموده و فرموده که اولی بمومنین از نفس ایشان ست تا بحضرت صاحب الامر منتهی شد فرمود که بعد از پدرش حسن عسکری

وی اولی بمؤمنین از نفس ایشان ست و بعد از ان فرمود که
یفتح الله به مشارق الارض ومغاربها فهم ائمة الحق والسنة
الصدق منصور من نصرهم مخذول من خذلهم یعنی حق تعالی بوجود
وی فتح مشارق ومغارب خواهد نمود و میفرماید که ایشانند
ائمه حق وسخن گویان راست یعنی کذب وافترا بر زبان
ایشان جاری نگشته و نصرت یابد هر که ایشانرا یاری نماید
ومحروم ومغلوب کرده هر که ایشانرا محروم سازد و ظاهر
که مبالغه حضرت رسالت در امامت حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم السلام وعلیهم اجمعین خصوصا
تصریحات تامه در امر حضرت صاحب الزمان نه بر وجهی
سمت وقوع یافته که احتمال خلاف را گنجایش قبول تواند

وتاکیدات

وتاکیدات تامه نبویه و تصریحات موکده مصطفویه و تنصیصات
ظاهره خبریه و ظواهر منصوصه سماویه از اندازه احصا واستقصا
بیرون بوده اگر کسی را دیده عقیدت کور و بی نور نباشد این قسم
از روایات و آیات و دلالات او را کفایت نموده احتیاج
بزواید نیست واگر قرحه غیظ و غلظت دیده بصیرتش رؤیت
معانی مقصوده در قوالب الفاظ و کلمات باز داشته مقیم
مقام من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا است
او را هدایت نمودن و براه راست آوردن در غایت تعسر
بلکه تعذر است اشارت اهل سنت گویند که حضرت
امیر المومنین چون اشجع روزگار خود بود اگر خلافت را از خود
دانستی بایستی که با اصحاب منازعه و محاربه نموده حق خود را

ازیشان استخلاص نمودی واین اعتراض از غایت جهل ونادانیست
از وجوه معتبره اول آنکه حکمت الهی مقتضی بعضی از امورست که
حسن آن من حیث الظاهر فی الجمله خفای دارد واولیای خدا آنچه
ازایشان بهمت ظهور پذیرد وبی آنکه اراده ربانیه بآن تعلق یافته
باشد بیرامون نمی شوند وازانجملهست حکایت حضرت رسالت[ص]
وامر الهی بخروج وی از مکه معظمه در شب ظلمانی وکتمان آن از سایر
مردم والنفس رب الیقین که عبارتست از علی بن ابیطالب[ع]
وخوابیدن آنحضرت درخوابگاه آن والا رتبت تمامی افعال
مذکوره نه از روی عجز الله تعالیست بلکه بنابر بعضی مصالح خفیه
ربانیهست که عقل انسان از ادراک آن قاصرست وهمچنین
ابقای طوایف کفار برضلالت کفر ونفاق وامهال ایشان در انتظام

امور دنیویه وکثرت اموال واسباب وغیره وتسلط ایشان غالب
اوقات براهل قبیله وغیرها تماما نزد عقل محل تاملست ویقین
که حصول امور مذکوره نه ازجهت حقیقت زمره کفره ونه بواسطه
عدم قدرت الهی بر استیصال ایشان وتطهیر روی زمین از نجاست
وجود طوایف مذکورهست وازین قبیلست حکایت جنگ
خندق که چون کفره از مشرکان قریش واهل فرنه وغیرها
جمعیت نموده خواستند که بهجوم آورده بنای اسلام را منهدم
سازند درانوقت اسلامیان بغایت قلیل وبیقوت
بودند الله تعالی امر فرمود که حضرت پیغمبر[ص] خندقی بر دور مدینه
احداث نمایند که از ورود ایشان وهجوم وشبخون وامثال آن
ایمن ومطمئن گردند ویقینست که وقایع مذکوره محمول برعدم

قدرت الهی نبوده تواند بود که امور مذکوره مشتمل باشد بر کثیری از
مصالح الهی که عقل بشری از ادراک آن عاجز است و ازین قبیلست
مصالحهٔ حضرت رسول در حدیبیه که با مشرکین قریش نموده و صلح مذبور اصلا
موافق رای اصحاب نبوده در اول مرتبه راضی نشدند و در ثانی الحال پشیمان
شدند فی الجمله اطاعت نمودند و این نیز غایت ظهور دارد که مصالح
مذکوره نه از روی عجز بلکه جهت مصلحت وقت و نظام امور
مسلمین است دویم از وجوه مستحسنه درین باب آنست که مذکور شد که حضرت
امیر المومنین علیه السلام با آنچه رضا و خشنودی خدا و رسول
صلی الله علیه و آله در آن باشد عمل نموده اصلا خلاف پیرامون خاطرش
نشده و مرویست که حضرت صلعم مکرر با آنحضرت توجه نموده میفرمود
که یا علی ستغدر بک الامة یعنی زود باشد که امت من تو بیوفائی

نمو

نموده از عهد و بیعت تو پشیمان گردند و آنحضرت را بصبر و تحمل ایشان میفرمود
و تحملات و مصابرت بر افعال مذمومهٔ صادره از اصحاب تا حدی
محمول بر وصایای صادره از حضرت رسالت نه عجز آن حضرت از
اخذ حقوق خود بود چون حضرت موسی بهرون با فرعونیان محاربه
ننموده و میفرمود که ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی و بنابرین حضرت
نیز موافق وصیت پیغمبر صلعم و سنت اوصیای ما تقدم عمل فرموده و در عبارات
شریفه آنحضرت واقع است که مرا اشباهست ببعضی انبیا در مصابرت
بر مکاره و تحمل شداید سیم آنست که سنت الله جاری نشده بر آنکه شخصی
تن تنها بر جمعی کثیر که زیاده از ده و ثمان است حمله آورده اخذ حقوق
خود نماید و موافق است بعبارات آنحضرت در نهج البلاغه و طفقت ارتای
بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء و این اشارتست بعدم جواز محاربه

با وجود عدم ناصر و بنا برین بود که حضرت رسالت صلعم با وجود حمایت شاه
ولایت چون معارضه با کثرت قریش ممکن نبوده بفرموده الهی از مکه بیرون
رفت و ازینجاست که الله تعالی میفرماید و ان لم یکن منکم مائة صابرة
یغلبوا مائتین و درین آیه ایشان منع که شخصی برابر دو کس بیشتر نمیتواند شد
و اگر مخالفت حکم الهی و مراعات قواعد محاربه و مجادله نباشد
سبب چه بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مدتی در شعب
طالب نشسته امر رسالت پنهان داشتی و بعد از فوت جد وی
ابو طالب بطایف رفته آنجا مدتی برین نهج اوقات گذرانیدی
و حق انصاف درین مسئله آنست که چون ایمان صحابه و رسوخ
ایشان در ملت نبوی استحکامی نیافته و اکثر متزلزل بوده برجع
القهقری مائل و متوجه بودند اگر حضرت متحمل انتقال این اوقات نشدی بسبب

گذرانیدی

مصابرت

مصابرت رفع سهام حربیه الطوار ناشایسته نمودی بنای اسلام که از قرار ظاهر
صحابه انتظام یافته بود منهدم گشته و دیگری رغبت نموده الی انقراض
الدهر کفر قوت یافته دین مبین نبوی منسوخ گردیدی و مؤید آنچه
از حضرت منقولست که لولا قرب عهد الناس بالکفر لجاهدتهم یعنی اگر
نه آن بودی که مردم قریب العهد بزبان کفر بودند البته مجاهده با ایشان
مینمودم و این عبارت نیز بآنحضرت منسوبست فنظرت فاذا لیس لی
معین غیر اهل بیتی یعنی چون کسی دیگر اهل بیت که اعانت نماید ندیدم
ازینجهه از مطالبت حق خود تقاعد نمودم و محصل آنچه اهل خلاف در نا
قدرت کامله الهیه و وجود کفار و غلبه ایشان و تسلط بر مسلمانان و کثرت
اموال و بلاد و بسیاری از زخارف دنیوی و عدم استطاعت
اهل اسلام در معارضه و مقاتله ایشان گویند همان جواب بعینه جواب ایشان

از شبهه که در ماده حضرت امیرالمومنین ع اهل خلاف بخاطر گذرانیده اند
والسلام علی من اتبع الهدی اشارت بجهت آنست که ختم رساله بر ذکر مجملی
از عقاید زمره اثنی عشریه نموده اتمام کلام بان ختام یابد بدانکه
از جمله امور اعتقادیه و اصول دینیه اعتقاد بوجوب وجود و وحدانیت
الهیت و خلاصه کلام درین مقام آنست که اعتقاد باید نمود که سلسله مخلوقات
از علویات و سفلیات و غیرها من سایر المخلوقات را ناچار است از
از موجدیکه وجود او را لذاته حاصل بوده و در هستی خود محتاج بهیچ شی از اشیا
نباشد زیرا که ممکن از انجهت که ممکنست محتاج است در وجود خود بغیر پس
هرچه در دایره امکان قدم گذاشته باشد تمامی افراد حاصل شده وی
در وجود خود محتاج خواهند بود بموجودی غیر افراد مذکوره تا ایجاد ایشان نماید و موجود که
خارج از تمامی افراد مذکوره بوده در هستی آنها ممتاز باشد باید که واجب الوجود باشد

واعتق

واعتقاد باید نمود که وجود واجب و همچنین تمامی صفات او از علم و قدرت
و حیات و غیرها عین ذات بوده نه جزو ذات واجب و نه خارج از حقیقت
عارض شی باشد یا بمعنی که آنچه در سلسله ممکنات بر ذات و صفات
مترتب میشود بر ذات واجب وحده ترتب مییابد و اعتقاد باید
نمود که واجب الوجود ازلی و ابدیست یعنی مسبوق نبوده که نبوده
و ملحوق نباشد که نباشد و اعتقاد باید نمود که واجب الوجود را شریک
و مثل و مانندی نیست که اگر شریک متصور بودی موجب فساد نظم
عالم بر یکقرار نماندی و هر کدام اراده مینمودند غیر اراده دیگری و این قسم امور
موجب فساد وضع آسمان و زمین و ما فیها و ما بینهما میگشت و مثل مخلوقات
در مکانی و جهتی نباشد و از قبیل اجسام نباشد و معرفت کنه ذات
او مقدور نباشد و هیچ چیز از علم او بیرون نباشد و علمش احاطه بجمیع اشیا

نمود و هر چه در خارج بنوعیکه در حیز وجود یافته و خواهد یافت نزد او
نزد الله تعالی حاضر بوده و سلسلهٔ ممکنات من الازل الی الابد در
معالم ذات ربوبیت در آن ماضی و حال و استقبال انجا نیز
نباشد و تمامی زمان و مکان و آنچه در زمان و مکان حاصل شد بی
تفاوتی در رشتهٔ علوم الهیه انسلاک پذیرفت و حکیم سنائی
خوب گفته نظم بامکان آفرین مکان چکند ✿ آسمان گر آسمان چه کند
و اعتقاد باید نمود که امروز و فردا و گذشته و آینده کاهی تفاوت داشته
باشد مجهولات بطریق کسب و تحصیل معلوم کسی گردد و بنا بر آنکه
در معلومات خود محتاج کسبی و نظری نبوده و احتیاج هیچ خبر داشته اشیا باشد
تمامی نزد او لذاته حاصل باشد تفاوت ازمنه و شهور در بعضی صورت نماید
و اعتقاد باید نمود که قدرت کامله او احاطه بجمیع مقدورات نموده در از

ذرات

ذرات کاینات از تحت قدرت او بیرون نبوده قادر مطلق و آفریدگار
و آسمان و زمین و آنچه در آسمان و زمین میان خلقه امکان در آمد باشد عالی مقدورات
و مخلوقات الهیه است و در زمان و مکان نیست و در هیچ جهتی از جهات نیست
ذاتی که پیش از زمان و مکان بوده او را چه احتیاج بزمان و مکان باشد و چون از زمان و مکان
مستغنی باشد او را بدین نیز توان دید زیرا که هر چه او را بچشم باید دید باید که در ظرفی
از اطراف شش گانه خواهد بود و چون واجب الوجود در هیچ جهت از جهات نیست
پس مرئی نتواند شد و آنچه مخالفین اهل سنت گفته اند که مرئی میشود کفر و زندقه است
زیرا که مستلزم احتیاج او بمکانست و محتاج بمکان واجب الوجود نتواند بود
و اعتقاد آنست که الله تعالی جسم و جوهر و عرض نیست و چیزی در وی
حلول نمیکند و او نیز در چیزی در نمی آید و مذهب حلولیان کفر و الحاد است
و بعضی از غلات که اعتقاد ایشان اینست که الله تعالی در ابدان مومنان

علیه السلام در آمده باطل و کفر و زندقه است و اعتقاد آنست که کلام الله
عبارت ازین حروف منتظم است که در قرآن نوشته و الله تعالی آن را خلق
نموده بهمین معنی که آن حروف مسموعه در هوا خلق شده بوساطت تحرک جسمی از
اجسام مثل درخت زیتون وغیره چنانچه آدمیان ایجاد حروف و اصوات
نمایند در هوا بوساطت تحرک لسان و بنابرین کلام الهی حادث باشد و آنچه
مخالف گوید که کلام خدا معنی است قایم بذات حضرت بهمین معنی و اعتقاد آنست
که الله تعالی فاعل مختار است یعنی افعال او باراده او صدور میابد نه آنکه او را در آن
اختیار نباشد مثل آتش در سوختن و اعتقاد آنست که هر فعلی که از الله تعالی صادر گردد
در آن مصلحتی و فایده هست و عبث و بلا فایده کاری نکند و فعل قبیح از وی واقع
نمیشود و راضی بفعل قبیح نیز نمیشود و مخالف گوید که جمیع افعال قبیحه از او صادر میشود
و قبح این اعتقاد در غایت ظهور است و اعتقاد آنست که آنچه از افعال بندگان

که ازیشان

که ازیشان صدور می یابد از نیک و بد تمامی باراده ایشان وقوع میابد و الله تعالی
آن را در ایشان خلق ننموده بلکه باختیار ایشان از ایشان صادر میشود و بر اعمال
حسنه مستحق ثواب و بر اعمال قبیحه مستوجب عقاب اند و مخالف گوید که افعال
تمامی از حق تعالی صادر شده و در بنده خلق نموده و ظاهر است که الله تعالی
با نهایت رحمت و عدل و حکمت اگر فعلی در بنده خلق نماید و بنده را
در آن اختیاری نباشد چگونه شخص بی گناه ناکرده را عذاب نماید و بفعلی که از الله تعالی
صادر شده باشد دیگری را مواخذه نماید نعوذ بالله از گفتن و اعتقاد نمودن این نوع
سخنان و مرویست که ابوحنیفه از حضرت صادق از افعال عباد سوال نموده
حضرت فرمود که اعمال بندگان از بندگانست یا از الله تعالی یا بشرکت
خدا و بنده است اگر از الله تعالی باشد جایز نیست که او بنده را عذاب کند
بر فعلی که از خود وی صادر شده و اگر مشترک نیز باشد خوب نباشد که در صورت

نیز عذاب و عقاب مخصوص شده باشد و بنابرین فعل حسن از بنده صادر شود
بر فعل حسن مستحق ثواب و بر قبیح مستوجب عقاب باشد و اعتقاد آنست
که چون افعال عباد از ایشان واقع میشود و بواسطه افعال قبیحه مستحق عذاب میشوند
عقل را ابای نیست که الله تعالی غیر کفر کافرین دیگر اعمال را عفو فرماید و بنابر کرم
و تفضل و احسان بی پایان از ایشان در گذراند و نقل نیز مؤید عقل درین مسئله است
چه حق سبحانه و تعالی میفرماید که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم و اعتقاد
آنست که چون تکلیف بندگان بطاعات و عبادات که ثمره
آن دخول بهشت و نعیم جاودانی و قرب درگاه الهیست و این قسم از امور بلطف است
از الطاف ربانی و بنابرین آنچه سبب قرب بنده بدرگاه او و ارتکاب
طاعت و دوری از معصیت باشد عقل حکم میکند که الله تعالی اخلال این ننموده

حق سبحانه و تعالی میفرماید
قل یا عبادی الذین
اسرفوا علی انفسهم لا

بالجمله

آن چیز لازم الوقوع باشد و بنابرین سلسله انبیا را خلق کرد که چون از اوامر الهی
ایشان از آن مطلع توانند بود و بخلق رسانند فاید تکلیف ظهور یابد و از جهت
باید که حق سبحانه بعد از هر نبی قایم مقام و جانشین جهت او نصب نماید تا
آثار نبوت و احکام شریعت و ملت آن نبی در میان بندگان بر
قرار باشد و هرچه از تنزیلات آسمانی که نبی آن روزگار دانسته
تعلیم وصی و قایم مقام نماید تا هر که محتاج بدانستن خبری باشد که در دین و دنیای
وی دخل داشته باشد آنرا از آن نایب و قایم مقام تحقیق تواند نمود و اعتقاد آنست
که عالم یعنی ما سوی الله یعنی غیر ذات پاک الهی و صفات وی که عین ذات
اوست آنچه از کتم عدم بوجود آمده تمامی حادث است یعنی نبوده و پیدا
شده و شبهات که از حکما نقل نموده اند بر وجهی که افاده آن نماید که عالم
قدیم است باطل و بی اعتبار و ترتیب مقدمات آن بفعل شیطانی ایمان

وپیروان آنست و اعتقاد آنست که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر که به تواتر
رسیده از جانب خدای تعالی مفوض بان منصب عالی شان اند و هیچ جزوی
از زمان خالی از وجود پیغمبری یا جانشین آن پیغمبر نبوده و تمامی معصوم و مطهرند و از ایشان
آنچه گناه و معصیت باشد بهیچ وجه صدور نیافته پاک از جمیع معایب و نقایص اند
و مرسلون از اولو العزم پنج تن از جملهٔ ایشان نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد ص و آنچه
مخالفین اهل بیت به پیغمبران نسبت میدهند که العیاذ بالله خطیئتی یا معصیتی
از ایشان صادر شده خلاف واقع و محض عداوت و دشمنی ایشان بسلسلهٔ انبیاست
و اعتقاد آنست که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف پیغمبر
خدا و رسول آخر الزمانست و دین او ناسخ سایر ادیان و مبعوث بکافهٔ خلایق
از انس و جن و عرب و عجم و غیرها من طوایف المخلوقات و معصوم
و مطهر از جمیع آلایش صوری و معنوی و دینی است و در نبوت و از اول عمر عزیز